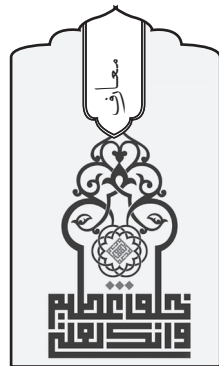
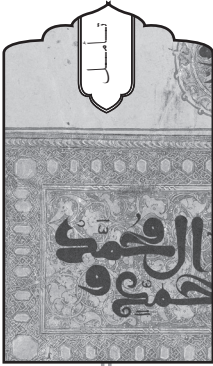


- ۸ مناسبت های ماه ربیع الاول
 ۱۶ علت های اختلاف دیدگاه شیعه و اهل سنت



- ۲۰ مظهر خلق عظیم
 ۳۰ معجزه بودن اخلاق پیامبر و اسوگی
 ۴۳ خُلق کریم
 ۵۸ جستاری در تعامل عقل و دین
 ۸۴ اخلاق نبوی در نگاه شهید مطهری
 ۹۲ صفات پیامبر اکرم (ص) در کلام امام راحل
 برکات و آثار مبارک وجود مقدس
 ۹۵ نبی مکرم اسلام (ص)
 جایگاه رفیع اخلاق در
 ۱۰۰ سخنان امام صادق علیه السلام





۱۱۲-۱۳۳

پرسش و پاسخ



۱۳۶

معرفی کتاب سنن النبی (ص)

شاخصه‌های سعادت

خدای متعال هدف از خلقت بشر را بندگی بیان میکند. بندگی با چاشنی معرفت، چه آنکه در پرستیدن بی شناخت، لطفی نیست. ابزار این رابطه را نیز در اختیار مخلوق برتر قرار داده و عقل را دلیل بر خود دانسته است.

بشر دارای کمال عقلانی، قدرت درک و ارتباط با خالق بی همتا را دارد، ولی این همه در گرو خواستن است و نیاز.

نیاز، شروع سیر انتخاب است و برای برگزیدن انگیزه ای باید جست. نیاز به داشتن پشتیبان و حامی، موجودی که یارای پرستیده شدن را دارا باشد. از جنس آدمی دلیلی دیگر برای پاسخ به این نیاز او برگزید و او را بر سر راه بشر به او عرضه کرد، پیغام آوردند و تبیین کردند طریق راه کمال جویی و رفع عطش همراهی با حامی بی نیاز را، ایشان، رسولان پاک نهاده برگزیده‌ای بودند که آنچه را که خود پذیرفته بودند بر انسان ارزانی کردند.

در میان این همه راهبر، کامل‌ترین ایشان، پیام به ما رسانید و فرمود

قولوا لا اله الا الله تفلحوا

رستگار شوید با یگانه پرستی

سخن خدا را با گوش جان شنید و با بیان لطیف به آدمیان رسانید. سخن خدای را به عنوان معجزه ای ماندگار بر بشر خواند و دعوت کرد بر پرستیدن عاشقانه و دل بستن عاقلانه.

بر این طریق کمال ابلاغ این معجزه را، در خوی مهربانانه تکامل بخشید.
خدای خود را دوست بدارید و بپرستید.
خالق پرتوان او را به قدرت خلق عظیم بر خیل بشر، رسول گردانید و او را به این
صفت بر بشر معرفی کرد.
وانک لعلی خلق عظیم
پس محبوب عالمیان گشت و بر انسان به راهکار اخلاق عاشقانه، خدای پرستی
را، راه کمال جویی معرفی نمود.
بی تردید اخلاق برتر رسول مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) پس از
قرآن، معجزه‌ای دست نیافتنی و عطیه‌ای آسمانی برای دعوت بشر به گرویدن
به مهربان مطلق است.

گروه تدوین کتاب ماه زاد

سوره الفاتحه

The image features the title 'سوره الفاتحه' (Sura al-Fatiha) written in a highly decorative, stylized Arabic calligraphic font. The text is rendered in a light gray color against a background of aged, textured paper. The calligraphy is embellished with intricate floral patterns, including roses and smaller blossoms, and a small bird perched on a branch. The overall aesthetic is elegant and traditional, typical of Islamic art and book design.

ت
ت
ت



مناسبت‌های ماه ربیع الاول

روز اول ربیع الاول

۱ دفن بدن مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
در نیمه شب اول ربیع، بدن مطهر خاتم الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و
آله و سلم را امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دفن فرمودند.^۱

۲ لیله المبیث

شب اول این ماه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شر کفار از مکه به مدینه
هجرت کردند. در آن شب آقا و مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام جان نثاری
فرموده به جای رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در بستر ایشان
خوابیدند،^۲ چه اینکه کفار قریش قصد کشتن حضرتش را داشتند. به این
مناسبت آیه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ...»^۳ «از مردم
کسی هست که جان خویش را در راه رضایت خداوند می فروشد و خدا بر بندگان
مهربان است» در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد.^۴

۳ هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳ سال پس از بعثت به مدینه طیبه

هجرت فرمود.^۵

۴ ابتدای وضع تاریخ هجری قمری

اولین کسی که دستور تاریخ هجری قمری را داد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. در زمان عمر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آن را به تفصیل بیان نمود و تقویم هجری قمری اسلامی، از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده شد و نسبت وضع تاریخ هجری قمری به دیگران اشتباه است.^۶

۵ هجوم به خانه وحی

در این روز اولین هجوم به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام صورت گرفت. هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه غسل و کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شد و غاصبین خلافت در سقیفه بودند، در شب اول ربیع بدن مبارک آن حضرت را دفن فرمود و طبق وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه جمع آوری قرآن شد.^۷ آن حضرت فرموده بودند: «علی جان، تا سه روز از خانه خارج مشو و قرآن را جمع آوری کن...»^۸.

۶ مسمومیت امام عسکری علیه السلام

مناسبت های روز سوم ربیع الاول

۱ احتجاج سلمان فارسی رحمه الله علیه بر مردم

۲ تخریب کعبه توسط یزید

در سال ۶۴ هـ به دستور یزید خانه کعبه را با منجنیق خراب کردند.^۹ این فاجعه یازده روز قبل از هلاکت یزید به وقوع پیوست.

مناسبت های روز پنجم ربیع الاول

۱ وفات حضرت سکینه سلام الله علیها

مناسبت های روز هشتم ربیع الاول

۱ شهادت امام عسکری علیه السلام

مناسبت های روز نهم ربیع الاول

۱ آغاز امامت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

۲ قتل عمر بن خطاب

در آخر شب نهم ربیع الاول سال ۲۳ هـ یا ۲۴ هـ عمر بن الخطاب از دنیا رفته است.^{۱۰} و قول اهل سنت روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه است.^{۱۱}

۳ قتل عمر بن سعد

عمر بن سعد فرمانده ظالم لشکر یزید در این روز به دست مختار ثقفی رحمه الله علیه به درک واصل شد.^{۱۲}

مناسبت های روز دهم ربیع الاول

۱ ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت خدیجه سلام الله علیها

۲ مرگ داود بن علی حاکم ظالم مدینه

داود بن علی عموی سفاح در مدینه در دهم ربیع الاول سال ۱۳۳ هـ به دعای امام صادق علیه السلام هلاک شد، چه اینکه داود بن علی فرمان داد معلی بن خنیس را که از اصحاب امام صادق علیه السلام بودند شهید کردند.^{۱۳}

۴ اولین روز خلافت غاصبانه معاویه

در این روز در سال ۴۱ هـ خود را به خلافت نشانده، و از مردم بیعت گرفت و او اولین خلیفه بنی امیه بعد از عثمان بود.^{۱۴} اقوال دیگر در این باره ۵ ربیع الاول و یا اول و یا نیمه جمادی الاولی است^{۱۵} ولی مشهور در ۲۵ ربیع الاول است.

مناسبت های روز دوازدهم ربیع الاول

۱ ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه^{۱۶}

در غروب این روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت از مکه وارد مدینه طیبه شدند، و در قبا نزول اجلال فرمود و منتظر ماند تا امیرالمؤمنین به ایشان ملحق شد، و سپس وارد مدینه شدند؛ چه اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بودند من وارد مدینه نمی شوم تا اینکه پسر عمویم و دخترم فاطمه بیایند.^{۱۷} این در حالی بود که در ۴ ربیع الاول پیامبر صلی الله

علیه و آله و سلم در مسیر هجرت از غار ثور بیرون آمده به طرف مدینه حرکت فرمود.^{۱۸}

۲ انقراض بنی امیه

در این روز با سفاح اولین خلیفه عباسی بیعت شد، و با انقراض دولت بنی مروان، دولت بنی امیه به کلی منقرض شد. البته مروان در ۲۷ ذی الحجه کشته شد، ولی در این روز با تأسیس دولت بنی عباس رسماً نام بنی امیه از صفحه خلافت برچیده شد.^{۱۹} اقوال دیگر ۱۳^{۲۰} و ۱۴ ربیع الاول^{۲۱}، و ۱۲ ربیع الثانی^{۲۲} است.

۳ مرگ معتصم عباسی

در پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول سال ۲۲۷ هـ، دو ساعت از شب گذشته، معتصم عباسی در سامرا به هلاکت رسید. سبب مرگش آن شد که حجامت کرد و سپس تب کرد و به همان تب در ۴۹ سالگی به جهنم شتافت. از بزرگترین جرائم او به شهادت رساندن امام جواد علیه السلام است. مدت خلافت او ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز بود، و هشتم از خلفای بنی عباس بود. او ۸ پسر و ۸ دختر داشت و ۸ قصر بنا کرد. معتصم مردی ظالم بود و از علم و ادب و نوشتن بهره ای نداشت. او به سادات خصوصاً بزرگان آنها اذیت‌های بسیاری روا داشت، و در دوران حکومتش علاقه زیادی به ساخت بنا داشت.^{۲۳}

۴ مرگ احمد بن حنبل

در این روز در سال ۲۴۱ هـ احمد بن حنبل رئیس فرقه حنبلی ها در بغداد از دنیا رفت، و در همان شهر دفن شد. جدّ او ذوالثدیه رئیس خوارج نهروان است، که به دست امیرالمؤمنین علیه السلام به درک فرستاده شد.^{۲۴} بنا بر قولی مرگ او در ربیع الثانی است.^{۲۵}

مناسبت های روز چهاردهم ربیع الاول

۱ مرگ یزید بن معاویه

۲ مرگ موسی خلیفه عباسی

در این روز و به قولی در ۱۵ یا ۱۸ ربیع الاول در سال ۱۷۰ هـ موسی الهادی،

فرزند مهدی عباسی به درکات جحیم شتافت. در همان شب هارون خلیفه شد و مأمون نیز به دنیا آمد.^{۲۶} خلافت موسی الهادی یک سال و سه ماه طول کشید و ۲۵ یا ۲۶ سال عمر کرد. او به قساوت قلب و قلت رحم و خشونت طبع و شرارت نفس مشهور بود.^{۲۷}

سید بن طاوس رحمه الله علیه در مهج الدعوات روایت می کند که موسی الهادی لشکری فرستاد حسین بن علی بن حسن مثنی بن امام حسن مجتبی علیه السلام صاحب فخر را با اصحابش شهید کرد، و سر او را با اسیران به نزد او آوردند، چون نظرش بر آن سرافتاد اشعاری خواند.

پس اسیران را یکی پس از دیگری می آوردند، و او بعد از سرزش و توییح، امر به قتل آنها می کرد. در یک روز جماعتی از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام را به قتل رسانید و طالبین را دشنام می داد تا رسید به نام مبارک موسی بن جعفر علیه السلام، نسبت به آن حضرت بد گفت و فریاد کشید که حسین صاحب فخر خروج نکرد مگر به امر موسی بن جعفر علیه السلام، چون او صاحب وصیت در این خانواده است. بخدا قسم او را به قتل می رسانم. خدا بکشد مرا اگر او را زنده بگذارم و خدا بکشد مرا اگر او را عفو کنم و اگر نبود که سفاح و پدرم مهدی فضایل بسیار در حق جعفر بن محمد از کثرت علم و دین و فضلش برایم نقل کرده اند، هر آینه قبر او را می شکافتم و بدن او را به آتش می سوزانیدم.

علی بن یقطين نامه ای از بغداد برای حضرت کاظم علیه السلام فرستاد و صورت حال را شرح داد. چون نامه به حضرت رسید، اهل بیت و شیعیان خود را خبر کرد و فرمود: رأی شما در این باب چیست؟

عرض کردند: صلاح این است که شما خود را از این جبار ظالم پنهان داری. حضرت فرمود: اول نامه ای که از عراق بیاید متضمن خبر موسی الهادی است و چنان شد که آن حضرت خبر دادند.^{۲۸}

مناسبت های روز هفدهم ربیع الاول

۱ ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۲ ولادت امام صادق علیه السلام

مناسبت های روز بیست و دوم ربیع الاول

۱ جنگ بنی النضیر

در سال چهارم هجرت غزوه بنی النضیر واقع شد و یهودیان از مدینه بیرون رانده شدند. ۲۹ و ۱۲ ربیع الاول هم در این باره گفته شده است.^{۳۰}

مناسبت های روز بیست و سوم ربیع الاول

۱ ورود حضرت معصومه سلام الله علیها به قم

مناسبت های روز بیست و پنجم ربیع الاول

۱ جنگ دومه الجندل

در این روز در سال پنجم هجری در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غزوه دومه الجندل اتفاق افتاد. در اراضی «دومه الجندل» گروهی از اشرار همدست شده و به کاروان ها حمله می کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سباع بن عرفطه غفاری را روز ۲۵ ربیع الاول در مدینه به جای خود قرار داد، و با هزار رزمجو بیرون آمدند تا به آن نواحی رسیدند. راهزنان چون متوجه آمدن آن حضرت شدند، فرار کردند. مسلمانان اموال آنان را برداشتند و در بیستم ربیع الثانی وارد مدینه شدند.^{۳۱}

عبدالرحمن بن ابی لیلی می گوید: من با ابوموسی اشعری از دومه الجندل عبور می کردیم. ابوموسی به من گفت: زمانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دومه الجندل رسیدیم آن حضرت به من فرمود: «در این مکان دو تن از بنی اسرائیل حکم به جور کردند، و به زودی در میان امت من دو تن در این مکان به جور حکم می نمایند».

راوی می گوید: ابوموسی و عمروعاص برای حکمیت در صفین به دومه الجندل رفتند و میان علی بن ابی طالب علیه السلام و معاویه ملعون حکم کردند. بعد از ماجرای حکمین ابوموسی را ملاقات کردم و به او گفتم: «مگر تو نبود که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیثی را نقل کردی؟! گفت: «والله المستعان»!^{۳۲}

۲ صلح امام حسن علیه السلام

مناسبت های تتمه این ماه

۱ زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبر مادرش را

در این ماه در سال ۶ هـ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام مراجعت از جنگ بنی لحيان به زیارت قبر مادرش جناب آمنه بنت وهب سلام الله علیها رفتند.^{۳۳}

هنگام زیارت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریستند و مسلمین از گریه آن حضرت گریستند؛ و تا به آن روز به آن مقدار گریه کننده دیده نشده بود، و در آنجا قبر مادرشان را تعمیر و اصلاح فرمودند.^{۳۴}

در روایات وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبر مادرش را چندین بار زیارت فرموده است مانند برگشت آن حضرت از عمره حدیبیه، بعد از فتح مکه، بعد از جنگ تبوک و بعد از حجه الوداع.

۲ غارت خیمه امام حسن علیه السلام

در این ماه بود که لشکریان امام حسن علیه السلام به آن حضرت اهانت کردند و خیمه آن امام مظلوم علیه السلام را غارت کرده آن چه در آن بود را به یغما بردند.^{۳۵}

پی نوشت ها

۱. تقریب المعارف، ص ۲۵۱.
۲. اختیارات، ص ۳۴.
۳. سوره بقره، آیه ۲۰۷.
۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴.
۵. شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۲۳.
۶. تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۱۲ - ۱۱۰.
۷. الامامه و السیاسه، ج ۱ ص ۳۰.

٨. شرح نهج البلاغه، ج ٢ ص ٥٦ و ج ٦ ص ٤٨،
٩. مسموميت امام عسكري عليه السلام
١٠. مستدرک سفينه البحار، ج ٥ ص ٢١٥،
١١. قتل عمر بن خطاب
١٢. مدينه المعاجز، ج ٢ ص ٩٧،
١٣. فيض العلم، ص ١٢٩،
١٤. زاد المعاد، ص ٣٤٤،
١٥. زاد المعاد، ص ٣٤٤،
١٦. سير اعلام النبلاء: ج ٨ ص ١٣٥،
١٧. سير اعلام النبلاء: ج ٨ ص ١٣٥،
١٨. سير اعلام النبلاء: ج ٦ ص ٣١٩،
١٩. منتخب التواريخ، ج ٦ ص ٤٤٨،
٢٠. اسد الغابه، ج ٢ ص ١٤،
٢١. تاريخ طبرى، ج ٢ ص ١١٤،
٢٢. مسار الشيعه، ص ٢٩،
٢٣. مسار الشيعه، ص ٢٨،
٢٤. مسار الشيعه، ص ٥٥،
٢٥. تاريخ يعقوبى، ج ٢ ص ٣٤٩،
٢٦. توضيح المقاصد، ص ٨،
٢٧. تاريخ طبرى، ج ٦ ص ٧٨،
٢٨. سير اعلام النبلاء، ج ١٥ ص ٣٥٦،
٢٩. وقايع الشهور، ص ٧٢،
٣٠. مرقايد المعارف، ج ١ ص ١٢٥،
٣١. تاريخ دمشق، ج ٣٣ ص ٢٨٥،
٣٢. تتمه المنتهى، ص ٢٢٤ - ٢٢٢.
٣٣. قلائد النحور، ج ربيع الاول، ص ٩٢،
٣٤. فيض العلم، ص ٢٢٣،
٣٥. الصحيح من السيره، ج ٨ ص ٣٦،
٣٦. مستدرک سفينه البحار، ج ٥ ص ٢٥٨،
٣٧. مستدرک حاكم، ج ١ ص ٣٧٥،
٣٨. تاريخ دمشق، ج ١٣ ص ٢٦٢،

پرسش

علت‌های اختلاف دیدگاه شیعه و اهل سنت نسبت به زمان تولد پیامبر اسلام (ص) چیست؟

پاسخ اجمالی

درباره روز تولد پیامبر اسلام (ص) میان علمای شیعه و اهل سنت دو دیدگاه اصلی وجود دارد: دوازدهم ربیع الاول و هفدهم ربیع الاول. یکی از علت‌های مهم این اختلاف نظر این است که اختلاف در رویدادهای تاریخی، از همان آغاز وجود داشته و امری عادی و طبیعی است. اما علم تاریخ به معنای اصیل آن؛ یعنی دانستن تاریخ ولادت و وفات، جزو علوم عربی و سنت تاریخ‌نگاری اسلامی از آغاز شکل‌گیری این علم در دنیای اسلام است. و لازم است در اختلاف تواریخ؛ راه‌های خاصی برای تعیین تاریخ درست ارائه داد؛ در حالی که به صورت منظم و روش‌مند تا کنون در این باره چیزی نوشته نشده است.

پاسخ تفصیلی

ثبت تاریخ‌های ولادت، وفات و شهادت پیامبران، ائمه اطهار (ع) و اولیای الهی؛ یکی از قدیمی‌ترین کارهای علمی است که مؤرخان اسلامی بدان پرداخته‌اند و کتاب‌ها و مقالاتی نیز در این موضوع به رشته تحریر در آورده‌اند، اما با وجود توجه فراوان به این تاریخ‌ها، اختلافات بسیاری در ثبت

و ضبط آنها به چشم می خورد. یکی از این اختلاف‌ها مربوط به ولادت پیامبر اسلام (ص) است.

عموم سیره نویسان اتفاق دارند که، تولد پیامبر گرامی اسلام (ص) در عام الفیل، سال ۵۷۰ میلادی بوده است؛ زیرا آن حضرت به طور قطع، در سال ۶۳۲ میلادی در گذشته است، و سن مبارک او ۶۲ تا ۶۳ بوده است. بنابراین، ولادت او در حدود ۵۷۰ میلادی خواهد بود. اکثر محدثان و مؤرخان بر این قول اتفاق دارند که تولد پیامبر، در ماه ربیع الاول بوده،^[۱] اما درباره روز تولد پیامبر اسلام (ص) میان علمای شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد:

الف. دوازدهم ربیع الاول: این نظریه، میان اهل سنت مشهور است که ظاهراً کهن‌ترین نص آن، مربوط به ابن اسحاق است که آرای او در بسیاری از اخبار سیره، رسمیت یافته‌اند. عبارت ابن اسحاق، این است: «ولد رسول الله (ص) يوم الاثنين، لاثنتي عشرة ليلة خلت من شهر ربيع الاول، عام الفيل»؛^[۲] رسول خدا (ص) در روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول عام الفیل متولد شد. و بیشتر منابع اهل سنت نیز از ابن اسحاق آن را نقل کرده‌اند.

در میان شیعیان؛ شیخ کلینی (ره) این نقل را در روز جمعه پذیرفته است: «وُلِدَ النَّبِيُّ (ص) لِإِثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ فِي عَامِ الْفِيلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ...»؛^[۳] پیامبر (ص) در روز جمعه دوازدهم ربیع الاول عام الفیل متولد شد.

مسعودی در «اثبات الوصیة»، روز ولادت پیامبر (ص) را ابتدا دوم ربیع الاول و پس از آن، روز جمعه دوازدهم ربیع الاول دانسته و آن را صحیح‌تر می‌داند.^[۴] ب. هفدهم ربیع الاول: مشهور میان شیعیان این است که تولد پیامبر اسلام (ص) در هفدهم ربیع الاول است.^[۵]

درباره علت اختلاف مؤرخان مسلمان در مورد روز تولد پیامبر اکرم (ص) باید گفت:

۱. این اختلاف همچون رویدادهای دیگر تاریخی، از همان آغاز وجود داشته و امری عادی و طبیعی بوده است. اما علم تاریخ به معنای اصیل آن؛ یعنی دانستن تاریخ ولادت و وفات، جزو علوم عربی و سنت تاریخ‌نگاری اسلامی از آغاز شکل‌گیری این علم در دنیای اسلام است. و لازم است در اختلاف تواریخ؛

راه‌های خاصی^[۶] برای تعیین تاریخ درست ارائه داد؛ در حالی که به صورت منظم و روش مند تا کنون در این باره چیزی نوشته نشده است.

۲. با توجه به این که برای مؤرخان شیعه تعیین روز ولادت و وفات و شهادت پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) از اهمیت بیشتری برخوردار بود، بیشتر عالمان این رشته، راه حلی برای آسان کردن کار مردم ارائه می‌دادند و آن این که؛ یک روز را براساس شهرتی که محصول بررسی علمی و مسائل دیگر بوده است، برای ولادت و یا وفات، معین می‌کردند.

برای آگاهی بیشتر درباره پرسش مطرح شده به مقاله زیر مراجعه شود:

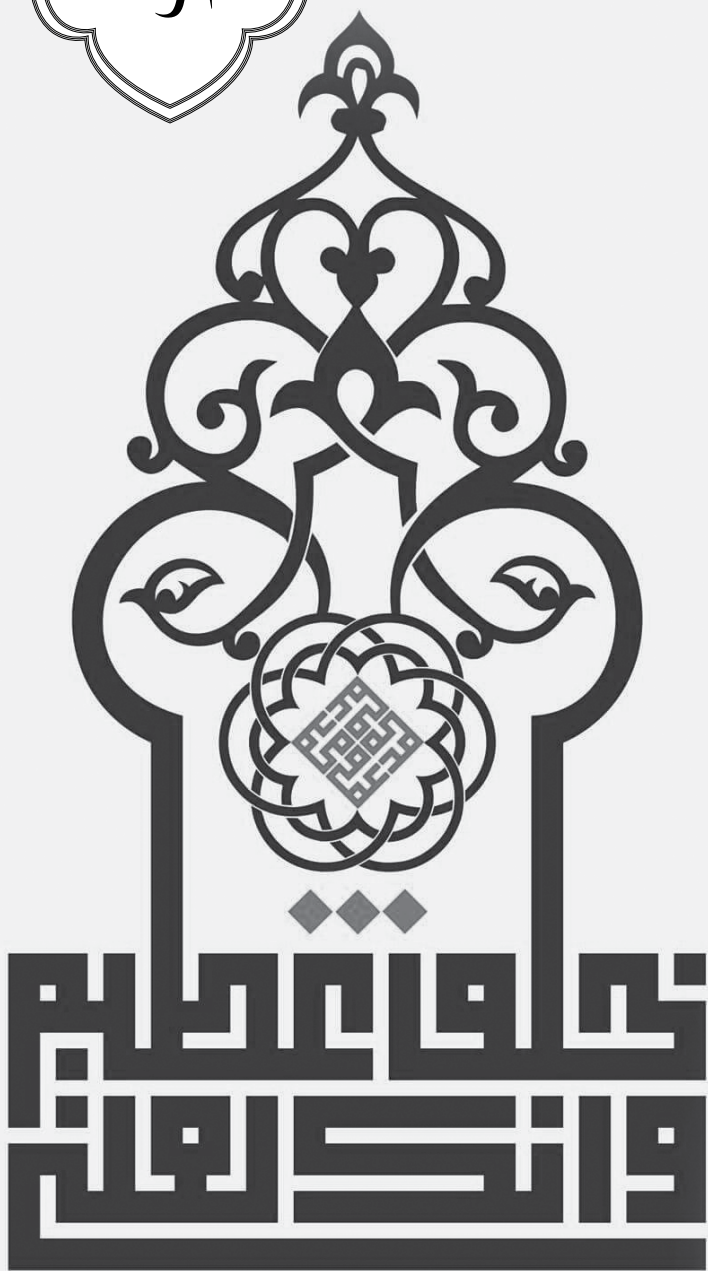
جعفریان، رسول، دیدگاه کلینی، مفید و... درباره روز میلاد پیامبر اکرم (ص)، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۵۲، سال ۱۳۸۸، ص ۷۱-۹۷. آدرس سایت:

<http://www.hadith.net/n282-e5211-p71.html>

پی نوشت‌ها

- [۱]. برگرفته از نمایه «ولادت پیامبر و استحباب روزه در روز دوشنبه»، سؤال ۴۶۲۷.
- [۲]. ابن هشام حمیری معافری، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۱۵۸، دار المعرفة، بیروت، بی تا؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ۱۵۶، دار التراث، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق.
- [۳]. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۱، ص ۴۳۹، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- [۴]. «و روی ان السيد محمدا صلی الله علیه و آله و سلم ولد مع طلوع الفجر من يوم الاثنين مطهرا- و روی يوم الجمعة- لاثنتی عشرة ليلة خلت من شهر ربیع الأول فی عام الفیل و هو عام الفتح- و هو أصح»؛ مسعودی، علی بن حسین، إثبات الوصیة للإمام علی بن أبی طالب، ص ۱۱۴، انتشارات انصاریان، قم، چاپ سوم، ۱۴۲۶ق.
- [۵]. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۲، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، چاپ اول، ۱۴۱۷ق؛ قطب الدین راوندی، سعید بن عبد الله، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۶۰، مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق؛ علامه مجلسی، جلاء العیون، ص ۶۴، انتشارات سرور، قم، چاپ نهم، ۱۳۸۲ش.
- [۶]. رک: نمایه‌های «اعتماد به احادیث»، سؤال ۳۱۲۵؛ «علت اعتماد و پذیرش تاریخ»، سؤال ۴۸۲۳.

معارف



مظهر خلق عظیم

هفدهم ربیع الاول، سالروز میلاد با سعادت پیامبر بزرگ اسلام (ص) و رئیس مذهب، امام جعفر صادق (ع) به جهان اسلام بویژه اُمت شهید پرور ایران و مقام معظم رهبری مبارک باد.

یکی از اوصافی که از جمله ممتازترین اوصاف پیامبر اسلام در بین آیات قرآن بیان شده، خلق عظیم می باشد. در سوره مبارکه قلم خداوند پیغمبرش را این گونه می ستاید: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**^(۱)؛ تو ای پیامبر دارای اخلاق بزرگی هستی.

با جمله اسمیه و تأکید، می فرماید: تو دارای اخلاق عظیمی هستی، وقتی خدای سبحان از چیزی با عظمت یاد کند، معلوم می شود که آن کس یا آن چیز از عظمت فوق العاده ای برخوردار است؛ چون او هر چیزی را با صفت عظمت، نمی ستاید. بسیاری از موارد را با صفت ضعف یا قلت یاد می کند، سراسر دنیا را اندک می شمرد: **مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ**^(۲) و از دسیسه های شیطان به عنوان: **إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفٌ**^(۳) سخن می گوید، اما وقتی از خلق رسول خدا (ص) نام می برد می فرماید: ای پیامبر تو واجد همه ملکات نفسانی در حد اعلا هستی! **(۴) وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ** و **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**.

یعنی تو اجر نامحدود داری، گرچه عطایای خداوند به بهشتیان زوال ناپذیر است، ولی این اجر، نعمت خاصی است که به پیغمبر عنایت کرده، تنوین أجر، تنوین تعظیم است، یعنی تو اجر خاصی بر خدا داری و تو دارای برجسته‌ترین اخلاق هستی. و خلق عظیم به معنای دین عظیم نیست، بلکه اخلاق و نفسانیات است.^(۵)

خداوند رسول اکرم(ص) را در این مزایا محور دانست: حیات،^(۶) رحمت،^(۷) محبت،^(۸) شرح صدر^(۹) کوثر^(۱۰)، خلق عظیم^(۱۱)، اجر غیر ممنون^(۱۲) و رضا^(۱۳)؛ و لسوف یعطیک ربک فترضی^(۱۴) مزایای خاصی که خداوند برای رسولش قرار داد، همگی دربعدی از ابعاد، تابش و نورانیت دارند، ولی خلق عظیم او جنبه اجتماعی و رفتارهای عمومی و جامعیت او را نشان می‌دهد.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیه وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ نوشته است: کلمه خلق به معنای ملکه نفسانی است، که افعال بدنی مطابق اقتضای آن ملکه به آسانی از آدمی سر می‌زند، حال چه این که آن ملکه از فضائل باشد، مانند عفت و شجاعت و امثال آن، و چه از رذائل، مانند حرص و جبن و امثال آن، ولی اگر مطلق ذکر شود، فضیلت و خلق نیکو از آن فهمیده می‌شود.

و این آیه شریفه هر چند به خودی خود حسن خلق رسول خدا(ص) را می‌ستاید، و آن را بزرگ می‌شمارد، لیکن با در نظر گرفتن خصوص سیاق، به خصوص اخلاق پسندیده اجتماعی اش نظر دارد، اخلاقی که مربوط به معاشرت است، از قبیل استواری بر حق، صبر در مقابل آزار مردم و خطاکاری‌های ارادل و عفو و اغماض از آنان، سخاوت، مدارا، تواضع و امثال اینها.^(۱۵) آنچه ممتاز شدن رسول خدا(ص) در بین مردم حتی شگفتی برای غیرمسلمین ایجاد کرد، رفتارهای کریمانه او، صفات پسندیده و سجایای اخلاقی او بود تا مشمول اجر^(۱۶) بی حساب گردد.

شان نزول آیه

در مجمع البیان به سندی که به حاکم رسانده، روایت کرده که گفت: وقتی قریش دیدند که رسول خدا(ص) علی(ع) را بر سایرین مقدّم داشت، و او را تعظیم کرد، شروع کردند به بدگویی از علی(ع)، و گفتند: محمد مفتون علی

شده. خدای تعالی در پاسخ آنان این آیه را نازل کرد و القلم و مایسترون و در آن خدای تعالی سوگند خورد به این که ما انت بنعمة ربك بمجنون؛ تو به خاطر این که خدا انعامت کرده مجنون نیستی و ان لك لاجراً غير ممنون و انك لعلی خلق عظیم و تو اجر انقطاع ناپذیر داری، و تو دارای خلقی عظیم هستی که منظور همان قرآن است.^(۱۷)

در جای دیگر می فرماید: خلق خوش و جذب مخاطبان توسط پیامبر را می شود از معجزات اخلاقی آن حضرت برشمرد که نمونه بارز آن در فتح مکه نمایان می باشد و صدور عفو عمومی تمامی محاسبات دوستان و دشمنان را بر هم زد که سبب و رأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواج گشت.

در حدیثی از حسین بن علی (ع) آمده است که می گوید: از پدرم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره ویژگی های زندگی پیامبر (ص) و اخلاق او سؤال کردم، و پدرم مشروحاً به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است: رفتار پیامبر (ص) با همنشینانش چنین بود که دائماً خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بد زبان و عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچ کس از او مایوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد نومید باز نمی گشت. سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگوئی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی کرد، و سرزنش نمی فرمود، و از لغزش ها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی کرد. هرگز سخن نمی گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت، در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود که همه سکوت اختیار می کردند و تکان نمی خوردند، و به هنگامی که ساکت می شد آنها به سخن در می آمدند، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی کردند... هرگاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد تحمل می نمود، و به یارانش می فرمود، هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد به او عطا کنید، و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد.^(۱۸)

آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود آن ملت عقب مانده جاهلی و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند، و به مصداق لانفضوا من حولک همه پراکنده می شدند. و چه خوب است که این

اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خلق و خوی پیامبر (ص) باشد.

برداشت‌هایی دیگر از آیه شریفه

در تفسیر نورالثقلین، تفسیرهایی از آیه انک لعلی خلق عظیم شده است. از جمله از اصول کافی نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: انّ الله عزّوجلّ ادّب نبیّه علی محبته، فقال: و انک لعلی خلق عظیم.

در روایتی دیگر نیز فرمود: انّ الله عزّوجلّ ادّب نبیّه فأحسن ادبه، فلما اكمل له الادب قال انک لعلی خلق عظیم (حدیث، ۱۴).

در تفاسیر دیگر از این تفسیر ذیل آیه شریفه، آمده است: مراد هو الاسلام و یا خلق عظیم مراد از آن، دین عظیم است. (حدیث ۲۲)

و در حدیث دیگر آمده السخاء و حسن الخلق (حدیث، ۲۳) (۱۹)

چنان که مشاهده شد، مرحوم علامه، تفسیر خلق عظیم به دین عظیم را قبول نکرد و به همان سجایای اخلاقی تفسیر نمود.

بیضاوی در تفسیرش می‌گوید: چون تحمل می‌کنی چیزی را از قومت که انبیای ما قبل از تو تحمل نکردند، برای این، تو بر خلق عظیم هستی. ولی همگی به خلق عظیم اتفاق نظر دارند که خداوند رسولش را مزین به این خصیصه کرده است.

آیه دیگری که درباره اخلاق پسندیده رسول خدا نازل شده، آیه ۱۵۹ سوره آل عمران است: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ؛ به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنها (مردم) نرم (و مهربان شدی)؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب! و در کارها، با آنها مشورت کن.

بعد از بیان شأن نزول و تشریح نکات مهم در آیه، مرحوم علامه این گونه نتیجه می‌گیرد که: این جمله برای این آمده که سیره رسول خدا (ص) را امضا کرده باشد، چون آن جناب قبلاً هم همین طور رفتار می‌کرده و جفای مردم را با نرم‌خوئی و عفو و مغفرت مقابله می‌کرده و در امور با آنان مشورت می‌کرده

است، به شهادت این که اندکی قبل از وقوع جنگ با آنان مشورت کرد و این امضا اشاره ای است به این که، رسول خدا (ص) بدانچه مأمور شده، عمل می‌کند و خدای سبحان از عمل او راضی است.^(۲۰)

موضوع مهم دیگر، این که در این آیه، به یکی از صفات مهم، که در رهبری لازم است، اشاره شده و آن، مسأله گذشت، و نرمش و انعطاف، در برابر کسانی است که تخلفی از آن‌ها سرزده و بعداً پشیمان شده اند. بدیهی است شخصی که در مقام رهبری قرار گرفته، اگر خشن و تندخو و غیر قابل انعطاف و فاقد روح گذشت باشد، به زودی در برنامه های خود مواجه با شکست خواهد شد و مردم از دور او پراکنده می شوند و از وظیفه رهبری باز می ماند و به همین دلیل علی(ع) در یکی از کلمات قصار خود می فرماید: آلة الریاسة سعة الصدر وسیله رهبری، گشادگی سینه است. بعد از فرمان عفو عمومی، برای زنده کردن شخصیت آنها و تجدید حیات فکری و روحی آنان دستور می دهد که: در کارها با آن‌ها مشورت کن و رأی و نظر آنها را بخواه و شاور هم فی الامر.^(۲۱)

آیه فوق به نوعی رابطه و حقوق متقابل پیغمبر و مردم را بیان می کند. تکریم پیامبر به سبب عفو مردم و طلب استغفار برای آنان است و تکریم و ارزش نهادن به مردم به وسیله مشورت گرفتن از آنان در امور مربوط به زندگی اجتماعی خودشان؛ و تکریم پیامبر با بیان اخلاق و احترام گذاری او به خاطر سجایای اخلاقی او که او را مورد تکریم برای مؤمنان جلوه می دهد.

رئوف و مهربان

رأفت و مهربانی از دل نرم و بی آرایش سرچشمه می گیرد و در آینه زندگی متبلور می گردد. یکی از ویژگیهای انسانهای موحد، مهربانی است. خداوند چون خود مظهر رحمت و رافت است، دوست دارد آنان که آینه دار جلوه لایزالی اویند به این صفت متصف گردند.

آیه ۱۲۸ سوره توبه، پیامبر اکرم(ص) را این گونه توصیف می کند:
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ؛ رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است، و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است.

در تفسیرالمیزان در تبیین و تفسیر این آیه شریفه آمده است:

کلمه عننت به معنای ضرر و هم به معنای هلاکت است، و کلمه م در جمله ما عنتم مصدریه است، که آن را به معنای مصدر تأویل می نماید، و منظور از رسول، به طوری که سیاق دو آیه گواهی می دهد خاتم انبیاء محمد(ص) است، چون می بینیم او را وصف می کند به این که از خود ایشان است، و ظاهر این است که مقصود این باشد که او مثل شما بشر است، و هم نوع خود شما است، چون در کلام، چیزی که دلیل باشد بر این که خطاب بخصوص عرب و یا قریش باشد، نیست؛ مخصوصاً نظر به این که در میان آنان در حال خطاب، مسلمانانی از روم و فارس و حبشه نیز بوده اند. و معنای آیه این است: هان ای مردم! پیغمبری از جنس خود شما مردم بیامده که از اوصافش یکی این است، که از خسارت دیدن شما و از نابود شدنن ناراحت می شود، و دیگر این که او در خیرخواهی و نجات شما چه مؤمن و چه غیر مؤمن حریص است، و این که او نسبت به خصوص مؤمنین رؤف و رحیم است، و با این که اوصافش چنین است آیا باز هم جا دارد که از او سرپیچی کنید؟ نه، بلکه سزاوار است که از او اطاعت کنید، چون او رسولی است که قیام نکرده مگر با امر خدا، اطاعت کردن از او اطاعت خدا است.

آری، جا دارد به او نزدیک شوید و با او انس بگیرید، چون او هم مثل خود شما بشر است، پس به هر که دعوت کرد بپذیرید، و هر خیر خواهی که نمود به کار ببندید. از این بیان معلوم شد که قیدهایی که در کلام اخذ شده و اوصافی که آورده شده یعنی، وصف رسول و من انفسکم و عزیز علیه ما عنتم همه برای تأکید آن سفارش آورده شده، دلیلش این است که در آیه ذیلش فرماید: فان تولوا فقل حسبی الله^(۳۳).

تأکید بر قطعی و واقعی بودن آمدن رسول به سوی مردم با لقد جائکم - که قد، برحمتی بودن و تأکید اشاره دارد- و ذکر اوصاف از رسول که مردم با آن آشنا بوده و در مدت زندگانی خود با آن برخورد نموده بودند، یادآوری دیگری است بر توصیف پیغمبر و بیان خصوصیات اخلاقی او، همان اوصافی که سبب جلب نظر مردم از جاهای مختلف و با خصوصیات مختلف گردیده است، پیغمبری که دلسوز هدایت یافتن شماست (به مؤمنین) و به آینده شما نگران است و

... از مواردی است که در آیه شریفه وجود دارد و از تفسیر وزین المیزان نقل گردید. اما نکات دیگری پیرامون این آیه وجود دارد که از تفسیر نمونه به آن اشاره می‌شود.

... پیامبری از خودتان به سوی شما آمد! لقد جائکم رسول من انفسکم. مخصوصاً این که به جای منکم در این آیه من انفسکم آمده است؛ اشاره به شدت ارتباط پیامبر(ص) با مردم است، گوئی پاره ای از جان مردم و از روح جامعه در شکل پیامبر(ص) ظاهر شده است.

به همین دلیل تمام دردهای آن‌ها را می‌داند، از مشکلات آنان آگاه است، و در ناراحتی‌ها و غمها و اندوهها با آنان شریک می‌باشد، و با این حال تصور نمی‌شود سخنی جز به نفع آنها بگوید و گامی جز در راه آنها بردارد، و این در واقع نخستین وصفی است که در آیه فوق برای پیامبر(ص) ذکر شده است. و عجب این که گروهی از مفسران که تحت تأثیر تعصبات نژادی و عربی بوده‌اند، گفته‌اند: مخاطب در این آیه، نژاد عرب است! یعنی پیامبری از این نژاد، به سوی شما آمد! به عقیده ما این بدترین تفسیری است که برای آیه فوق ذکر کرده‌اند، زیرا می‌دانیم چیزی که در قرآن از آن سخنی نیست، مسأله نژاد است، همه جا خطابات قرآن با یا ایها الناس و یا ایها الذین آمنو و امثال آن‌ها شروع می‌شود، و در هیچ موردی یا ایها العرب و یا قریش و مانند آن وجود ندارد.

به علاوه ذیل آیه که می‌گوید: بالمؤمنین رؤف رحیم به روشنی این تفسیر را نفی می‌کند؛ زیرا در آن سخن از همه مؤمنان است، از هر قوم و ملت و نژادی که باشند.

جای تأسف است که بعضی از دانشمندان متعصب، قرآن را از آن اوج جهانی و بشری فرود آورده و می‌خواهند در محدوده‌های کوچک نژادی محصور کنند. به هر حال پس از ذکر این صفت (من انفسکم) به چهار قسمت دیگر از صفات ممتاز پیامبر(ص) که در تحریک عواطف مردم و جلب احساساتشان اثر عمیق دارد، اشاره می‌کند.

در این که رؤف و رحیم با هم چه تفاوتی دارند، در میان مفسران گفتگو است، ولی به نظر می‌رسد بهترین تفسیر، آن است که رؤف اشاره به محبت و لطف مخصوص در مورد فرمانبرداران است، در حالی که رحیم اشاره به رحمت

در مقابل گناه کاران می باشد. (۳۳)

سؤال این است که منشأ این صفت (رأفت) رسول خدا(ص) از کجاست و او چگونه متخلق به این ویژگی شده است؟

استاد جوادی آملی، پاسخ این پرسش را در کتاب سیره رسول اکرم در قرآن چنین بیان می فرماید: خدای سبحان درباره پیامبر(ص) می فرماید: رحمت خاص حق در او تجلی کرده و او مظهر آن شده است، زیرا خداوند با مؤمنان مهربان است. وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا؛^(۳۴) او نسبت به مؤمنان مهربان است و پیامبر نیز چنین است. . . بِالْمُؤْمِنِينَ رِئُوفٌ رَحِيمٌ^(۳۵) همان صفت خاصه خود را برای رسول اکرم نیز قرار داده. نه این که رأفت خاصه، بالذات و بالاستقلال از آن پیغمبر باشد، بلکه او آئینه دار جمال رحمت خاصه خداست و آئینه از خود نوری ندارد... (۳۶).

آیا متصف شدن به صفت خاص از زبان ائمه علیهم السلام نقل شده است یا خیر؟ به عبارت دیگر، برداشت استاد از این که آن حضرت آئینه دار جمال رحمت است، منشأ آن چیست؟

باید گفت: در کتاب احتجاج طبرسی (ره) از معمر بن شداد از امام صادق(ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود: قال رسول الله(ص) ثم وصفني الله بالرفقة و الرحمة و ذكر في كتابه لقد جائكم رسول من انفسكم ...

اما چرا بالمومنين رئوف رحيم گفته، يعني رأفت را بر رحمت مقدم داشته است. تفسير بيضاوي مي گويد: رئوف را مقدم داشت، چون رساتراست. چون رأفت از رحمت پيش تراست و رأفت، شدت رحمت است. (۳۷) ابوالفتوح رازی در تفسير اين آيه مي نويسد: يعني به مؤمنان مهربان و بخشاينده است. سپس روايتي را نقل مي کند که: حسين بن فضل گفت: هيچ پيغمبري را خدای به دو نام نخواند، الا رسول ما را؛ چنان که گفت: رئوف و رحيم. در اين آيه و خود را، که گفت: ان الله بالناس لرئوف رحيم. (۳۸)

در نمونه های رأفت و مهربانی رسول اکرم(ص) رشید الدین ميبدي توصيفی از آن حضرت دارند قابل توجه که ما آن را در اين جا بازگو مي کنيم.

سیدی که در تواضع چنان بود که یک قرص از درویش قبول کردی و دنیا جمله به یک درویش دادی و منت ننهادی، با يتیمی راز کردی و بر جبرئیل

ناز کردی، با غریبی بنشستی و با بهشت ننگرستی، به مهمان عجز رفتی و از عرش و مادون آن همت برگذاشتی، زن بیوه را ردا بیفکندی و بساط در سدره المنتهی نیفکندی، با مسکینی هم نواز بنشستی. رحیم دلی، خوش سخنی، نیک مردی، نیک عهدی، راست عهدی، تیمار داری، عزیز قدری، محمد ناظمی، ابوالقاسم کنیتی، مصطفی لقبی، صد هزاران صلوات و سلام خدا بر روح پاک و روان مقدس او باد. (۳۹)

پی نوشت‌ها

۱. سوره قلم، آیه ۴.
۲. سوره نساء، آیه ۷۷؛ سرمایه زندگی دنیا ناچیز است.
۳. سوره نساء، آیه ۷۶؛ زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است.
۴. عبدالله جوادی آملی، سیره رسول اکرم (ص) قرآن، ج ۸، ص ۵۸.
۵. همان، ج ۸، ص ۳۲۰.
۶. یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم (انفال، ۲۴).
۷. و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین (شعراء، ۲۱۵).
۸. فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات (محمد، ۱۹).
۹. الم نشرح لک صدرک.
۱۰. انا اعطیناک الکوثر (کوثر، ۱).
۱۱. وَ اِنَّکَ لَعَلٰی خُلِّیْ عَظِیْمٍ (قلم، ۲).
۱۲. و اِنَّ لَکَ لَاجْرًا غَیْرَ مَمْنُونٍ (قلم، ۴).
۱۳. ولسوف یعطیک ربک فترضی (ضحی، ۵).
۱۴. سوره ضحی، آیه ۵.
۱۵. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۹، ص ۳۶۹.
۱۶. همان، ج ۱۹، ص ۶۱۹.

۱۶. همان، ص ۹۳۱.
۱۷. مکارم شیرازی، نمونه (تفسیر)، وهمکاران محقق، ج ۲۴، از صص ۳۷۸-۳۸۱.
۱۸. شیخ عبدالعلی حویزی، نورالثقلین (تفسیر)، ج ۵، صص ۳۹۳-۳۹۲.
۱۹. عمر بن محمد شیرازی بیضاوی، بیضاوی، ج ۲، ص ۵۱۴.
۲۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۴، صص ۸۶ تا ۸۸.
۲۱. مکارم شیرازی، نمونه (تفسیر)، وهمکاران محقق، ج ۳، صص ۱۶۵ تا ۱۶۷.
۲۲. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، جلد ۹، ص ۴۳۷.
۲۳. مکارم شیرازی، نمونه (تفسیر)، ج ۸، صص ۲۰۹-۲۶.
۲۴. سوره احزاب، آیه ۴۳.
۲۵. سوره توبه، آیه ۱۲۸.
۲۶. عبدالله جوادی آملی، سیره رسول اکرم (ص) قرآن، ج ۸، ص ۲۸۹.
۲۷. شیخ عبدالعلی حویزی، نورالثقلین (تفسیر) ج ۲، حدیث ۴۳۱، ص ۲۸۷.
۲۸. عمر بن محمد شیرازی بیضاوی، بیضاوی، ج ۱، ص ۴۲۶.
۲۹. ابوالفتوح رازی، روح الجنان وروح البیان (تفسیر)، ج ۲، ص ۶۵۶.
۳۰. رشید الدین میبیدی، کشف الاسرار وعده الابرار (لطایفی از قرآن کریم)، ص ۱۸۹-۱۹۰.

.....
مجله / پاسدار اسلام / اسفند ۱۳۸۷ و فروردین ۱۳۸۸ - شماره ۳۲۷ و ۳۲۸ /

معجزه بودن اخلاق پیامبر و اسوگی

آیت الله احمد بهشتی^۱

چکیده

بدون شك، پیامبر اعظم اسوه همه انسان ها در همه اعصار و قرون است. به نظر برخی از ناقدان کرسی نظریه پردازی «معجزه انگاری اخلاق نبوی» (نگ: بهشتی، ۱۳۸۹، ۲۲) معجزه بودن اخلاق پیامبر خاتم، با اسوه بودن آن حضرت منافات دارد. در این نوشتار، با توجه به مدارك قرآنی و غیر قرآنی، بر اسوه بودن آن حضرت، به نحو اطلاق و شمول، تأکید کرده و گفته ایم: اولاً اگر اخلاق او معجزه نباشد، ممکن است برخی همتای او یا برتر شوند. در این صورت، پیامبر اعظم اسوه آن ها نیست، و این، با اطلاق آیه ای که دلالت بر اسوگی آن حضرت دارد، مخالف است. ثانیاً مقام پیامبر اکرم، دون خالق و فوق همه مخلوقات است و بنابراین، همان طوری که اسوه بودن او ضروری است، معجزه بودن اخلاقش هم قطعی است. از راه برهان اثبی عدم منافات آن ها را کشف می کنیم؛ چرا که اگر منافات داشتند، تکویناً و تشریحاً حکم به اجتماع آن ها از سوی خدای حکیم نمی شد. ثالثاً پیامبر اکرم در عالم انسانیت، مثل دارد، ولی مثل ندارد. اسوه بودن آن حضرت اقتضاء می کند که انسان ها بکوشند تا مثل او شوند، نه مثل او. اگر اخلاقش معجزه نباشد، ممکن است مثل او شوند و در این صورت، اسوه آن ها نیست.

واژگان کلیدی: اسوه، معجزه، اخلاق، مثل، مثل

مقدمه

یکی از نقدهایی که در کرسی نظریه پردازی «معجزه انگاری اخلاق نبوی» توسط برخی از ناقدان وارد شده، این است که معجزه بودن اخلاق پیامبر اکرم با اسوه بودن آن حضرت سازگار نیست.

بدون شك، پیامبر خاتم، اسوه و مقتدای همه انسانهای برین و فرودین در همه روزگاران است. هر کس به خدای لایزال و روز واپسین، امید و دل بستگی دارد، و بیشتر از هر چیز یاد خدا را در اعماق دل و جان خود قوت بخشیده است، پیامبر اعظم را اسوه خود می شمارد و همواره می کوشد اخلاق آن ابرمرد عالم بشریت، بلکه آن ابرآفریده عالم آفرینش تأسی جوید.^۲ (احزاب (۳۳)، آیه ۲۱) در این که پیامبر اعظم در میان امت خویش برترین است، جای تردید نیست؛ چرا که اسوه بودن او اقتضاء می کند که چنین باشد. جای این پرسش است که جایگاه او در میان بنی آدم - بلکه کل عالم آفرینش - چگونه است؟ آیا در میان آدمیان یا در جهان خلقت موجودی بر او برتری دارد؟

از قرائن و شواهد استفاده قطعی می شود که او برترین است؛ چرا که خدای متعال او را در انتهای سلسله جلیله انبیاء برای خاطر تحقق بخشیدن وعده خود و اتمام نبوت، برگزیده و از پیامبران سلف پیمان گرفته که مبشر ظهور او و هموار کننده راه بعثت او باشند.^۳ (نهج البلاغه، خطبه ۱)

اگر او را از بهترین معادن و عزیزترین رستنگاه، رویانیده اند و عترت او بهترین عترت ها و خاندان او برترین خاندان ها و شجره او والاترین شجره هاست و امام همه پرهیزگاران و بصیرت همه هدایت یافتگان است، چگونه ممکن است که در میان نسل آدم برترین نباشد؟^۴ (همان، خطبه ۹۳)

اگر قرارگاه او برترین قرارگاه، و جایگاه او در میان معادن کرامت و مهاد سلامت، والاترین است^۵ (همان، خطبه ۹۵) چرا برترین نباشد؟

اگر او در دوران کودکی بهترین مخلوقات و در زمان کهولت نجیب ترین، و از نظر خوی و منش پاک ترین، و از نظر نفع و فایده جوادترین بود، چگونه ممکن است که انسانی برتر از او یا مخلوقی شایسته تر از او یافت شود؟^۶ (همان، خطبه ۱۰۴) اگر او داعی به حق و شاهد بر خلق است، چرا برترین مخلوق نباشد؟^۷ (همان،

خطبه ۱۱۵) و اگر او اسوه ای است که اطیب و اطهر است، چگونه ممکن است که برترین نباشد؟^۸ (همان، خطبه ۱۶۰)

او همان است که در لسان عارفان به عنوان حافظ نظام دنیا و آخرت شناخته شده و همان است که همگان را به کمال می‌رساند. او پیامبر حقیقی و قطب ازلی ابدی و اول و آخر و ظاهر و باطن است که خود فرمود: هنوز آدم میان آب و گل بود و من پیامبر بودم. پیامبرانی که مبعوث شده‌اند، همه نایب آن پیامبر حقیقی بوده‌اند. او حاکم عادل در میان اسماء حق است و پیامبرانی که مقام نیابت او را دارند، به نوبت، حکام عدول در میان مظاهر اسمائند.^۹ (قیصری، ۱۳۶۳، ۴۵)

او همان انسان کامل است که واجد همه اسماء و صفات حق است، به جز وجوب ذاتی که جز برای خدای متعال راست نیاید. انسان کامل اگر چه واجب الوجود است، ولی وجوب او غیر از ذاتی است نه ذاتی.^{۱۰} (محمی الدین بن عربی، ۱۳۶۵، ق، ۵۳)

درست است که موجودات، همگی متصف به وجودند، ولی جز انسان - آن هم انسان کامل - صلاحیت مظهر بودن برای همه اسماء و صفات ندارد.^{۱۱} (خوارزمی، ۱۳۶۴، ج، ۱، ص ۸۶)

تو مظهر مجموع کمالی ای دل با دوست همیشه در وصالی ای دل
در خود بنگر جمال و حسن جانان کائینه آن حسن و جمالی ای دل

از آن مظهر تام اسماء و صفات حق پرسیدند: خدا را چگونه شناختی؟ فرمود: «عرفت الاشیاء بالله» یعنی خدا را به خودش شناختم و غیر او را به او. (همان) و چون خودش واجد همه کمالات اشیاء است، پس خودش را هم به خدا شناخته است.

هر دلیلی باید بر حسب مرتبه دلالتی خود بهره ای از مدلول داشته باشد و به همین جهت است که در صغرای قیاس موضوع و در کبرای قیاس محمول نتیجه حضور دارد و اگر چنین نباشد، دلالتی در کار نیست؛ چرا که شیئی که مباین چیزی است، نمی‌تواند دلیل آن باشد. اگر دلیلی در دلالت خود تام

است، باید همه کمالات مدلول را - تا آن جا که ممکن است - واجد باشد. گوهر نبوت، مجمع انوار عقلی و نفسی و حسی است. نبی به روح خود فرشته‌ای است مقرب، و به ذهن خویش لوحی است محفوظ، و به حس خویش پادشاهی است مقتدر.

پیامبر اعظم خلیفه خدا و مجمع مظاهر اسماء الهی و کلمات تامه است. به همین جهت فرمود: «همه کلمات جامعه و کمالات همه مظاهر الهیه به من داده شده است».^{۱۳} (صدرالمتألهین، ۱۳۴۶، ۳۴۴)

انبیاء همه اتصال به خدای لوح و قلم دارند و چون به حکم آیه قرآنی برخی از آن‌ها بر برخی برتری دارند^{۱۴} (بقره ۲)، آیه ۲۵۲) حقیقت محمدی سرور آن هاست و خود فرمود: «من سرور اولاد آدمم و فخری برایم نیست». او بود که می‌گفت: «هر که مرا ببیند، خدای را دیده است» و «مرا با خدا وقتی است که در آن وقت هیچ فرشته مقربی و هیچ پیامبر مرسلی سعه وجودی مرا ندارد».^{۱۵} (سبزواری، تعلیقه شواهد، ۱۳۴۶، ۸۱۲)

طرح مسأله

با توجه به مقام والای رسالت ختمیه، و با توجه به جایگاه برترین حقیقت محمدیه، و با توجه به این که خلق عظیم این اشرف مخلوقات و اعظم موجودات و اکرم کائنات، معجزه‌ای است فراترین همه معجزات پیامبران - و حتی دیگر معجزات آن یگانه سرور انس و جان - و فروتر از معجزه شکست ناپذیر قرآن، این سؤال مطرح است که چنین مقام بی‌همتایی چگونه ممکن است که برای پیروان خود، اسوه و الگو و مقتدا و مصطفا باشد؟ «چه نسبت، خاک را با عالم پاک؟!»، «متناهی را با نامتناهی چه نسبتی است؟! نخل پر بار و براو چنان سر برافراشته که از فرش گذشته و به عرش رسیده و از آن جا به «قاب قوسین أو أدنی»^{۱۶} (نجم ۵۲)، آیه ۹) راه گشوده و برعرشیان سایه افکنده است. خلیقات این نخل باسق و این شجره طیبه واثق، بار و براو و خرما می‌شیرین ثمر اوست. ما کجا و آن خرما می‌دست نیافتنی کجا؟! آری «دست ما کوتاه و خرما برنخیل!».

واژه معجزه - که اندیشه اعجاز و عجز است - یعنی عاجزکننده و به عجز درآورنده.^{۱۷} (راغب، ۱۴۱۲ ق، ۵۴۷) در قرآن کریم برخی از مشتقات اعجاز به کار رفته

است؛ ولی معنایی جز همان معنای لغوی ندارد. (نور ۲۴)، آیه ۵۷^{۱۷}، و جن (۷۲)، آیه ۱۲^{۱۸}) از آن جا که همه کارهای خارق العاده و متنوعی که انبیاء انجام داده و به عنوان گواهی قاطع، و برهانی لامع، بر نبوت خویش مطرح کرده اند، وجه مشترکشان این بوده است که مدعیان و تکذیب کنندگان را به عجز درآورده اند، متکلمان اسلامی نام معجزه را برای آن ها برگزیده اند و در کتب کلامی مصطلح شده است. و از آن جا که معجزه اصطلاحی آیتی است از آیات قدرت حق، در قرآن کریم به آن «آیه» گفته شده است.^{۱۹} (اعراف (۷)، آیه ۷۳) اگر کاری به وسیله بندگان و مدعیان قابل تکرار باشد، نشاید که به عنوان آیت قدرت حق مطرح شود. البته نباید از این حقیقت غافل بود که آیت هم دارای مراتبی است و به همین جهت است که در روایات به امام علی (ع) «آیه الله العظمی» گفته شده^{۲۰} (مجلسی)، ج ۲۷، ص ۴۰، ح ۵) و در زیارت جامعه کبیره، در وصف ائمه اطهار (ع) «آیت مخزونه الهی» به کاررفته است.^{۲۱} (قمی، ۱۴۲۸ق، ۵۴۶) واضح است که آن ها پس از پیامبر عالیقدر اسلام، برترین آیات حقند^{۲۲} و چون همه آن ها «نور واحد»^{۲۳} (مجلسی)، ج ۹، ص ۲۴۳، ح ۱۴۵) و حقیقت یگانه اند، مانعی نیست که همگی به عنوان صراط واحد و امانت یگانه و آیات مخزونه خطاب شوند. آن ها وحدتند. همان وحدتی که در کثرت تجلی یافته است. امامت و ولایت، يك حقیقت است؛ هر چند ائمه و اولیاء متعددند؛ همانگونه که ایمان يك حقیقت است؛ هر چند مؤمنان، معدود و متکثرند.^{۲۴} (مولوی، ۱۳۸۰، دفتر چهارم، ص ۵۱۴ و ۵۱۵)

با توجه به توضیحات بالا و با تتبع و جستجو و تحقیق در همه موارد مشابه - اعم از آیات قرآنی و روایات خاندان عصمت و آثار منظوم و منثور اهل معرفت - معلوم می شود که هیچ يك از آدمیان نمی تواند به لحاظ اخلاقی به درجه ای برسد که با او برابری کند؛ بنابراین، یا باید از اسوه بودن او چشم پوشید، یا اخلاقش را معجزه نشماریم، تا دیگران بتوانند به او تأسی جویند و اخلاقیات کریمه و صفات حمیده او را پیروی نمایند.

تبیین دقیق تأسی و اسوه جویی

نخست باید توجه کنیم که داشتن اسوه برای انسان ها يك ضرورت است و به همین جهت است که قرآن کریم هم درباره اسوه بودن پیامبر خاتم^{۲۵} توصیه

کرده و هم درباره اسوه بودن ابراهیم خلیل (ع) و افرادی که او را به رهبری برگزیدند و در مبارزات توحیدی او را یاری کردند.^{۳۶} (ممتحنه (۶۰)، آیه ۴ تا ۶)

مگر ممکن است که انسان بدون پیشوا و اسوه و امام، طی طریق کند و به مقصد برسد. نور یکی است و ظلمات بسیار. اگر انسان از انوار خورشید ولایت الهیه محروم شود، هرگز به مراد و مقصود خود نمی رسد. اگر انسان اندک انحرافی از صراط مستقیم پیدا کند، گرفتار ظلمات می شود.^{۳۷} (بقره (۲)، آیه ۲۵۷) نباید بدون همراهی خضر ولایت و امامت، طی طریق کرد.^{۳۸} (حافظ، ۱۳۶۸، ۳۶۷)

پیامبر بزرگ اسلام، تنها پیامبر نیست، بلکه امام نیز هست. ابراهیم نیز چنین بود.^{۳۹} (بقره (۲)، آیه ۱۲۵) قرآن کریم به امامت جمعی از پیامبران تصریح کرده و حتی برخی از ویژگی های آن ها - مانند صبر و ایقان و هدایت به امر - را بیان داشته است.^{۴۰} (سجده (۳۲)، آیه ۲۴) از آیه مربوط به امامت ابراهیم، عصمت نیز استفاده می شود.^{۴۱}

اکنون که ضرورت اسوه جویی و اسوه خواهی معلوم شد، باید توجه کنیم که به هیچ وجه لازم نیست که اسوه جوی یا اسوه خواه، هم طراز اسوه باشد. مأوم، اقتداکننده به امام و پیرو اوست. ممکن است امام و مقتدا در حدی باشد که رسیدن به درجه و مقام او برای مأوم از محالات باشد. امام علی (ع) به عثمان بن حنیف تذکر داد که او باید پیرو امام خود باشد، ولی هرگز نباید این خیال خام را در سر پیروانند که مثل امام خود شود؛ چرا که چنان توانایی و قدرتی در نهاد او به ودیعت گذارده نشده است. تنها وظیفه اسوه جوی این است که در راه ورع و کوشش و پاکدامنی و استواری، همکاری کند و راه امام خود را بر راه های دیگر ترجیح دهد.^{۴۲} (نهج البلاغه، نامه ۴۵)

برخی از افراد به چنان طمع خامی گرفتار شده بودند که می خواستند همچون امام خود زندگی کنند و خود را همتا و مثل او گردانند. اینان به عنوان دشمن نفس خود، مورد خطاب و عتاب واقع شدند، و به آنها تفهیم شد که امامان وظیفه ای دارند و تأسی کنندگان وظیفه ای دیگر. امام حق باید آن گونه زندگی کند که تهیدستان محروم از يك شکم سیر و بیگانه از جامه ای بی وصله و بی پینه و فاقد يك روانداز مندرس، به سر می برند، تا فقر خانمان سوز برای

آن‌ها قابل تحمل گردد و ایمان و وجدانشان را به باد ندهد. عاقلان را با سودای طمع چه کار؟! تنها کسی خیال خام همتای اسوه شدن را در سر می‌پروراند که شیطان خبیث در مغزش تخم گذاری کرده باشد.^{۳۳} (همان، خطبه ۲۰۹)

بدون شك، هیچ کس به اندازه امام علی (ع) مقام اسوگی پیامبر اعظم (ص) را درك نکرده و به او نزدیک نشده بود. او به مقامی رسید که صدای ناله و شیون شیطان را می‌شنید، و آن چه پیامبر اکرم (ص) در حال دریافت وحی استماع و رؤیت می‌کرد، در سمع و بصر او نیز تجلی می‌یافت.^{۳۴} (همان، خطبه ۱۹۰) مع ذلك، او همتای اسوه و مقتدا و ادیب و مؤدب^{۳۵} (مجلسی، ج ۱۶، ص ۲۳۱، ح ۳۵) و مولای خود نبود. (همان، ج ۳، ص ۲۸۳، ح ۱)

امام علی (ع) با همه سعه وجودی و با همه خضوع و خشوع در برابر اسوه خود، هرگز ادعای همتایی با او نداشت و در عین حال، برای اخلاق نبوی آن چنان گستره ای قائل بود که می‌گفت: او در مقام تربیت و اسوگی و رهبری، اندك اندك و روز به روز، پرچمی از اخلاق خود را برایم بر می‌افراشت و فرمان می‌داد که به آن اقتدا کنم.^{۳۶} (همان، خطبه ۱۹۲)

گویی پیامبر اعظم (ص) به لحاظ خلق عظیمش^{۳۷} (قلم ۶۸)، آیه ۴) اقیانوسی بیکران بود و امام علی (ع) باید قطره قطره از آن می‌نوشید تا تحت نظارت و هدایت و تربیت او به مقامی برسد که وارث امامت او گردد و برمسند خلافت حقّه اش تکیه زند.

گویی در کلام نیکو انتظام علوی، اخلاق نبوی را ابعادی است که هر بُعد آن به پرچمی تشبیه شده که روزانه باید یکی از پرچم‌ها برافراشته شود و امام علی (ع) به آن تأسی جوید، تا برمسند ولی اللّٰهی تکیه زند و مقام ولایت را که برخلاف مقام نبوت، ختم نشدنی است، پس از پیامبر استمرار بخشد؛ چرا که ولی از اسماء الله است و همواره باید مظهر آن اسم در عالم خلقت، حضور داشته باشد؛ اعم از این که در حواس خلق نیز حاضر یا غایب باشد.

مثل یا مثل

هدف از اسوه جویی این نیست که اسوه جو، مثل و مانند اسوه شود. اگر اسوه جو، همتا یا برتر از اسوه شود، دیگر دنباله رو نیست، بلکه همتا یا پیشوای

اوست. وانگهی اسوه بودن پیامبر اعظم، عام و مطلق است. یعنی چنین نیست که گاهی اسوه باشد و گاهی اسوه نباشد، یا این که نسبت به بعضی اسوه باشد و نسبت به بعضی اسوه نباشد.

انسان ها تا قیام قیامت، بلکه از آدم تا وصی الاوصیاء خاتم، همه و همه، همواره تحت لوای او (بهشتی، ۱۳۸۹، ۲۱) و متعهد به اقتدای او آیند.

اگر اخلاق نبوی، اخلاقی عادی باشد و دون قرآن و فوق سایر معجزات نباشد، اسوگی او از اطلاق و عمومیت ساقط می شود، و باید گفت: اسوگی او تنها برای کسانی است و منحصرأ در زمانی است که همتا یا برتر از او نشده اند. آیا آیه «و لکم فی رسول الله أسوه حسنه»^{۳۸} چنین معنایی را بر می تابد؟!

آیا می توان قبول کرد که اخلاق او اخلاقی عادی است که افراد دیگری توانند چند صباحی به او تأسی جویند تا به مرتبه او برسند یا او را تحت الشعاع خود قرار دهند و از فیض او بی نیاز گردند؟!

اینجاست که نگارنده نه تنها از آیه «إنك لعلی خلق عظیم» (قلم، ۶۸)، آیه ۴) معجزه بودن اخلاق نبوی را استفاده کرده است (بهشتی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۸ تا ۱۷۴) بلکه آیه کریمه «لکم فی رسول الله أسوه حسنه» را هم دلیل روشن دیگری می شناسد.

به هیچ وجه لازم نیست که همه تأسی کنندگان با اسوه های خود برابر شوند، و به هیچ وجه ممکن نیست که تأسی کنندگان به پیامبر اعظم مثل و مانند او شوند. آن چه ضرورت دارد، این است که تأسی کنندگان در اوصاف کمالی و در فضایل اخلاقی «مثل» یا نمونه او باشند و همچون سایه حکایت از صاحب سایه، یا تم حکایت از یم کنند.

تأسی کنندگان به پیامبر اکرم (ص) و منسوبین جسمی و روحی یا تنها روحی آن نبی خاتم، باید شبیه او باشند، نه مثل او. اما آن که خود را شبیه می شمارد، ولی از کمالات او نشانی در وجود خود ندارد، از او بیگانه است. باید به کسی که ادعای نسبت دارد و هیچ گونه سنخیتی با او ندارد، گفته شود:

شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه می مانی بگو^{۳۹}

(مولوی، ۱۳۸۰، دفتر دوم، ص ۲۵۴)

آن هایی که قائل به اشتراك معنوی و تشكیک وجودند، همه وجودات را از يك

سنخ و مباین با عدم می شمارند، ولی آنها را مثل یکدیگر نمی شمارند، بلکه وجود حق را در اعلا مرتبه کمال می شناسند و مابقی را بر حسب قرب و بعد از مبدء واجب، مرکب از کمال و نقص می شمارند. کمالات وجودی مراتب تشکیکی، مسانندند نه مماثل. این ها همه اطلاق آن کمال مطلقند نه امثال آن.

انسان کامل - که خلیفه الله است - آینه تمام نمای قامت یار است و همه کمالات یار، در وجودش تجلی یافته است، و به همین لحاظ است که او مثل نیست، بلکه مَثَل است، آن هم مَثَل اعلا^{۴۱} (روم (۳۰)، آیه ۲۷) قرآن کریم، مثل را برای خدا نفی کرده^{۴۲} (شوری (۴۲)، آیه ۱۱) ولی مثل را نفی نکرده است.

ما می خواهیم بگوییم: پیامبر اعظم (ص) اسوه ای است که مَثَل دارد، ولی مثل ندارد. اگر ممکن باشد که کسی مثل او شود، او اسوه مطلقه و قدوه عامه نیست. او از جنبه حسی اکنون در زیر خاکِ یثرب خفته، ولی از جنبه روحی عظیم الخلقی است که «مقعد صدق»^{۴۳} (قمر (۵۴)، آیه ۵۵) پایگاه برین و جایگاه برترین اوست.^{۴۴} (مولوی، ۱۳۸۰، دفتر چهارم، ص ۶۳۷)

اگر اخلاق او معجز نباشد دیگری هم می تواند به جای او خلیفه الله شود و بنابراین، او قطب ازلی و ابدی و پیامبر حقیقی و منوب برخی از انبیاء هست و منوب برخی نیست و در این صورت، برخی از انبیاء یا همه آن ها نایب او نیستند، بلکه نیابت از دیگری دارند.

اگر نور او اول ما خلق الله است (بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۱۳ تا ۲۴) و اگر خلقت او قبل از خلقت قلم است (همان) و اگر او اعلم انبیاء است، و اگر هیچ پیامبر و وصی پیامبری بهتر از او و بهتر از وصی او نیست (همان) چگونه ممکن است که انسان های اولین و آخرین و سابقین مقربین، براو که قبل از خلقت آدم پیامبر بوده، سبقت گیرند، یا لااقل همتای او شوند؟

نتیجه

با توجه به توضیحاتی که در این نوشتار داده شد، به هیچ وجه منافاتی میان معجزه بودن اخلاق نبوی و اسوه بودن آن حضرت نیست، بلکه از اطلاق و شمول آیه اسوه، می توان استفاده کرد که اخلاق او معجزه است، بلکه پس از قرآن، برترین همه معجزات است، خواه از خود او و خواه از دیگران.

ما امکان این که تأسی کننده ای همتای اسوه خود یا برتر از او شود، نفی نمی‌کنیم، ولی درباره خصوص اسوگی پیامبر خاتم (ص) ثابت کرده ایم که هیچ کدام ممکن نیست؛ چرا که هم روایات و هم اقوال عرفا و هم برخی از آیات قرآنی آن را نفی می‌کنند.

ما با توجه به سخنان امام علی (ع) که پس از پیامبر، برترین انسان و افضل از انبیاء سلف و ائمه اطهار است، ثابت کرده ایم که امام علی (ع) به شهادت خودش عبد اوست، و همچون سایه ای است از وجود ذی جود و سایه گستر پیامبر، و نمی‌است از آن یم بیکران؛ در عین حال، پیامبر خاتم، اسوه اوست. ما با توجه به مقام خلیفه الهی پیامبر اعظم و تقدم وجودی او بر آدم ابوالبشر و واسطه فیض بودن آن حضرت، میان خدا و خلق و عبودیت محضه او در برابر حق و الگو بودن او برای ائمه اطهار- که رتبه ای برتر از انبیاء سلف دارند- ثابت کرده ایم که دیگران- هر اندازه در قوس صعود کمال بالا روند- مَثَلِ اویند نه مثل او.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- استاد دانشگاه تهران
- ۲- لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه لمن كان يرجو الله و اليوم الاخر و ذكر الله كثيرا
- ۳- إلى أن بعث الله محمدا لإنجاز عده و إتمام نبوته مأخوذا على التبيين ميثاقه، مشهوره سماته، كريما ميلاده
- ۴- أخرج من أفضل المعادن منبتا و أعز الأرومات مغرما ... عترته خير العتر، و أسرته خير الأسر، و شجرته خير الشجر... فهو إمام من اتقى و بصيره من اهتدى
- ۵- مستقره خير مستقر، و منبته أشرف منبت، في معادن الكرامه، و مهادد السلامه
- ۶- حتى بعث الله محمدا شهيدا و بشيرا و نذيرا، خير البريه طفلا، و أنجبها كهلا، أظهر المطهرين شيمه و أجدد المستمطرين ديمه

- ۷ - أرسله داعيا إلى الحق وشاهدا على الخلق
- ۸ - فتأس بنبيك الأطيب الأطهر، فإن فيه أسوه لمن تأسَى و عزاء لمن تعزَى
- ۹ - فاحتاج الأمر الإلهي إلى مظهر حكم عدل ليحكم بينها و يحفظ نظامها في الدنيا و الآخرة، و يحكم بربه الذي هو رب الأرباب بين الأسماء أيضا بالعدالة و يوصل كلا منها إلى كماله ظاهرا و باطنا، و هو النبي الحقيقي، و القطب الأزلئ الأبدئ أولا و آخرا و ظاهرا و باطنا، و هو الحقيقي المحمديّ (ص) كما أشار إليه «كنت نبيا و آدم بين الماء و الظين» أي بين العلم و الجسم، و أما الحكم بين المظاهر دون الأسماء فهو النبي الذي يحصل نبوته بعد الظهور نيابه عن النبي الحقيقي
- ۱۰ - و لما كان استناده إلى من ظهر عنه لذاته، اقتضى أن يكون على صورته فيما ينسب إليه من كل شيء من اسم و صفه ما عدا الوجوب الذاتي، فإن ذلك لا يصح في الحادث، و إن كان واجب الوجود، و لكن وجوبه بغيره لابنفسه
- ۱۱ - و چون وجود حادث از غير اوست، بايد كه وجوب او نيز به غيرش باشد، و غير انسان از موجودات، اگر چه منصف به وجود است، لكن غير او را صلاحيت ظهور جميع کمالات در وی نيست.
- ۱۲ - فهو خليفه الله، و مجمع مظاهر الأسماء الإلهيه، و كلمات الله التامات، كما قال نبينا (ص): «أوتيت جوامع الكلم».
- ۱۳ - تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض
- ۱۴ - و الحقيقه المحمديه سيدهم، كما يقال: «أنا سيد ولد آدم و لافخر (لى) و بعضهم يتصلون بالأقلام، بل بقلم الأقلام اتصالا حقيقيا، بل بمن في يده اللوح و القلم، و هو من يقول: «من رأني فقد رأى الله» و «لى مع الله وقت لايعنى فيه ملك مقرب و لائبى مرسل».
- ۱۵ - ثم دنى فتدلى، فكان قاب قوسين أو أدنى
- ۱۶ - أعجزت فلانا و عجزته و عاجزته: جعلته عاجزا.
- ۱۷ - لاتحسين الذين كفروا معجزين في الأرض و مأوهم النار و لبئس المصير
- ۱۸ - و أنا ظننا أن لن نعجز الله في الأرض و لن نعجزه هربا.
- ۱۹ - هذه ناقه الله لكم آيه فذروها تاكل في أرض الله و لاتمسها بسوء فيأخذكم عذاب أليم
- ۲۰ - يا أميرالمؤمنين أنت والله الآيه العظمى
- ۲۱ - أنتم الصراط الأقوم... وآيه المخزونه و الأمانه المحفوظه
- ۲۲ - به يادداشت مدير اجرائى در همين شماره رجوع شود.
- ۲۳ - هم والله نور الله الذي أنزل
- ۲۴ - مؤمنان معدود ليك ايمان يكي جسمشان معدود ليكن جان يكي همچون آن يك نور خورشيد سما صد بود نسبت به سخن خانه ها ليك يك باشد همه انوارشان چون كه بردارى تو ديوار از ميان چون نماند خانه ها را قاعده مؤمنان مانند نفس واحده
- ۲۵ - به شماره يك رجوع شود.
- ۲۶ - قد كانت لكم أسوه حسنه في ابراهيم و الذين معه إذ قالوا لقومهم إنا برءاء منكم و مما تعبدون من دون الله كفرننا بكم و بدا بيننا و بينكم العداوه و البغضاء أبدا حتى تؤمنوا بالله وحده إلا قول ابراهيم لأبيه لأستغفرن لك و ما أمك لك من الله من شيء ربنا عليك توكلنا و إليك أنبنا و إليك المصير، ربنا لاتجعلنا فتنة للذين كفروا و اغفرلنا ربنا إنك أنت العزيز الحكيم، لقد كان لكم فيهم أسوه حسنه لمن كان يرجو الله و اليوم الآخر، و من يتول فإن الله هو الغنى الحميد.
- ۲۷ - الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى النور، و الذين كفروا أوليائهم الطاغوت يخرجونهم من النور إلى الظلمات أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون.
- ۲۸ - قطع اين مرحله بى همرى خضر مكن ظلمات است بترس از خطر گمراهى
- ۲۹ - و إذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال إني جاعلك للناس إماما قال و من ذريتى قال لاينال

- عهدی الظالمین .
- ۳۰- وجعلنا منهم أمته یهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا بأیاتنا یوقنون .
- ۳۱- ألا و إن لكل مأموم إماما یقتدی به
- ۳۲- یا عدیئ نفسه، لقد استهام بك الخبیث... و یحك إنی لست كأنت...
- ۳۳- إنك تسمع مأسع و ترى مأری و لكلك لست نبی
- ۳۴- أنا أذیب الله و علی أذیبی
- ۳۵- إنما أنا عبد من عبید محمد
- ۳۶- یرفع لی كل یوم من أخلاقه علما و یأمرنی بالاعتداء به
- ۳۷- إنك لعلی خلق عظیم .
- ۳۸- به شماره ۱ مراجعه شود.
- ۳۹- گفت ای خراندر این باغت که خواند دزدی از پیغامبرت میراث ماند شیرا بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه می مانی بگو با شریف آن کرد مرد ملتجی که کند با آل یاسین خارجی
- ۴۰- و له المثل الأعلى
- ۴۱- لیس كمثله شیء
- ۴۲- فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر
- ۴۳- اندر احمد آن حسی کو غایب است خفته این دم زیر خاك یثرب است و آن عظیم الخلق او کو صفر است بی تغیر مقعد صدق اندر است جای تغییرات اوصاف تن است روح باقی آفتاب روشن است

کتابنامه

- ۱- قرآن مجید
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- بهشتی، احمد (۱۳۸۹)، اخلاق و تشکیك، عقل و دین، شماره ۲، از ۱۳ تا ۲۴
- ۴- همو (۱۳۸۶)، اخلاق معجزه دوم نبوی، اخلاق حرفه ای در تمدن ایران و اسلام، به اهتمام فرامرز قراملکی و همکاران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول
- ۵- حافظ قزوینی- غنی (۱۳۶۸)، دیوان اشعار، به اهتمام جریزه دار، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم
- ۶- خوارزمی، تاج الدین حسین (۱۳۶۴)، شرح فصوص الحکم، تصحیح هروی، تهران، انتشارات مولی، چاپ اول
- ۷- راغب اصفهانی (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت و دمشق، دارالقلم و الدار الشافیه، الطبعة الأولى.
- ۸- سبزواری، حاج ملاهادی (۱۳۴۶)، تعلیقات الشواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، دانشگاه مشهد
- ۹- صدرالمآلهین (۱۳۴۶)، الشواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، دانشگاه مشهد.

- ۱۰- قمی، الحاج شیخ عباس (۱۴۲۸ق)، مفاتیح الجنان، تعریب السید محمد رضا النوری النجفی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، الطبعة السادسة
- ۱۱- قیصری، داوود بن محمد (۱۳۶۳)، شرح فصوص الحکم، قم، انتشارات بیدار
- ۱۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲۷، کتابفروشی اسلاقیه، بی تا
- ۱۳- -----، ج ۹
- ۱۴- -----، ج ۱۶
- ۱۵- -----، ج ۳
- ۱۶- محی الدین بن عربی (۱۳۶۵ق)، فصوص الحکم، به کوشش ابوالعلاء عقیقی، بیروت، دارالکتاب العربی
- ۱۷- مولوی، جلال الدین محمد بلخی (۱۴۸۰)، مثنوی معنوی، تصحیح خرماشاهی، تهران، انتشارات دوستان، چاپ پنجم

خُلُق کَریم

تو را که حسن خدا داده هست و حجله‌ی بخت چه حاجت است که
مشاطه‌ات بیاراید^(۱)

سال مزین به نام مقدس رسول اعظم(ص) بهانه‌ای است برای نگاهی
مجدد به خلق عظیم نبوی(ص) که از حد وصف هر گوینده و نویسنده و
شاعری بیرون است و قریحه هر قدر لطیف در آستان بلند خُلُق کریم عنصر
عفت و معدن لطافت به عجز خود معترف می‌گردد. و ذوق و طبع در برابر
آسمان جلال و جبروت مکارم اخلاق او و نرمی قلب رؤوف و رحیم و مالمال
از محبت و مودتش و در ساحل اقیانوس عطا و بخشش و در دامنه کوهسار
اراده و عزم و استقامت او از ادراک و احساس باز میایستد. و قلم و قدرت
نگارش در برابر زلال طهارت و قداست روحش و شرافت حسب و نسبش
شرمنده و سرشکسته به گوش‌های می‌خزد و زبان از توصیف دریای بیکران
علمش و تبیین کوه صبر و حلمش و تصویر قوت استدلال و برهانش بی‌تاب

و توان گشته و خاموش می‌گردد.

بله حقیقت این است که حسن خدا داد را نیاز به مشاطه نیست، ولی طمع ورزی به فیض کرم او ارباب معرفت را به در خانه‌اش به گدایی و اظهار فقر و می‌داند. شاید این گفتن‌ها و نوشتن‌ها و خواندن‌ها وسیله‌ای شود تا نیم‌نگاهی برگدایان کوی خود افکند و با آن امر دنیا و آخرت ما اصلاح گردد. با اینکه خلق عظیم او توصیف نشدنی است؛ همانگونه که نفس مقدس نبوی حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود.

مردی از امیرالمؤمنین درخواست کرد اخلاق پیامبر اعظم (ص) را بشمارد. فرمود: تو نعمت‌های دنیا را بشمار تا من نیز اخلاق آن جناب را برایت بشمارم. عرض کرد چگونه ممکن است نعمت‌های دنیا را احصاء کرد با اینکه خداوند در قرآن می‌فرماید: *وإن تعدوا نعمت الله لا تحصوها...^(۴)*؛ و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید... علی (ع) فرمود: خداوند تمام نعمت دنیا را قلیل و کم می‌داند و نیز می‌فرماید: *... قل متاع الدنيا قليل..^(۵)*؛ متاع دنیا اندک است و اخلاق پیامبر (ص) را عظیم می‌شمارد؛ و *إنك لعلی خلق عظیم*؛ به راستی که تو را خوبی والاست.

اینک تو چیزی را که متاع اندک است، نمی‌توانی بشماری، پس چگونه من چیزی را که عظیم و بزرگ است، احصا کنم؟! ولی بدان که اخلاق نیکوی تمام پیامبران به وسیله رسول اعظم (ص) تمام شد و هر یک از پیغمبران مظهر یکی از اخلاق پسندیده بودند، و چون نوبت به آن جناب رسید، تمام اخلاق پسندیده را جمع کرد.^(۴)

آنچه مورد اتفاق همگان است این که آن بزرگوار در همه اصول و فروع اخلاق حمیده و ملکات فاضله بر اولین و آخرین تقدم دارد. آنچنان که از تعبیر بلند و گویای قرآن کریم درباره اخلاق رسول اعظم (ص) استفاده می‌شود که فرمود: *وإنك لعلی خلق عظیم^(۵)* و نیز از مأموریت بعثت نبوی به دست می‌آید که فرمود: *إني بعثت لاتمم مكارم الأخلاق.^(۶)*

هویدا است که رسالت آن بزرگوار مکمل و متمم همه‌ی تعلیمات انبیای گذشته است؛ چرا که مأموریت یگانه‌ی همه‌ی انبیا، تعلیم و تزکیه و نشر فضایل انسانی و مکارم اخلاقی بوده است و همچنان که وجود مقدسش

می‌فرماید: من بدان جهت مبعوث شدم که کار آنان را به تمام و کمال برسانم. و از آنجا که معلمان الهی مانند معلمان اخلاق و مربیان عادی نیستند که با اتکا به مفاهیم زیبای اخلاقی و تربیتی و تشریح و توضیح آن‌ها و بیان مثال و داستان که خود، آنها را از دیگران آموخته‌اند شاگردان را با اخلاق آشنا نمایند، بلکه آنان پیش و بیش از دیگران در صحنه جان و اعماق باطن و روح خود با تعلیم و تربیت الهی که حدود و ثغور آن و نحوه و کیفیت آن جز بر خود آنها به درستی روشن نیست، متجلی به صفات حمیده و سایر کمالات می‌گردند و آنچه به صورت الفاظ و حرکات و سکنت از آنها در میان است؛ چونان سرریز فیضان چشمه جوشانی است که هرچه از آن بردارند تمام شدنی نیست و چونان سیل خروشانی است که از آب شدن توده‌های بی‌انتهای برف و یخ، دشت و بیابان را سیراب می‌کنند، همانگونه که علی (ع) فرمود: *يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقِي إِلَيَّ الطَّيْرُ...*^(۷) سیل معارف و علوم از قله وجود من بر بشریت سرازیر می‌گردد، مرغ فکر و اندیشه‌ی کسی را قدرت پرواز به سوی من نیست.

رسول گرامی اسلام هم به لحاظ دقت در آیه شریفه و هم با تأمل در کلام گراندنقربوی در بالاترین آفاق اصول و فروع اخلاق و صفات و ملکات الهی قرارداد. اصولاً بهتر است مکارم اخلاق رسول اعظم (ص) را تجلی و ظهور همه‌ی اسماء و صفات الهی بدانیم و بنامیم، نه آنکه آن را بالاترین درجات اخلاق انسانی بدانیم، گرچه در حقیقت چنین نیز هست، زیرا او تربیت شده خداوند است همانگونه که در خطبه قاصعه آمده است: *وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ ۹ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ*^(۸)

خداوند بزرگترین فرشته‌ای از فرشتگان وحی را از وقتی که پیامبر (ص) از شیر گرفته شده بود همنشین آن حضرت گردانید که او را در شب و روز به راه بزرگواری‌ها و خواهی نیکوی جهان سیر دهد.

تا این جا روشن شد که رسول گرامی اسلام در انجام تمام افعال خیر و آراستگی به تمام صفات و ملکات زیبا و در دوری از هر جرس و پلیدی و هر فعل ناپسند و هر خلق و خوی ناپسندی امام و پیشوای همه انبیا و اولیا و

عترت طاهرین خود: است.

خداشناسی او، خودشناسی او، خداآگاهی و خودآگاهی او، ذکر او، فکر او، تولای او نسبت به خوب‌ها و خوبی‌ها، تبتزای او از بد‌ها و بدی‌ها، عبادت او، گفتار او، سکوت او، اخلاص او، صبر و شکر او، نظم و انضباط او، توکل و تسلیم و رضای او، انصاف او گشاده رویی و حس سلوک او، عفو و گذشت او، عهد و پیمان و وفاداری او، زهد و قناعت و دنیا‌گریزی او، عدالت و تقوای او، تواضع او و ... برتر و بالاتر از همه انسانها از اولین و آخرین است و منش و روش و سلوک او در همه‌ی زمینه‌ها اسوه و الگوی کامل و بی‌عیب و نقص است که فرمود: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...** (۹)

اینک به بررسی برخی از موارد اخلاق نبوی به صورت جزئی و ملموس می‌پردازیم:

۱. عدالت:

از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود: **كان رسول الله(ص) يقسم لحظاته بين أصحابه ينظر إلى ذا و ينظر إلى ذا بالسوية؛** (۱۰) روش دایمی رسول خدا(ص) این بود که نگاه‌های خود را بین اصحاب خود عادلانه تقسیم می‌کرد و به این و آن به یک اندازه می‌نگریست.

شاید اگر این بیان از امام صادق(ع) به ما نرسیده بود، تصور نمی‌کردیم که یکی از مصادیق عدالت بین مردم این است که باید نگاه‌ها نیز به نحو مساوی تقسیم شود و باور نمی‌شود که انسانی در این حد از عدالت باشد که حتی نگاه خود را بین حاضران مجلس عادلانه تقسیم نماید.

نمونه‌ای دیگر؛ زنی از خاندان اشراف قریش به نام فاطمه مرتکب سرقت شد، هنگامی که رسول خدا(ص) دستور حدّ الهی را درباره او صادر فرمود، افراد قبیله بنی مخزوم از این جریان به شدت ناراحت شدند و کوشیدند تا به هر وسیله‌ی ممکن مانع اجرای حد شوند. بدین منظور از اسامه بن زید که مورد توجه و عنایت رسول خدا(ص) بود، تقاضا کردند که با آن حضرت در اینبار صحبت کند و از ایشان تقاضای عفو نماید. هنگامی که اسامه با رسول خدا(ص) در این باره گفت و گو کرد، حضرت سخت ناراحت شد و فرمود: آیا

درباره حدی از حدود خدا شفاعت میکنی؟!، سپس از جا حرکت کرد و ضمن خطبه‌ای فرمود: ای مردم علت اینکه ملت‌های قبل از شما هلاک شدند این بود که اگر فرد بلند پایه‌ای از آنان دزدی می‌کرد او را به مجازات نمی‌رساندند، اما اگر از مردم ضعیف و ناتوان و گمنام کسی دست به عمل سرقت و یا هر خلاف دیگر می‌زد، حکم خدا را درباره‌ی او اجرا میکردند. سپس فرمود: به خدا سوگند اگر به فرض محال دخترم فاطمه دست به چنین کاری بزند، حکم خدا را درباره او نیز اجرا میکنم و در برابر قانون خدا، فاطمه مخزومی با فاطمه محمدی یکسان است. ^(۱۱)

۲. عفو و گذشت:

آزار و اذیت مشرکان مکه نسبت به آن بزرگوار از مسلمات تاریخ و سیره است. هیچ زبان و قلمی قادر نیست آنچه را که پیامبر(ص) در طول سیزده سال اقامت در مکه پس از بعثت از مشرکین کشیدند، بگوید و بنگارد. استهزا، آزار بدنی، افکندن امعاء و احشاء شتر بر آن بزرگوار، محاصره اقتصادی در شعب ابیطالب و ... و پس از هجرت به مدینه نیز جنگ‌های پیاپی بدر و احد و خندق و لطماتی که در این جنگ‌ها به شخص پیامبر وارد شد؛ شکستن دندان مبارک، زخمی شدن صورت منور، ابتلای او به داغ حمزه عموی بزرگوارش، به شهادت رسیدن بسیاری از اصحاب با وفایش و ... هیچ کدام از اینها نتوانست با عفو و گذشت او برابری کند و در فتح مکه با ندای لاتئریب علیکم الیوم اذهبوا اتمم الطلق ^(۱۲) تمام آزار و اذیت‌ها را نادیده گرفت و بالاتر از این کسانی از سران شرک و کفر را که آنقدر در آزار و اذیت حضرتش پیش رفته بودند که حضرت خون آنها را مباح فرمود و دستور قتل آنها را صادر کرد؛ مانند عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه بن خلف، هبار بن اسود بن مطلب و وحشی قاتل عموی گرامی حضرت، بعد از آنکه اسلام آوردند، آنها را بخشید و از افرادی مانند هند و ابوسفیان نیز گذشت و بلکه خانه آنها را مأمن و پناه- گاه قرار داد.

خدایا آیا این همه واقعیت دارد؟! آیا یک انسان میتواند تا این حد بخشنده و مهربان باشد؟! ما باشیم و ما، تصور این کرامت هم ممکن نیست، ولی

آنگاه که متوجه شویم این انسان را خداوند به دست خود تربیت فرمود . همان گونه که در خطبه قاصعه آمده است . و او را به مقام خلق عظیم رساند و او را رحمة للعالمین معرفی فرمود، نه تنها رحمت بر مؤمنان، می یابیم که این امرش دنی است و لباس تحقق به خود پوشیده است و از مظهر تام و تمام اسما و صفات حسناى الهی چیزی جز این انتظار نمی رود.

۳. زهد و دنیا گریزی:

درباره زهد بینظیر آن جناب گرچه بسیار گفته و نوشته اند ولی شاید یکی از بهترین بیانات درباره این موضوع، سخن فرمانروای کشور کلام امیرمؤمنان علی بن ابیطالب ۷ در نهج البلاغه باشد که میفرماید: قَصَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا، وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا، أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كِشْحًا وَأَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ، وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ... تا آنکه میفرماید:

و لقد كان رسول الله (ص) يأكلُ على الأرضِ، وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ، وَ يُخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَ يَرِيقُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَ يَرْكَبُ الْجِمَارَ الْعَارِي، وَ يُرْدِفُ خَلْفَهُ، وَ يَكُونُ اسْتِزًّا عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ، فَيَقُولُ: يَا فَلَانَةُ . لِأَحَدِي أَزْوَاجِي . غَيْبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا، فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بَقَلْبِي، وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِي، وَأَحَبُّ أَنْ تَغِيَّبَ زَيْنُهَا عَنِّي لِكَيْلَا لَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا، وَلَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا، وَلَا يَرْجُو فِيهَا مُقَامًا، فَأَخْرَجَهَا مِنْ النَّفْسِ، وَأَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ، وَ غَيْبَهَا عَنِ الْبَصَرِ، وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ؛^(۱۳۲) از دنیا جز اندکی نخورد او شکم را از طعام دنیا پر نساخت و گوشه ی چشمی بر آن نیفکند، از جهت پهلوی لاغرتر و از جهت شکم گرسنه ترین اهل دنیا بود، دنیا برا او عرضه شد، اما از پذیرفتنش خودداری کرد.

دانست خداوند چیزی را دشمن داشته، پس آن را دشمن داشت و چیزی را ناچیز شمرده پس آن چیز را ناچیز شمرد ...، تا آنکه می فرماید: پیامبر (ص) بر روی زمین غذا میخورد و همچون بندگان می نشست و با دست خود کفش خود را وصله میزد و پارگی جامه اش را می دوخت . بر الاغ برهنه می نشست

و کسی را نیز پشت سر خود می‌نشانند. پرده‌ای با نقش و نگار بر در خانه‌اش آویخته بود به یکی از همسرانش فرمود: ای فلانی این پرده را از جلوی چشمم دور کن، که هرگاه آن را می‌بینم به یاد دنیا و زینت‌های آن می‌افتم. پیامبر دل خویش را از دنیا کند و به آن پشت کرد و خاطره‌ی آن را در ذهنش کشت و دوست داشت زینت و زیور دنیا از دیده‌اش دور باشد تا از آن جامه‌ی فاخر برنگیرد، جایگاه قرار و آرامشش نداند و به ماندن در آن امیدوار نگردد، دنیا را از دل خود بیرون کرد، از قلبش دور ساخت و از دیده‌اش پنهان نمود. آری کسی که چیزی را دشمن داشته باشد از اینکه آن را بنگرد و نزدش یاد آن شود نیز بیزار است. ^(۱۴)

۴. تواضع و فروتنی:

تواضع و فروتنی آن بزرگوار همانند عظمت بی‌پایان او عقول حکما و دل‌های اخلاقیون عالم را متحیر و سرگردان نموده است. گویی تناسب مستقیم بین بهترین بودن و از همه خاکی‌تر بودن وجود دارد؛ چرا که بزرگی و عظمت هرکس به اندازه تواضع و فروتنی اوست.

در روایتی امام صادق (ع) فرمود:

ولقد اتاه جبرئیل (ع) بمفاتیح خزائن الأرض ثلاث مَرَّات فخبیره من غیر أن ینقصه الله تبارک و تعالی لما اعدَّ الله له یوم القیامة شیئاً فیختار التواضع لرَبِّه جَلَّ و عَزَّ؛ ^(۱۵) جبرئیل سه بار کلید خزاین زمین را برای رسول خدا آورد و او را مخیر کرد بین پذیرفتن آن. بدون آنکه خداوند تبارک تعالی چیزی از آنچه که در روز قیامت برایش مهیا کرده است کم نماید. پس رسول خدا تواضع و فروتنی را به خاطر خداوند جلیل و عزیز انتخاب نمود.

محمد بن مسلم میگوید: سمعت أبا جعفر یذکر انه أتى رسول الله (ص) ملک فقال إن الله عزوجل یخیرک أن تكون عبداً رسولاً متواضعاً أو ملكاً رسولاً. قال: فنظر إلی جبرئیل و اوتأ أن تواضع فقال عبداً متواضعاً فقال الرسول مع انه لا ینقصک ممّا عند ربک شیئاً، قال: و معه مفاتیح خزائن الارض؛ از امام باقر ۷ شنیدم که یاد می‌کرد از فرشته‌ای که نزد رسول الله (ص) آمد و عرض کرد: خداوند عزوجل تو را مخیر گردانید بین اینکه بنده و رسول و متواضع باشی،

یا در عین رسالت، پادشاه نیز باشی. امام باقر(ع) فرمود: پس رسول خدا به جبرئیل نگاه کرد و جبرئیل اشاره کرد که تواضع را انتخاب کن، پس رسول خدا فرمود: میخواهم بنده ی متواضع باشم. آن فرشته گفت: آیا با اینکه هیچ چیز از آنچه در نزد پروردگارت برای توست کم نمی کند؟! امام باقر فرمود: و همراه آن فرشته کلید خزاین زمین بود.

بعضی دیگر از مظاهر تواضع آن بزرگوار را در روایات زیر مشاهده میکنید.
عن أنس بن مالك قال: لم يكن شخص أحب إليهم من رسول الله (ص) و كانوا إذا رأوه لم يقولوا إليه لما يعرفون من كراهية لذلك؛^(١٦) انس بن مالك ميگويد: هيچ كس در نزد مردم محبوبتر از رسول خدا(ص) نبود، ولی وقتی او را میدیدند برایش بر نمی خاستند، از آنجا که می دانستند رسول خدا(ص) از این کارها خوشش نمی آید.

انس بن مالك قال: إن رسول الله (ص) مرّ على صبيان فسلم عليهم و هو مغدّ؛^(١٧) رسول خدا(ص) بر کودکان میگذشت و بر آنها سلام میکرد و بین آنها خوراکی پخش می نمود.

ابن مسعود قال: أتى النبي (ص) رجل يكلمه فارعد فقال: هوّن عليك فلست بملك إنّما أنا ابن امرأة تأكل القدّ؛^(١٨) ابن مسعود میگوید: شخصی نزد رسول خدا آمد که با وی صحبت کند ولی هیبت حضرت او را گرفت و به لرزه افتاد. حضرت فرمود: راحت باش من پادشاه نیستم، من پسر زنی هستم که غذای ساده قورمه میخورد.

عن ابيذر قال: كان رسول الله (ص) يجلس بين ظهرائي أصحابه فيجيء الغريب فلا يدري أيهم هو حتى يسأل فطلبنا إلى النبي أن يجعل مجلساً يعرفه الغريب إذا أتاه فبيننا له دكاناً من طين فكان يجلس عليها و نجلس بجانبه؛ ابوذر گوید: رسول خدا(ص) همواره بین اصحاب خود می نشست، در نتیجه وقتی شخص ناآشنایی وارد میشد نمیتوانست بفهمد که پیامبر(ص) کدام یک از آنان است تا آنکه سؤال کند و ما از رسول خدا درخواست کردیم که برایش جایگاه مخصوصی قرار دهیم که غریبه ها وقتی به محضرش مشرف می شوند او را بشناسند و اجازه داد و برایش از گل دکه ای ساختیم که آن حضرت بر روی آن می نشست و مادر دو طرف او می نشستیم.

انس بن مالک قال: ... وکان اذا لقيه احد من اصحابه قام معه فلم ينصرف حتى يكون الرجل هوالذی ينصرف عنه و اذا لقيه احد من اصحابه فتناول بيده ناولها اياه فلم ينزع عنه حتى يكون الرجل هوالذی ينزع عنه وما اخرج ركبته بين يدي جليس له قط و ما قعد إلى رسول الله (ص) رجل قط فقام حتى يقوم؛^(۱۹۹) انس بن مالک میگوید: و چون یکی از یاران به محضرش شرفیاب میشد، حضرت به همراه او برمی خاست و از او جدا نمی شد تا طرف آن حضرت از آن بزرگوار جدا میشد و هرگاه یکی از اصحاب در ملاقات با آن بزرگوار با وی مصافحه می کرد، حضرت دست خود را نمی کشید تا آن طرف دست خود را از دست پیامبر (ص) می کشید و هرگز پاهای خود را در مقابل همنشینی دراز نکرد. و هرگز کسی در کنار رسول خدا ننشست، مگر آنکه آن حضرت به احترام او در هنگام خداحافظی برمی خاست.

و بالاخره لیسیدن انگشتان بعد از صرف غذا، دوشیدن گوسفند و علوفه دادن به شتر و در آسیاب کردن و خمیر کردن و کمک به خادم نمودن و حمل کردن چیزهایی که از بازار می خرید و مجالست و هم غذایی با فقرا و مساکین و آب به اصحاب خود دادن و پس از همه آب نوشیدن ...؛^(۲۰۰) میوه های شیرین دیگری از شجره ی طیبه ی تواضع آن جان جهان و دلبر جانانه است که یاد نمودن از همه ی آنها فرصتی قابل می طلبد.

۵. توکل:

مناسب است به روایتی از امام جعفر بن محمد الصادق توجه کنیم:
عن ابي عبد الله (ع) قال: نزل رسول الله (ص) في غزوة ذات الرقاع تحت شجرة علي شفير (واد فأقبل سيل فحال بينه وبين أصحابه فراه رجل من المشركين والمسلمون قيام علي شفير الوادي ينتظرون متى ينقطع السيل فقال رجل من المشركين لقومه أنا أقتل محمداً فجاء و شدّ علي رسول الله (ص) بالسيف ثم قال من ينجيك مئى يا محمد فقال ربي و ربك فنسفه جبريل (ع) عن فرسه فسقط علي ظهره فقام رسول الله (ص) وأخذ السيف و جلس علي صدره و قال من ينجيك مئى يا غورث فقال جودك و كرمك يا محمد فتركه و هو يقول والله لأنك خير مئى واكرم؛^(۲۰۱)

در غزوه ذات الرقاع رسول خدا(ص) در زیر درختی در حاشیه بیابان به استراحت پرداختند. بر اثر سیل بین آن بزرگوار و اصحابش فاصله افتاد، سپس مردی از مشرکین آن بزرگوار را تنها و دور از یاران مشاهده کرد در حالی که مسلمانها در آن طرف منتظر بودند تا چه موقع سیل باز ایستد. یکی از مشرکین به دیگران گفت: من محمد را خواهم کشت. آنگاه آمد و با شمشیر به رسول خدا(ص) حمله کرد و گفت: ای محمد چه کسی تو را از دست من نجات میدهد؟ حضرت فرمود: خدای من و خدای تو. ناگاه جبرئیل آن مرد را از اسب به زمین پرتاب کرد، به نحوی که به پشت بر زمین افتاد. رسول خدا(ص) شمشیر را برداشت و بر سینه ی او نشست و فرمود: ای عورت چه کسی تو را نجات میدهد؟ او گفت ای محمد بخشش و بزرگواری تو و حضرت او را رها کرد در حالی که او میگفت: به خدا قسم تو از من بهتر و بزرگواری.

۶. صبر:

صبر؛ همان ثبات نفس و عدم اضطراب در شداید و مصایب و کنترل نفس و زبان از گلابه و شکایت و پرهیز از حرکات غیر متعارف است. و مصادیق مختلف آن عبارت است از: صبر در عبادت، صبر در میدان جنگ، صبر در فرو بردن خشم، صبر در پرهیز از لذتها و صبر در کتمان اسرار. و حضرت خاتم النبیین(ص) در همه این مصادیق امام و اسوه اولین و آخرین است. به نمونه‌هایی اشاره میکنیم:

الف: صبر در عبادت؛ و قال علی بن الحسین(ع): إن جدی رسول الله(ص) قد غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر، فلم يدع الإجتهد له و تعبد بأبی هو و أمی حتی إنتفح الساق و ورم القدم و قیل له اتفعل هذا و قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر؟ قال: أفلا أكون عبداً شكوراً؛^(۲۳) امام علی بن الحسین(ع) فرمود: خداوند جدّم رسول خدا(ص) را بخشیده بود، ولی از تلاش و کوشش و عبادت فروگذار نکرد. پدرم و مادرم فدای او باد تا آنکه ساق و قدم پایش متورم شد و به او گفته شد: آیا چنین عبادت می‌کنی در حالی که خداوند تو را بخشیده است؟! فرمود: آیا بنده‌ی شاکری نباشم؟!.

ب. صبر در برابر مشکلات و مصایب؛ عن الطارق المحاربی: قال: رأیت رسول

الله (ص) بسوق ذی المجاز فمّرّ و علیه جبه له حمراء و هو ینادی بأعلى صوته یا ایها الناس قولوا لا إله إلا الله تفلحوا و رجل یتبّعه بالحجاره و قد أومی کعبیه و عرقوبیه و هو یقول: یا ایها الناس لاتطیعوه فإنه کذاب. قلت: من هذا؟ قالوا: غلام من بنی عبدالمطلب: قلت: فمن هذا یتبّعه یرمیه، قالوا: هذا عمه العزی و هو ابولهب؛^(۲۳۳) طارق محاربی گوید: رسول خدا (ص) را که در بازار ذی المجاز می گذشت، دیدم در حالی که بر دوش او جبهی سرخ رنگی بود و او با بلندترین فریادش میفرمود: ای مردم بگوئید غیر از خداوند معبودی وجود ندارد تا رستگار شوید و مردی او را با سنگ تعقیب میکرد و پاهای مبارکش را مجروح کرده بود و می گفت: از او تبعیت نکنید که او دروغگو است. گفتم: او کیست؟ گفتند: جوانی از بنی عبدالمطلب. گفتم: پس این شخص کیست که او را دنبال کرده و سنگ میزند؟ گفتند: این عمویش عبدالعزی است و او ابولهب بود..

بعضی با انداختن آب دهان به صورت منورش، بعضی با ریختن خاک بر روی آن حضرت و بعضی او را ناسزا میگفتند، اما با این همه آن قلب رحیم و عطوف و مظهر تام و تمام رحمت و اسعه الهی زبان به دعا میگشود که اللهم اغفر لقومی فإنّهم لایعلمون.

۷. شجاعت:

در این صفت زیبای انسانی نیز آن حضرت در رفیع ترین قله ی آن ایستاده است. برای اثبات این مطلب چه بسیار به جا است به شهادت شاهی بر شجاعت آن بزرگوار توجه نماییم که خود مایه ی به فراموشی سپردن شجاعان روزگار است و نام او لرزه بر اندام پهلوانان می اندازد؛ و این شاهد کسی جز مولای ما امیرالمؤمنین علی (ع) نیست. آنکه در جنگ بدر حدود نیمی از کشتگان شرک و کفر از دم تیغش گذشتند و در جنگ احد آنچنان شجاعت و قهرمانی از خود نشان داد که جبرئیل بین آسمان و زمین سرود افتخار آمیز لاسیف إلا ذوالفقار و لافتی إلا علی را درباره دلآوری او سر داد. و در جنگ احزاب قهرمان بی بدیل و بی نظیر سپاه شرک عمرو بن عبدود را که خود به تنهایی یک لشکر بود بر خاک هلاک افکند و در نبرد خیبر ترخّب خیبری را. آن کس که کزار غیر فزار بود به همین جهت زره او تنها مقادیم بدن مطهر او را می پوشانید.

این بزرگوار می‌فرماید: کُنَّا إِذَا احْمَرَّ البَّاسُ اتَّقِينَا بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) فلم يكن احد منّا أقرب الى العدو منه؛^(۲۴) در هنگامه جنگ آنگاه که تنور جنگ داغ می‌شد، خود را به وسیله‌ی رسول خدا(ص) نگاه می‌داشتیم و هیچ یک از ما به دشمن از رسول خدا نزدیکتر نبود.

۸. امانت:

این صفت از صفات عالی انسانی و از اشره صفات آن بزرگوار است، به طوری که در زمان جاهلیت مشرکان مکه آن بزرگوار را به ائمن ملقب کرده بودند و این نبود جز اینکه در مدت طولانی قبل از بعثت آن حضرت را این چنین یافته بودند. قطعه‌های تاریخی متعددی وجود دارد که این حقیقت را بیان می‌کند. یکی از داستانها مربوط به اختلاف قریش در هنگام بازسازی کعبه بود که افتخار نصب حجرالأسود نصیب چه کسی شود یکی از آنها گفت با یکدیگر اینگونه قرار بگذارید که اولین فردی که وارد مسجد الحرام میشود بین شما قضاوت کند، و آنها قبول کردند. ناگاه شمس جمال آن حضرت در مسجد الحرام طالع شد و همه گفتند: هذا محمد، هذا الأئمن قد رضينا به؛^(۲۵) این محمد است، این ائمن و مورد اعتماد است ما به قضاوت او راضی هستیم. عجیب این است که دوران سیزده ساله رسالت آن بزرگوار با اینکه مشرکان منکر نبوت او و مخالف دعوت او به توحید بودند و در مخالفت با او دست به هر کاری میزدند و حتی تصمیم به قتل آن حضرت گرفتند، اما هرگز اعتقاد آنها به امانتداری و ائمن بودن آن حضرت سست نگردید و آن بزرگوار همواره مرجع نگهداری امانات مردم بود، و آن گونه که روایت شده: هنگامی که تصمیم به مهاجرت به مدینه گرفت علی(ع) را برای تحویل دادن امانات مردم در شهر مکه باقی گذارد تا دیون او را بپردازد و امانات مردم را تحویل دهد و سپس به مدینه مهاجرت نماید.

۹. ایثار و مقدم داشتن خود و اهل بیت خود را در مصایب و مشکلات:

علی(ع) می‌فرماید: و كان رسول الله إذا احمرَّ البَّاسُ وأحجم النَّاسُ، قَدَّم

أهل بيته فَوَقَى بِهِمُ أَصْحَابَهُ حَزَّ السِّيُوفِ وَالْأَسِنَّةِ، فَقُتِلَ عُبَيْدَةُ ابْنُ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ، وَ قُتِلَ حَمْرَةُ يَوْمَ أُحُدٍ، وَ قُتِلَ جَعْفَرُ يَوْمَ مَوْثَةَ...؛^(۲۶) و چون کارزار سخت می شد و مردم از نبرد باز می ایستادند، آن بزرگوار خاندان خود را جلو می انداخت و به وسیله ی آنان اصحاب خود را از گزند شمشیرها و نیزه ها حفظ می فرمود و در نتیجه ی این روحیه ی آن بزرگوار در جنگ بدر عبیده بن الحارث به شهادت رسید و در جنگ احد حمزه شهید گردید و در جنگ موته جعفر بن ابیطالب به مقام والای شهادت نایل آمد.

محمد بن مسلم می گوید: دخلت علی ابی جعفر (ع) ذات یوم - الی ان قال - ثم قال یا محمد لعلک تری انه یعنی رسول الله (ص) سبع من خبز البر ثلاثة ایام متوالیه من أن بعثه الله إلى أن قبضه؟ ثم رد علی نفسه ثم قال: لا والله ما سبع من خبز البر ثلاثة ایام متوالیه منذ بعثه الله إلى أن قبضه اما إني لأقول: أنه كان لا یجد، لقد کان یجیز الرجل الواحد بالمائة من الإبل فلو أراد أن يأکل لأکل؛^(۲۷) محمد بن مسلم گوید: روزی خدمت امام باقر (ع) شرف یاب شدم، مطالبی فرمودند، تا اینکه فرمودند: ای محمد شاید تو گمان می کنی که او - رسول الله (ص) - سه روز پشت سر هم از زمانی که خداوند او را به رسالت مبعوث کرد تا هنگامی که او را قبض روح نمود از نان گندم غذایی سیر خورده باشد؟ سپس فرمود: نه، به خدا قسم از وقتی که خدا او را مبعوث کرد تا زمانی که او را قبض روح فرمود؛ سه روز متوالی از نان گندم خود را سیر نمود. بدان من نمی گویم که آن بزرگوار قدرت مالی استفاده از نان گندم را نداشت، آنقدر تمکن داشت که به یک نفر صد شتر جایزه میداد. بنابراین اگر می خواست بخورد، می توانست.

۱۰. عصبانی نشدن برای خود:

این صفت از صفاتی است که در دیگران کمتر یافت می شود و مانند سایر صفات نیست که ممکن است در مراتب پایین آن کسانی پیدا شوند که در آن صفت شباهتی با آن بزرگوار داشته باشند؛ مانند شجاعت و سخاوت و ... این صفت برجسته تنها از کسانی ساخته و پرداخته است که محض درتوحید باشند و هیچ کس جز خدا را نیابند و نبینند و به اصطلاح به مقام

فناى در ذات، قدم گذاشته باشند. اينجاست كه من و ماى به طور كامل رخت بر مى بندد، غير يار ديّارى باقى نماند تا به خاطر آن غضب كند. به دو روايت زير توجه كنيد:

كان النبي (ص) يغضب لربه ولا يغضب لنفسه^(۲۸)

روش مستمر رسول خدا (ص) اين بود كه هميشه به خاطر خداوند غضب ميكرد و براى خودش غضبناك نميگرديد.

از جمله چيزهايى كه در توصيف حضرت آمده است اينكه: ما انتصر نفسه من مظلّمه حتى ينتهك محارم الله فيكون حينئذ غضبه لله تبارك و تعالى^(۲۹) هيچ گاه در هيچ ستمى كه در حق او مى شد درصدد برخورد بر نمى آمد، مگر آنكه حرّمات الهى مورد هتك قرار مى گرفت كه در آن هنگام درصدد مقابله بر مى آمد؛ بنا بر اين خشم او براى خاطر خداوند بود.

در پايان اين مقال از خداوند متعال خواهانيم حال كه لطف عميم خود را شامل حال ما كرده و ما را از امت اين پيامبر عظيم الشّان قرار داده است، با رحمت رحيميه ي خود به ما توفيق دهد تا قدمى در راه نزديك شدن اخلاق و روش و منش خود چه در جهات فردى و چه در جهات اجتماعى، اخلاق و روش و منش آن بزرگوار برداريم، كه؛

شير را بچه همى ماند بدو تو به پيغمبر چه مى مانى بگو؟!

پي نوشت ها

۱. ديوان حافظ، نسخه قزوينى، غزل ۲۳۰، ص ۱۸۱.
۲. ابراهيم ۱۴: ۳۴.
۳. النساء ۴: ۷۷.
۴. فخر رازى، تفسير كبير، ج ۳۱، ص ۳۰، ۲۱.
۵. القلم ۶۸: ۴.
۶. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰ و ج ۶۷، ص ۳۷۲.
۷. نهج البلاغه، خطبه ۳.
۸. نهج البلاغه، فيض الاسلام، خطبه ۱۹۲.

- [۹]. الأحزاب ۳۳: ۲۱.
- [۱۰]. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۶۶۰.
- [۱۱]. نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص ۵۹۸.
- [۱۲]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۲.
- [۱۳]. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.
- [۱۴]. از ترجمه نهج البلاغه علی شیروانی.
- [۱۵]. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۶۶۵.
- [۱۶]. مکارم الاخلاق، ص ۱۴.
- [۱۷]. همان.
- [۱۸]. همان.
- [۱۹]. همان، ص ۱۵.
- [۲۰]. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۶۷۰.
- [۲۱]. همان.
- [۲۲]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۰۱ و ۷۰۲.
- [۲۳]. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۶۷۱.
- [۲۴]. نهج البلاغه، بخش حکم فصل غریب من کلامه، شماره ۹.
- [۲۵]. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۶۶.
- [۲۶]. نهج البلاغه، نامه ۹.
- [۲۷]. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۶۷۷.
- [۲۸]. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۶۷۸.
- [۲۹]. همان.

.....
مجله / انتظار نوجوان / اردیبهشت ۱۳۸۶، شماره ۲۲ /

جستاری در تعامل عقل و دین

زهرا خیراللهی[*]

چکیده

این نوشتار، درصدد بیان راهکارهای حیاتی دین و نقش آن در سرنوشت فردی و اجتماعی انسان است. و همچنین مکانیزم حساس عقل در قلمرو دین مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

در بخشی آسیب شناسی عقل و دین مورد تحلیل قرار گرفته و در بخشی دیگر، به رابطه تنگاتنگ آن دو پرداخته شده است.

همچنین حجیت ذاتی عقل و وحی مورد بحث قرار گرفته و تعهد دینی به عنوان گران سنگ ترین انگیزه در اخلاق و وظایف انسانی معرفی گردیده است.

روش انبیاء، بر خلاف گرایش های افراطی، نه تنها عقل ستیز نیست بلکه از سویی فراعقل و از سوی دیگر مکمل عقل و هماهنگ با فطرت انسانهاست.

در پایان مقاله نیز کوشش می شود بین دو رویکرد عقل گرایی و دین گرایی، تنش زدایی نموده و امکان قربات و نزدیکی آن دو آشکار گردد.

واژگان کلیدی: عقل، دین، حجیت، تعامل، تعارض

مقدمه

گرچه این موضوع از دیرباز مورد توجه دین باوران و عقل گرایان بوده است و در پیرامون آن بحث‌ها و گفتگوهای فراوانی به میان آمده است ولی حساسیت موضوع ما را بر آن داشت که نقطه نظرهای خویش را مطرح نموده و در این راستا به تحقیق و کاوش بپردازیم. رابطه عقل و دین هرگز به صورت آرام و صلح‌آمیز نبوده است. از آنجا که عقل نقش بارزی در تقویت دین داشته است و دین هم در ترویج تعقل گام‌های مؤثری برداشته است، طبیعی است که بین این دو گزینه رابطه تنگاتنگی برقرار باشد، ولی از سوئی دین موضوعاتی را مطرح می‌سازد که گاهی به طور کلی در دسترس و اختیار عقل نیست و نیز گاهی موضوعاتی در دین مطرح می‌شود که حداقل هر کسی توان هضم و ظرفیت آن را ندارد، از این رو طبیعی است که یک نوع ناسازگاری بین عقل و دین در ظاهر احساس شود.

البته پایه و مبانی دین بر عقل استوار است ولی وقتی با عقل به عنوان کلید به درب ورودی این بوستان رسیدیم، از این به بعد بسیاری از مسائل در وادی دین، اصولاً غیبی بوده و در شعاع دید عقل نیست. چه بسا مربوط به گذشته باشد نظیر مغیباتی که تاریخ آن گذشته است^(۱). یا پیشگویی‌هایی که مربوط به آینده است و یا مسائل برزخ و معاد و ابعاد و مراحل مختلف این حقیقت، و همچنین معجزاتی که توسط انبیاء الهی به وقوع پیوسته است؛ اینها همه از دسترس عقل خارج است. و اصولاً این‌گونه امور چیزی نیست که با عقل بتوان به ماهیت آن پی برد، یا با یک فرمول عقلی، بتوان آن را کلیت بخشید.

کدام عقل؟

هنگامی که سخن از محوریت عقل و نقش و ارزش آن به میان می‌آید به سرعت این سؤال به ذهن انسان متبادر می‌شود که منظور کدام عقل است؟ عقل تك افراد یا عقل جمعی و کلی؟ روشن است که منظور از عقل در اینجا عقل فردی نیست، بلکه عقل نوعی و عقل جمعی منظور است و گرنه عقل‌های فردی ممکن است اسیر هوی و هوس گشته-کم من عقل اسیر عند هوی امیر- و نتواند قضاوت لازم را ارائه دهد. و باز پیدا است که عقل جزئی نگر نزدیک بین هم نیست، يك عقل

مصلحت اندیشی که تنها پیش پای خود را ببیند و به جای منافع آتی و آجل منافع آتی و عاجل را در نظر بگیرد^(۱). بلکه منظور عقل کلی نگری است که چشم اندازه‌های دور را تماشا نموده و خیرخواهانه به آینده بشریت می‌اندیشد.^(۲) و باز نه عقل حس‌گرایی که نسبت به غیب ناآگاه و بی‌اعتناست و چون آن را خارج از دسترس عقل می‌بیند انکار می‌کند. بنابراین محور بحث در اینجا عقل جمعی است، که می‌توان از آن تعبیر به «عقل کلی انسان» نمود.

حجیت عقل و وحی

نکته در خور دقت و توجه این که: حجیت عقل و وحی ذاتی است با این تفاوت که عقل ذاتاً از خود می‌جوشد و نمی‌توان گفت که حجیت عقل از کجا نشأت گرفته است؟ و گر نه مستلزم دور خواهد بود.

و اما حجیت «وحی» چگونه است؟ تا مادامی که وحی ثابت نگشته در مبانی تصویری و تصدیقی وحی باید از عقل استمداد نمود، ولی وقتی وحی به اثبات رسید در آن صورت، وحی از آن جهت که از ساحت قدس الهی است حجت است. نظیر «یقین»، مادامی که یقین به اثبات نرسیده، باید با استدلال و برهان به جستجوی آن پرداخت ولی وقتی انسان به یقین نائل گشت، حجیت آن ذاتی است.

بدین ترتیب اعتبار عقل ذاتی و درون جوش است ولی اعتبار وحی به مرجع صدور خویش باز می‌گردد. عقل ناچار است با استدلال، مقایسه، و دقت درونی بسنجد و انتخاب کند ولی وحی چون از ساحت احدیت است، حجت بوده و دارای اعتبار است «عبارات و حیانی اعتبارشان را نوعاً از مرجع صدور خویش می‌گیرند و در تمامی حالات از آن انفکاک ناپذیرند، اما افادات عقلانی اصولاً متکی به منطوق و برهان درونی خویش اند و در یک استنتاج منطقی و سالم از حیث ماده و صورت، حق‌اخذ و اعتبار از مرجع صدور خویش را ندارند و کوچکترین تأثیری از شرایط بیرونی را نباید بپذیرند!» (شجاعی زند، ۱۳۷۹، ص ۲۴۸)

تعارض عقل و دین

در این راستا به دیدگاه‌های گوناگونی بر می‌خوریم که شایسته بررسی و

تحلیل است. گروهی چنین تصور کرده اند که جامعه بشری (همچون يك فرد) دوران طفولیت، کودکی، بلوغ و رشد را سپری نموده و مرحله به مرحله پیش می رود. و بر همین اساس مسئله نیاز به دین در فصل و دوره خاصی بوده و هم اکنون دوره آن سپری گشته است. به دیگر عبارت نیاز به وحی مربوط به دوران طفولیت و کودکی بشر بوده و با ختم وحی، بشر نیز به بلوغ رسیده و نیازش از وحی به پایان رسیده است.

برخی وحی را (با توجه به اصل پذیرش آن) مربوط به دوران کودکی بشر دانسته است و خاتمه نزول آن از آسمان را با بلوغ بشر همزمان شمرده اند. این تلقی در طیفهای افراطی تر، به مرز اعلام بی نیازی بشر به پیام الهی در دوران خردگرایی کشیده است (همان) برخی نیز در صدد جداسازی عقل و دین برآمده و تلاش آنان بر این است که به طور کلی هر گونه معاضدت میان این دو حیطة رانفی کنند «تلقی دیگری به جای ترمیم مرز بندی های زمانی میان عقل و وحی، مرز مفارق را در شکاف میان قلمروهای اختصاصی عقل و وحی بر پانموده و تلاش کرده است تا از هرگونه آمیزش و تعاضد میان این دو حیطة ی ناهم جنس جلوگیری نماید». (همان)

ظاهراً این رشد نیز به نوعی تمایز میان دو قلمرو عقل و وحی، قائل است و هر کدام را واجد مرتبه ای از حقیقت می داند، طبق این رأی گزاره های وحیانی، با عقل فلسفی قابل درک نیستند و موضوعات فلسفی که با تأملات عقلی ادراک می شود، محل اعتنای وحی نمی باشند. (همان، ص ۲۵۸) «از جمله مغالطاتی که در آثار برخی از نویسندگان به چشم می خورد، قراردادن عقل در مقابل دین و تعارض و تقابل آن دو است». (مصطفی خلیلی، ۱۳۷۶، ص ۸۵) شکی نیست که عقل و وحی دو منبع متفاوت هستند یکی الهی و دیگری بشری که از حیث زبان و لحن و محتوا و پیام با هم تفاوتی دارند ولی آیا این تفاوتها به طور کلی قلمرو آن دو را از هم متمایز می سازد؟

«عقل و وحی را گاهی از آن جهت که به دو مرجع متفاوت بشری و الهی مربوطند از هم متمایز می کنند، گاهی از حیث زبان و لحن مورد استفاده در آنها، و گاهی هم از حیث محتوا و پیامی که با خود دارند و البته غالباً از هر سه جنبه، با این حال هنوز مرزها چندان روشن و مرز بندی ها آنچنان قاطع

نیست». (شجاعی زند، همان، ص ۲۴۷)

خلاصه و جان کلام اینجاست، که در دعوت به حق، با دوروش روبرو هستیم: یکی روش انبیای الهی و دیگری روش استدلالی و منطقی. روش انبیای الهی نه تنها با روش استدلالی تضادی ندارد، بلکه در صدد تأیید روش استدلالی بوده و نارسایی های عقل را تکمیل می کند.

«اصولاً بین روش انبیاء در دعوت به حق و حقیقت، و بین آنچه انسان از طریق استدلال درست و منطقی به آن می رسد، فرقی وجود ندارد، تنها فرقی که هست، عبارت از این است که پیغمبران از مبدأ غیبی استمداد می جستند و از پستان وحی شیر می نوشیدند.» (مصطفی خلیلی، همان، ص ۸۱)

مع الاسف پیروان مسیحیت نسبت به بعد عقلانی بی اعتنا بوده و فرض ایمان را با استدلال و برهان و بعد عقلانی سازگار نمی بینند. «در باب کم اعتنائی مسیحیت به بعد عقلانی و نظری ایمان نوعی اجماع و توافق عمومی وجود دارد و در بیانی صریح تر حتی می توان گفت که ایمان مسیحی آگاهی را مخل و معارض با خویش می بیند، در حالی که ایمان اسلامی آن را مساعد و موافق خود می یابد.» (شجاعی زند، همان، ص ۲۴۲ و ۲۴۴)

و همین گرایش افراطی در بعد ایمان، و فاصله گرفتن از معرفت و تعقل در جهان مسیحیت، انگیزه بر افروختن گروهی بر علیه دین، و بد بینی نسبت به ایمان مذهبی، و ضدیت با تعقل دینی، و گسترش سکولاریزم شده است.

«بی اعتنائی ایمان مسیحی به معرفت، بعدها در دوره رنسانس و اصلاح طلبی و در واکنش به رسوخ آراء ابن رشد و کلام تومائی^(۴)، به نوعی بد بینی و ضدیت با تعقل دینی منجر گردید.» (شجاعی زند، همان، ص ۲۵۹) علامه مجلسی (ره) نیز به گونه ای استدلال های عقلی را نادیده گرفته و جستجو در افکار و اندیشه فیلسوفان را خلاف سیره ی انبیاء و ائمه هدی (ع) می داند، در عبارت ذیل دقت بفرمایید:

«در سیره ی انبیاء (ع) و ائمه هدی (ع) درنگ کن که آنان اصحاب خود را به تلاش علمی و پژوهش فکری و جستجو در کتاب های فیلسوفان و اقتباس از دانش زندیقان احاله نکرده اند، بلکه آنان را به اذعان به توحید و دیگر عقاید، فراخوانده و سپس به تکمیل نفوس در اثر اطاعت و بندگی خدا دعوت

نموده‌اند». (محمد باقر مجلسی، بی تا، ج ۵، ص ۲۲۴) و همچنین در عبارت دیگری می‌فرماید: علم و دانش نافع نخواهد بود مگر آن که از چشمه زلالی بجوشد که از منبع وحی و الهام نشأت گرفته باشد و حکمت نافع نخواهد بود مادامی که از پیشوایان بزرگ دین سرزده باشد». (همان، ج ۱، ص ۵) شگفتا! مگر نه آن است که خود آن پیشوایان بزرگ (ع) می‌فرمایند: حکمت و دانش را از هر کجا که به توری آورد فراگیر. نیک بیندیش که محتوای کلام چیست؟ و در این که چه کسی آن را بیان می‌دارد هیچ میندیش». ^(۱) (مصطفی درایتی، ۱۴۱۳ ص ۱۳۴۱) و مگر نه آن است که پیامبر اکرم (ص) برای تحقیقات و فناوری دانشجو اعزام می‌فرمود تا فنون نبرد و ابزار کارزار را فرا گیرند؟ شکی نیست که سرچشمه های وحی الهی و احادیث پیشوایان دین، بحر مواجی از علوم و معارف را در رشته های گوناگون در اختیار بشر می‌گذارد، ولی هرگز در همین فرامین مقدس، علم نافع را به وحی و سخن انبیا و اوصیاء منحصر نفرموده است، بلکه انسان را تشویق نموده که به هر طریق ممکن، به سوی این اقیانوس بی کران رفته و جرعه های علم و معرفت را بنوشند.

و اصولاً این پیامبر درون و عقل زلال انسان است که باید از بین دانش و معارف بیگانگان سره را از ناسره تشخیص داده و گزینش نماید.

«پیامبر، کمال و سعادت را به بندگان شایسته من بشارت ده، هم آنان که سخنان گوناگون را شنیده و بهترین آنها را گزینش می نمایند.» ^(۲) شگفتا! که اجازه دهیم درب کتابخانه های ما به روی پویندگان راه از بیگانگان باز باشد و آنان در دریای بی کران دانش و حکمت اسلامی ما به غواصی بپردازند، ولی ما با این گرایشها اجازه ندهیم که پویندگان ما از دریای فکر و هنر دیگران صیدی داشته باشند.

نقش و ارزش دین

برخی در عقل گرایی افراط نموده و انسان را بی نیاز از وحی دانسته اند و عقل را برای تأمین زندگی سعادت‌مندان انسان خودکفا می‌دانند. «محمد بن زکریای رازی معتقد بوده است که با پیروی از عقل می‌توان از هدایت نقل بی‌نیاز گشت». (ابراهیم دینانی، ۱۳۷۹، ص ۶۲) عقلی گرایی جانبدار این معناست

که بشر قادر است به یاری عقل و بدون نیاز به هیچ منبع معرفتی و راهنمای دیگر، واقعیت جهان را درک کرده و اعمال و رفتار خود را متناسب با آن تنظیم نماید». (شجاعی زند، ۱۳۸۰، ص ۸۸) چنین افراط و گرایشی از ژرفای نقش دین و پشتوانه نیرومندی که در ابعاد گوناگون و از جمله در بعد معرفتی، برای انسان ایجاد می‌کند، غفلت ورزیده است. از این رو توجه به نقش و ارزش دین ضروری می‌نماید.

هر انسانی از دو سیستم عقل برخوردار است: عقل نظری و عقل عملی. آن نیرویی که ما را به حق و فضیلت اخلاقی دعوت می‌کند عقل عملی انسان است. عقل عملی مقدمات حکم خود را از احساسات درونی دریافت می‌کند. غضب و شهوت خاستگاه احساساتی است که در اولین مراحل زندگی به انسان دست می‌دهد. این احساس فطری، در نهایت به اختلاف و نزاع منجر می‌شود. قدرت نطق و تعقل و به طور کلی ادراک انسان که یک توان قدسی است، در مراحل نخست، تنها به صورت استعداد و پتانسیل نهفته است و طبیعی است که خروج از این مرحله، نیازمند تربیت است. نتیجه آن که وقتی فرد و یا جامعه ای تربیت درست را از دست بدهد جنگلی ساخته‌اند که جز وحشی‌گری در این جنگل حکمفرما نیست ولو آنکه عقل و فطرت در نهاد آنان به صورت استعداد نهفته باشد. با این وصف آیا انسان از امدادهای الهی و هدایت‌های وحیانی بی‌نیاز خواهد بود؟ و می‌یابیم که این کمک‌های وحی است که به یاری عقل می‌شتابد و آن را کمال می‌بخشد. (محمد حسین طباطبائی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۵۳)

عقل منهای دین اندامی است که روح ندارد و دین منهای عقل نیز اندامی است که چشم خود را از دست داده است. از این رو حفظ توازن در این دو جهت ضروری است.

«اگر مذهب غیر از آن تلاش اصلی که روح، با تمام قوا برای رستگاری خود و رساندن خویش به مبدأ اصلی به کار می‌برد چیز دیگری باشد، معنایی نخواهد داشت». (ویلیام جیمز، ۱۳۷۲، ص ۱۵۵) در اینجا باید یادآور شویم که تعبد فرار از تعقل و خردورزی نیست. اگر به نحو شایسته‌ای در تعبد دقت شود، سرشته تعقل و خردورزی را به طور محسوس در آن می‌یابیم.

اصولاً انسان به مقام عبودیت نمی رسد مگر آن که با پای تعقل این مسیر را طی کرده باشد و از طرفی باید دانست که بدون عبودیت بنیادین و استوار، دین داری میسر نمی گردد. و بر خلاف تصور برخی، انسان با سرسپردگی و تعبد به خدا، دچار غفلت نمی شود، بلکه تعبد تعهد آور است و اصولاً هر چه تعبد انسان به خدا بیشتر باشد تعهدش نسبت به وظایف افزون تر خواهد گشت، «نه تنها سرسپردگی و تعبد به خدا غفلت از مسئولیت و غفلت از محبت را که حق مخلوقات دیگر است به ارمغان نمی آورد، بلکه در تعبد به او است که محبت هایمان را ابراز می داریم و همه وظایفمان را نیز عهده دار می شویم» (شجاعی زند، فصلنامه نقد و نظر، همان، ص ۷۱ الی ۷۵) و اصولاً هر انسانی در چشم اندازهای دور به دنبال افق روشنی می گردد؛ خسته و فرسوده از زندگی دوری و مثالی، در جستجوی چشمه زلالی است. در زندگی افراد بشر و در تفاوت او با سایر حیوانات، سؤالهای کلی و کلیدی برای انسان مطرح است که نه رهیافت های مادی و علم و فن روز و نه دریافت های فلسفه های روانی و اجتماعی، پاسخگوی آن نیست که چه کند؟ چه می توان کرد؟ و چه باید کرد؟ «فایده اصلی دین این است که به پرسش های اساسی زندگی، پاسخ منطقی و قانع کننده ای می دهد. در صورتی که این فایده تأمین نشود، فواید دیگر بی ارزش خواهد بود» (سید حمید حسینی، مقاله فایده دین، ص ۳). از سوی دیگر تدین و پایبندی مردم به دین برای دولتمردان نقش کلیدی و سرنوشت سازی را ایفا می کند به گونه ای که دولتمردان می توانند از این سرمایه معنوی و احساس دینی در پیشبرد اهداف عالی خویش بهره وافر برند و به عکس اگر دولت با دین هماهنگ نگردد سقوطش حتمی خواهد بود. «اسپینوزا دین را پشتیبان دولت می داند و به عقیده او در يك جامعه دینی هیچ دولتی بدون پشتوانه دینی مشروعیت نداشته و دوام نخواهد آورد». (یوسف نوظهور، ۱۳۷۹، ص ۲۹۰) تأثیر ویژه دیگری که هر انسان مذهبی در وجدان خویش می یابد آرامش روح و روان در سایه آرمان های الهی و ربانی است به ویژه در هنگام عبادت و نیایش احساس می کند با مبدأ کل و فیاض بخش هستی در ارتباط و اتصال قرار گرفته است، که این معنویت کیمیا است و ژرفای آن بر اهل فن ناپیداست.

«مذهب عبارت است از رابطه یا معامله يك روح مضطر، در کمال شعور و اراده، با قدرتی مرموز(۸) که احساس می کند با آن قدرت بستگی داشته و سرنوشتش به دست اوست، این ارتباط با خدا فقط از راه دعا و نیایش و نماز به درگاه او انجام می پذیرد» (ویلیام جیمز، همان، ص ۱۵۴) در اینجا صرافت بدین نکته نیز لازم است که خطای فاحشی است اگر سقف اعتقادی دین را بر پایه «آرام بخش بودن دین» بنا کنیم. اصولاً قبل از هر چیز پذیرش دین، برهانی و عقلانی است، اگر چه یکی از فرآیندهائی که از تحلیل دیانت به دست می آید آرامش روح و روان انسان است ولی این نکته از مزایای دین به شمار می رود نه از مبادی تصویری و تصدیقی آن. ما هرگز نمی گوییم چون دین آرام بخش است باید به آن اعتقاد داشت بلکه بر این باوریم که چون رهیافت دین مطابق با براهین عقلی بوده و آن را سازگار با فطرت انسانی خود می یابیم باید آن را پذیرا باشیم. بنابراین تنها آرام بخش بودن دین مطرح نیست تا گفته شود صرف اعتقاد آرام بخش است، حتی اعتقاد به بت پرستی. یا این که عوامل دیگری نیز آرام بخش خواهد بود و اختصاص به دین ندارد. (سید حمید حسینی، همان، ص ۶)

نقش و ارزش عقل در قلمرو دین

در این مجال لحظه ای چند، به ارزش کلی عقل، این سرمایه گران سنگ بیندیشیم. و اما عقل، این کوه نور و این بحر مؤاج، هم مصباح ظلمات است و هم مفتاح مبهمات و هم دلیل فلوات. هم عصای راه است و هم طناب چاه و هم رشته وحدت. هم بال فرشتگان و هم براق فرهیختگان.

«عقل گوهر است یعنی چیزی است که همه واقعیات به وسیله آن و در ذات آن وجود و قوام می یابند عقل قوه بی پایان است یعنی چندان نیرو دارد که بتواند چیزی بالاتر از آرمان و بایستگی محض بیافریند عقل محتوای بی پایان است حقیقت و ذات همه چیز است عقل ماده خویش را در خود دارد و آن را با کنش خود می پرورد عقل خود نگاهبان خویش بوده و موضوع کنش خویش است.» (هگل، ۱۳۵۶، ص ۳۱) با حق عظیمی که عقل این گوهر ارزشمند بر گردن انسان دارد نباید لحظه ای از آن غافل بمانیم و مبادا وقتی از پلکان این نردبان تکاملی بالا رفتیم، آن را به حال خود رها کرده و بدان بی اعتنا گردیم.

«وحی الهی با ملاک های عقل سلیم قابل بیان و تفسیر است، دیدگاه اسلام یا دست کم بخش عظیمی از اسلامیان، بر جاری بودن حسن و قبح عقلی در آموزه های وحیانی است و حضرت رضا (ع) نیز می فرمایند احکام الهی چه وجوب و چه حرمت، چه استحباب و چه کراهت همه مبتنی بر مصالح و مفاسد است و بر کسی پنهان نیست که تشخیص مصالح و مفاسد با عقل سلیم است.» (شجاعی زند، همان، ص ۲۵۰)

از این رو عقل در دین نقش بارزی را ایفا می کند، به گونه ای که ملاک های عقلانی را باید یکی از ارکان دین شناسی بر شمرد. تشخیص اهم و مهم، عسر و حرج و عناوین دیگری از این نوع با عقل و درایت انسان است، به گونه ای که بدون توجه به معیارهای عقلی باب اجتهاد و بصیرت در دین بسته شده و باب تحجر و جمود گشوده خواهد شد. «باب تراحم، ملاحظه عسر و حرج و اضطراب و رعایت اهم و مهم و لاضرر و لاضرار و بسیاری از اصول دیگر فقهی که ملحوظ در تشخیص احکام ثانویه می باشند، مبین وجود مصالح و ضامن ملحوظ داشتن و مرجح دانستن مصالح عالی تر از سوی مجتهد به هنگام صدور حکم و فتوا می باشد» (همان، ص ۲۵۴)

قاضی عبد الجبار نیز بر این باور است که: «دلیل بودن کتاب و سنت و همچنین حجت بودن اجماع از طریق عقل به اثبات می رسد بنابراین عقل در باب ادله مقام نخست را احراز می نماید. (ابراهیم دینانی، همان، ص ۶۹) میرداماد نیز در همین راستا می فرماید: سمعیات الطاف الهی است در عقلیات چون واجبات سمعیه مقرب نفس است به واجبات عقلیه و امثال واجب سمعی باعث و معین بر امثال واجب عقلی است.» (همان، ص ۶۳)

ایمان اسلامی در سه بعد معرفتی، عاطفی و ایمانی مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد و می بینیم که در نخستین گام، معرفت شرط است ولی از جنبه معرفتی صرف فراتر رفته و با نوعی تعهد و خود سپاری و اراده همراه است، که شهید مطهری (ره) در عبارتی رسا و کوتاه به دو جنبه آن اشاره می فرماید: اقتناع و عشق. (شجاعی زند، همان، ص ۲۴۵) علامه طباطبائی (ره) نیز ایمان را علم و التزام دانسته اند (محمد حسین طباطبائی، همان، ج ۱۸، ص ۲۵۹) و استاد حکیمی نیز در الحیاة ایمان قلبی را نتیجه عقل و عاطفه بر خوانده است. (محمد

رضا حکیمی و همکاران، ۱۳۶۷، ص ۲۴۲) همچنان که اسلام برای همراهی با مقتضیات زمان، عقل‌گرایی، تحول‌پذیری، رعایت مصلحت و ملاحظه عرف را پیش‌بینی نموده است.

در اینجا شایسته می‌دانیم که به بیان شمه‌ای از متون اسلامی در ارزش عقل بپردازیم. رویکرد متون اسلامی به عقل و خرد بسیار گسترده است که به اجمال به برخی از آنها استشهد می‌شود.

نبی اکرم (ص) می‌فرماید: «برای هر چیزی ستون و عمودی مقرر است و عمود دین عقل و خرد انسان به شمار می‌رود.»^(۹) (ابو حامد غزالی، ۱۴۱۲، ص ۱۳۷) برخی از متون اسلامی نیز درایت عقل و خرد انسان را سرو سامان بخشی ایمان و دین معرفی می‌کند.

امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: دین را به جز عقل سامان نمی‌بخشد^(۱۰) (مصطفی درایتی، همان، ص ۷۴۵) و در جای دیگری می‌فرماید: به میزان عقل، دین نیز استقرار خواهد یافت^(۱۱) (همان، ص ۷۴۷) و نیز می‌فرماید: دین و ادب ثمره گوارا و شیرین عقل خواهد بود^(۱۲) (همان، ص ۲۹) حضرت رضا (ع) نیز می‌فرماید: کسی که از دیانت برخوردار بوده ولی عقل نداشته باشد، او را ارج و اعتباری نیست.^(۱۳) (کلینی همان، ج ۱، ص ۵۱) و همچنین برخی از گزاره‌های روایی، نمودهای اخلاقی را برخاسته از عقل و خرد انسان می‌شناسد که به اجمال به چند مورد از سخنان امیرمؤمنان (ع) اشاره می‌شود:

۱- حسن سلوک در گفتار و بسیاری وقار انسان، بیانگر عقل و خرد انسان خواهد بود.^(۱۴) (مصطفی درایتی و همکاران، ۳۷۸، ص ۲۵۰)

۲- کیفیت و زیبایی رفتار نشانگر کمیت و مقدار عقل و خرد انسان است.^(۱۵) مصطفی درایتی، ۱۴۱۳، ص ۱۳۶۷ ش ۱۳۳۲)

۳- خود را به جود و سخا مزین کن که سخاوت میوه گوارای عقل دوراندیش و آینده‌نگر انسان است.^(۱۶) (همان، ص ۴۷۹)

۴- عنوان صحیفه عقل و خرد انسان مهرورزی و دوستی با مردم است.^(۱۷) (همان، ص ۱۱۸۱)

۵- از میوه‌های شیرین و گوارای عقل، مدارا و شرح صدر در برخورد با دیگران است.^(۱۸) (همان، ص ۳۳۷)

در این مرحله مقایسه عقل و دین جالب به نظرمی رسد. باز از امیرمؤمنان (ع) چنین نقل شده است:

۱- عقل، شرع از درون وجود انسان است و شرع، عقل از خارج وجود انسان است. ^(۱۹) (فخرالدین طریحی، ۱۳۶۷، {عقل})

۲- به عهد کسی که عقل ندارد نمی توان اطمینان کرد. ^(۲۰) (مصطفی درایتی، همان، ص ۱۱۶۹)

۳- به عهد و پیمان کسی که دین ندارد تکیه و اعتماد مکن. ^(۲۱) (همان)

۴- کسی که عقلش کامل گشته باشد شهوات و تمایلات نفسانی را کوچک شمرده و از آن برحذر خواهد بود. ^(۲۲) (مصطفی درایتی و همکاران، همان، ص ۵۲)

۵- صیانت و مراقبت انسان به میزان سرمایه دیانت اوست. ^(۲۳) (همان، ص ۸۶)

۶- برترین افراد در عقل و درایت بهترین آنان در تقدیر معیشت است و همچنین جدی ترین آنان در همت گماشتن به اصلاح امور آخرت و معاد است. ^(۲۴) (مصطفی درایتی، همان، ص ۵۲)

۷- کسی که از سرمایه دین برخوردار است از خیر دنیا و عقبی برخوردار خواهد بود. ^(۲۵) (همان، ص ۲۹)

از احادیث مزبور قرابت و نزدیکی عقل و دین کاملاً مشهود است. به ویژه که در برخی از موارد دقیقاً همان امری که به دین نسبت داده شده به عقل نیز نسبت داده می شود و بالعکس.

آسیب شناسی در وادی عقل و دین

باید توجه داشت که دین، آسیب پذیر است و پیوسته در طول تاریخ بوده و هستند کسانی که در روند اهداف شوم خویش از دین استفاده ابزاری نموده و احساسات و شور مذهبی مردم را سوژه قرار می دهند ^(۲۶) اگر بخواهیم مهم ترین ارکان انحراف از مسیر دین ورزی صحیح را فهرست وار نام ببریم می توان به موارد ذیل اشاره کرد: خوارج، مرجئه، قدریه، جبریه، صوفیه. هر یک از این گروه ها با تعالیم خاص، نظام معرفتی اسلام را تجزیه کردند و هر یک به طریق خاص خود، دین و ارکان آن را مطابق هوا و امیال فرقه ای و گروهی خود معرفی

کردند و به این وسیله زمینه انحراف در معرفت و معیشت مردم را فراهم آوردند. (زاهد ویسی، ۱۳۸۵، ص ۴۰۶) و نیز از جمله آفت های بزرگی که ممکن است دین را تهدید کند التقاط گرای عوام است و همین امر چه بسا باعث ضعف و سستی در اساس دین و موازین مسلم آن بشود «استعداد ذاتی دین ورزی عوام برای التقاط گرای آفت عظیمی است که ممکن است گاه به تساهل و تسامح درباره اصول دین و موازین مسلم نیز بینجامد (همان، ص ۶۳). برخی با خیال خام خود دین را ناقص شمرده و در صدد تکمیل آن بر می آیند و به بدعت گذاری در دین روی می آورند بدین ترتیب در سایه این نحوه تلقی، بسیاری از امور اموری که حقیقتاً ربطی به دین ندارند وارد دین می شوند و بسیاری از امور دینی حذف یا نادیده گرفته می شوند. به بیان روشن تر، راه برای نفوذ و ورود خرافات و اساطیری پایه و اساس، به ساحت دین باز می شود و با پشتوانه «افکار عمومی» عوام به عنوان جزء در دین و زبان و حتی در آثار و تألیفات جا می گیرد و چنان ریشه می دواند و قدرت می گیرد که اگر کسی روزی روزگاری درباره تاریخ پیدایش یا علل ایجاد آنها بحث کند به عنوان دین گریز و مرتد قلمداد می شود!

گاهی نیز در صدد آشتی علم و دین بر می آیند و بسیاری از آداب و مراسم که ربطی به دین ندارد از دین و احساسات مذهبی سر در می آورد. آنچه در غرب مسیحی برای ایجاد آشتی میان علم و دین صورت گرفته بود، در حوزه دین ورزی عوامانه نیز رخ نمود و ناگزیر به پذیرش بسیاری از اصول و مراسم شد که اگر خوب کاویده شود ربطی به دین و اصول جهان بینی آن ندارد.

جمود و جهالت نیز دو بیماری خطرناکی است که پیوسته سراغ دین می آیند و باعث رکود و انحراف در دین می شوند. چه بسا متحجرینی که سد راه دین گشته و با جهالت خویش جلو هر نوع شکوفایی در دین را می گیرند و آسیب آنان کمتر از دانشمندان مغرض نیست. «دو بیماری خطرناک همواره آدمی را تهدید می کند: بیماری جمود و بیماری جهالت. نتیجه بیماری اول توقف و سکون و بازماندن از پیشروی و توسعه است و نتیجه بیماری دوم، سقوط و انحراف است. جامد از هر چه نواست متنفر است و جز با کهنه خو نمی گیرد، هر تازه ای را فساد و انحراف می خواند، میان هسته و پوسته، وسیله و هدف،

فرق نمی گذارد. از نظر او دین مأمور حفظ آثار باستانی است. از نظر او قرآن نازل شده است برای این که جریان زمان را متوقف کند و اوضاع جهان را به همان حالی که هست میخ کوب نماید. (همان، ص ۷۴)

یکی از آسیب های بزرگ در وادی دین شناسی خرافه گرایی است و از همین رو است که می بینیم رویکرد پیامبران الهی و اهتمام شدید آنان در خرافه زدایی و سوق مردم به فهم و منطق و عقل سلیم انسانی است «لیشیروا لهم العقول» گرچه ناچار بودند برای اثبات پیامبری خویش نمونه هایی از معجزات و خوارق عادت را در معرض دید مردم قرار دهند.

«پیامبران که مبنای رسالتشان برغیب نهاده شده، بیش از دیگران می بایست به معجزه دست بزنند چرا که در ایمان مردم روزگارشان، اعجاز بیش از منطق و علم و حقیقت محسوس و مسلم، کارگر می افتاده است». (هادی و کیلی، ۱۳۸۵، ص ۸۵) و از آنجا که بشریت در عصر نبی اکرم (ص) به بلوغ فکری بیشتری رسیده است، بیش از معجزات و خوارق عادت باید به فهم و عقل روی آورد.

در دل هر امتی کز حق مزه است روی و آواز پیمبر معجزه است (مولوی)

و بدین مناسبت است که می بینیم پیامبر اسلام (ص) نوعاً از اجابت درخواست معجزه سرباز می زند و می کوشد تا استعداد مردم را جهت دهی صحیح نموده و فهم و عقل آنان را شکوفا گرداند «پیامبر اسلام (ص) می کوشیدند تا کنجکاوای مردم را از امور غیر عادی و کرامات و خوارق عادت، به عقل و فهم جلب کند و جهت حساسیت آنان را از عجایب و غرایب به واقعیات و حقایق بگرداند». (همان، ص ۸۷)

با این بیان، اهمیت تعبیر زیبا و رسای پیامبرگرمای اسلام (ص) روشن تر خواهد گشت که فرمودند: در هر قرن افراد عادل و شایسته ای پیدا خواهند شد، که بار حراست از اسلام را بر دوش خواهند گرفت و از تأویل نابجای اهل باطل و تحریف غالیان و ادعاهای جاهلان، جلوگیری نموده و شر آنان را از سر دین کوتاه خواهند کرد. (۲۷) (محمد باقر مجلسی، همان، ج ۲، ص ۹۳)

به این حقیقت نیز باید اعتراف کرد که تشخیص عقل نیز محدود و نارساست یعنی می رسیم به قله مرتفعی که می بینیم پرو بال عقل آنقدر گسترده و توانا

نیست که بتواند در آن ارتفاع به پرواز درآید، ویل دورانت نیز به این حقیقت این گونه اعتراف می نماید که: «عقل آلت ناقصی است، مثل چشم و علم طب. ما از آن در حدود آنچه طبیعت و تقدیر اجازه می دهد می توانیم به وجه احسن فائده بگیریم. شکی نیست که غریزه، بعضی از امور را بهتر از عقل انجام می دهد» (ویل دورانت، ۱۳۶۹، ص ۳۸). و اصولاً نباید از عقل احاطه و اشراف کلی انتظار داشت و از همین جهت است که می بینیم در تحلیل های عقلانی اختلاف فراوانی هست. عناوینی نظیر: ربا، زنا، روابط آزاد دختر و پسر و نیز استفاده از ابزاری نظیر تسلیحات اتمی و شیمیائی و غیره. و همچنین آینده نگری نسبت به برخی از موضوعات «منظر اعلی و افق مبین» می طلبد؛ به فرض که بشر بتواند در زمان معاصر و یا در زمان محدودی با عقل و خرد، فرآیندها را پیش بینی کند ولی نسبت به آینده های دور چطور؟! پیش بینی فراگیر نسبت به آینده دور برای عقل بسی دشوار بلکه غیر ممکن است، همچنان که پیش بینی عقل نسبت به مناطق و نژادهای مختلف بسیار دشوار است. چه بسا شرایط اقلیمی، نژادی و تاریخی در راستای يك موضوع متفاوت باشد و عقل انسان نمی تواند به طور فراگیر و گسترده با توجه به همه این شرایط طرحی ارائه دهد.

پیش بینی مزبور مربوط به همین دنیای مادی و دنیوی است، چه رسد به دنیای برزخ و سرای قیامت. راستی چگونه ممکن است عقل نشانگر عکس العمل رفتار انسان نسبت به هستی، برزخ و سرای آخرت باشد؟

از سوی دیگر ممکن است بپذیریم که عقل در برخی از موارد خودجوش بوده و به هر حال ولو به تدریج بتواند به موضوعاتی دست یابد ولی باید توجه داشت، که وحی می تواند به باری عقل و خرد بشتابد و ره صد ساله و بلکه هزار ساله را يك شبه طی نماید به عنوان مثال می توان به پدیده های طبیعی اشاره نمود که زمین و آسمان به صورت گاز و دخان بوده است. و یا وجود جانداران دیگر در کرات آسمانی و یا حرام و مضر بودن برخی از غذاها و مشروبات. اینها را می توان به عنوان نمونه ای ذکر کرد که دین از طریق وحی يك شبه در اختیار انسان قرار می دهد در حالی که اگر انسان بخواهد با تجزیه و تحلیل عقلی و یا با تجربه و وضع و رفع، بدان دست یابد، باید صخره سنگ ها را در طول قرون

متممادی طی نموده تا یکی از آنها را دریافت کند.

راستی چه خدمت بزرگی از دین به بشریت شده است! مسائلی که چه بسا پس از سالیان دراز، با صرف انرژی بسیار و هزینه های هنگفت بشر بدان دست می یافت، تو گویی در طرفه العینی توسط پیامبران به بشر ابلاغ گشته و خدای سبحان از روی لطف و حکمت آن را در اختیار بشر قرار داده است.

تعقل و تعهد

مشکل دیگری که در صورت عقل گرایی متصور است، مسئله تعهد است. تعقل منهای دین تعهد آور نیست. حرمت شرعی با ممنوعیت عقلی تفاوت بسیار دارد. افراد با دیانت این احساس را در ضمیر خویش به نیکی درک می کنند و در ژرفای وجدان خویش می یابند که تعهدی که نسبت به وظایف عقلی دارند هرگز قابل مقایسه با تعهدی که نسبت به وظایف الهی دارند، نیست.

عقل ایمانی پوشحنه عادل است پاسبان و حاکم شهر دل است
عقل در تن حاکم ایمان بود که ز بیمش نفس در زندان بود

اگر کسی به راستی در صدد جلوه های انسانی و جاذبه های شخصیتی خویش بر آید باید به دور از غرور علمی، حس مذهبی و عشق الهی را در خود تقویت نماید.

«کسانی که می خواهند تا آن جا که برای انسان ممکن است تعالی جویند، بایستی غرور فکری را ترک بگویند و حس مذهبی را در خود تقویت کنند. عشق به جمال و عشق به خالق را نمی توان همچون ریاضی یاد گرفت حس جمال جز به وسیله نفس جمال به دست نمی آید. فقط روی بال های معرفت است که روان آدمی می تواند تعالی خود را به پایان برساند.» (الکسیس کارل، ۱۳۳۶، ص ۱۰۲) هیجان های درونی، وجد و نشاط روحانی، در مناجات های نیمه شب، وصف ناشدنی است. و در عین حال منشأ تحول روحی و تعالی روان می گردد. بازتاب این تحول در شجاعت، وفا، خیرخواهی، فداکاری و ایثار خودنمایی می کند و به طور خلاصه بالندگی سجایای انسانی را باید در پرتو ایمان و نورانیت روان جستجو کرد.

«نیایش به آدمی نیروی تحمل غم‌ها و مصائب را می‌بخشد و هنگامی که کلمات منطقی برای امیدواری نمی‌توان یافت، انسان را امیدوار می‌کند و قدرت ایستادگی در برابر حوادث بزرگ را به او می‌بخشد. دنیای علم از دنیای نیایش متفاوت است، ولی با آن متباین نیست، همان‌طور که عقلانی با غیر عقلانی تباینی ندارد. این کیفیات هر قدر هم که غیر قابل درک باشند بایستی به واقعیت شان معترف بود». (همان، ص ۱۳۷)

مذهب، سرمایه‌ای گران و اهرمی توانا در اختیار مریبان بشری قرار می‌دهد تا نونهالان و جوانان را به وجدان تربیتی عالی تری مزین سازند.

ریمون بیچ می‌گوید: «قلب انسان بدون مذهب نمی‌تواند به سوی اخلاق بگراید و اگر کسی بخواهد اصول اخلاقی را بدون مذهب بیاموزد مانند این است که قصد کند بپیکری زنده اما بدون تنفس به وجود آورد. ایمان و اعتقاد مشعلی است که تاریک‌ترین راه‌ها را روشن می‌کند و وجدان‌ها را حساس و بیدار می‌سازد». (محمد تقی فلسفی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۷) چرا برخی هنگام ورزش چالاک می‌شوند و هنگام بررسی ضرورت‌های جسمانی از قبیل بهداشت، ویتامین و انحاء مولتی ویتامین‌ها داد سخن می‌دهند و یا وقتی می‌خواهد عینکی برای چشمش انتخاب کند، با مراقبت بسیار پیگیری می‌کند، ولی پای ضرورت اخلاق و حس مذهبی که به میان آمد با شتاب و بی‌اعتنا از کنار آن می‌گذرند؟ «ضرورت حس اخلاق، کمتر از لزوم حس بینایی و شنوایی نیست. رشد غائی جسم و جان جز به کمک تزکیه نفس ممکن نمی‌شود. این وضع فیزیولوژیکی و روانی هر چند که به نظر جامعه‌شناسان امروزی، غریب می‌آید، مع‌هذا رکن ضروری شخصیت را می‌سازد و همچون فرودگاهی است که روان آدمی می‌تواند از آن اوج بگیرد». (الکسیس کارل، همان، ص ۹۹)

عقل و معجزات

وقتی عقل خود را در برابر شگفتی‌های کشف و کرامت اهل عرفان، مشاهده می‌کند نظیر پیشگویی‌هایی که یک عارف دارد و یا تصرف او در طبیعت و عالم تکوین، و یا مدتی مدید از خوردن و آشامیدن اجتناب نمودن، چگونه ممکن است که عقل انسان آن را انکار کند؟ مگر نه آن که به وقوع پیوسته است؟ و

«اقوی دلیل بر امکان شیء وقوع آن است» و چگونه عقل می تواند به شگفتی و اعجاب در نیاید در حالی که خود را برابر این امور عاجز و زبون می یابد؟! فراتر از اینها، وقتی عقل خود را در برابر معجزات محیرالعقول و شگفت انبیای الهی مشاهده می کند، با گلبانگ رسا به کوچکی و نارسایی خود اعتراف می کند که ما کجا و اینان کجا؟

به نمونه های ذیل دقت شود:

۱- طوفان مهیب و به سلامت لنگر انداختن کشتی حضرت نوح (ع)

۲- سرد و سلامت ماندن حضرت ابراهیم (ع) در دریای آتش

۳- ازدها گشتن چوب و عصا در دست حضرت موسی (ع) ^(۲۸)

۴- مرده زنده کردن حضرت مسیح (ع) با يك اشارت

۵- معراج نبی اکرم (ص)

۶- شنیدن آیات قرآن، با آن فصاحت و بلاغت و محتوای عالی، از يك انسان مکتب نرفته و درس ناخوانده.

وقتی عقل اینها و موارد گوناگون مشابه از معجزات ائمه هدی (ع) را مورد تحلیل و ژرفنگری قرار می دهد، بسیار طبیعی است که احساس کهنتری و حقارت کند.

عقل و سعادت

یکی از مهمترین مسائل در این راستا، تشخیص سعادت و کمال انسان است. دین به انسان بشارت داده که بهترین راه سعادت را برای انسان به ارمان آورده است. سؤال این است که تشخیص چنین موضوعی با کدام محوریت است. با محوریت دین یا با محوریت عقل یا با هر دو؟

اگر گفته شود که تشخیص سعادت هم با خود دین است با محذور «دور» روبرو خواهیم شد. در حالی که مخاطب ضمنی «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم» (اسراء، آیه ۹) انسان عاقل است و به دیگر عبارت مخاطب، عقل انسان است. در این صورت به عقل گفته می شود سعادت است که تو در جستجوی آن هستی، دین به بهترین وجهی آن را تأمین خواهد کرد. بدین ترتیب این عقل است که سعادت انسان را تصور و تعریف نموده و به عنوان کمال انسان آن را

تصدیق می نماید.

حال تعریف سعادت را از عقل جويا می شويم. گرچه از آیات قرآنی و متون روایی و دیدگاه حکما و اندیشمندان چنین برداشت می شود، که دو سعادت برای انسان مطرح است دنیوی و اخروی و برای هر يك نیز معیار هایی تعیین شده است ولی کانون بحث در اینجا «سعادت دنیوی» است، که تشخیص این سعادت با کیست؟

ممکن است گفته شود همان گونه که عقل نظری در تشخیص هست ها نارسایی دارد عقل عملی نیز در تشخیص ارزش ها و از جمله سعادت انسان نارسایی خواهد داشت. گرچه عقل تا حدودی سعادت انسان را درک می کند ولی همه ابعاد سعادت را برای همگان نمی تواند تشخیص دهد؛ ولیکن تردیدی نیست که عقل در تشخیص سعادت نقش نمایانی دارد و آنچه از شرع نیز به ما رسیده، ارشاد به همان حکم عقل است. استاد شهید مطهری (ره) می فرماید: «سعادت و شقاوت دایر مدار مصلحت است و تشخیص مصلحت که امری است کلی و مربوط به مجموع قوا و استعدادها، کار عقل است». خواجه نصیر نیز نقش عقل در تشخیص سعادت را از قول حکما چنین نقل می کند که: «سعادت با عقل قرین گشته است، از این رو به هر کس عقل عطا شد، او را بر اسباب و علل سعادت رهنمون خواهد گشت و کسی که سعادت عطا شد، فراتر از آن غایتی و هدفی نخواهد داشت، چرا که سعادت، هدف نهایی انسان است.» (خواجه نصیر، ۱۳۳۹، ص ۴۱)

اصولاً تعریف سعادت کار دشواری است (حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد) و به همین دلیل هرگز درباره آن اتفاق نظر وجود نداشته است. حافظ می گوید:

هرآن کو خاطر مجموع و یار نازنین دارد
سعادت همدم اوگشت و دولت همنشین دارد

دیگری می گوید: «سعادت از امور چشیدنی و رسیدنی است... اگر چه می توان از آن به زبان علمی نیز سخن گفت». (رضا بابائی، مقاله زندگی با تو خوش است، ص ۳) علامه نراقی در وصف سعادت چنین می گوید: «سعادت رسیدن آدمی

به کمال نهفته در سرشت خود است با حرکت و فعالیت ارادی نفسانی اش.» (نراقی، ۱۳۸۳ق، ص ۳۶) اخوان الصفا می گویند: «سعادت بر دو نوع است: دنیوی و اخروی. سعادت دنیوی عبارت از این است که هر موجودی باقی بماند بر طولانی تر زمان ممکن، به بهترین حالات ممکن و تمام ترین نتایج. و سعادت اخروی آن است که هر نفسی باقی بماند تا ابد الابدین بر بهترین حالات خود.» (اخوان الصفا، بی تا، ص ۲۴۶)

و باز خواجه نصیر به نقل از حکما و اندیشمندان سعادت را در ابعاد ذیل ترسیم نموده است:

«چهره زیبا، سلامت جسم، عمر طولانی، کثرت علم و دانش، رفاه مالی، خوشنامی، توانایی در برابر دشمنان و بهره مندی از وجود دوستان.» (خواجه نصیر، همان، ص ۴۱۰) افلاطون غایت اخلاق را رسیدن به سعادت می دانست و سعادت را بالاترین خیر برای انسان، و بالاترین خیر انسان را به عنوان موجودی عاقل و اخلاقی، تربیت، رشد و پرورش صحیح و شادی و آسایش متناسب با کل زندگی می انگاشت. (محمود فتحعلی، مقاله سعادت در فلسفه اخلاق، ص ۳) ارسطو نیز سعادت انسان را از سه زاویه مورد مطالعه و بررسی قرار داده و چنین می گوید: سعادت دارای سه بعد جسمانی، روحانی و خارجی است. آنگاه سعادت در بعد جسمانی را: جمال، سلامت و قدرت و در بعد روحانی: حکمت، عفت، شجاعت و در بعد خارجی: مال، جاه و نسب، معرفی می نماید. (ارسطاطالیس، ۱۳۵۶، ص ۲۳) با تحلیل و ارزیابی نکات و تعریف هایی که درباره سعادت شده است بدین نتیجه می رسیم که چند اصل در سعادت و رستگاری مورد اتفاق نظر است: اخلاق شایسته، شخصیت متعالی، امنیت، رفاه اقتصادی، بهداشت، شادی و سرور، و به طور خلاصه مهیا بودن زمینه شکوفایی استعداد های انسانی.

صلابت در دین

در اینجا منصفانه باید به يك حقیقت اعتراف کنیم، که اگر قرار باشد به عقل آزادی و میدان داده شود، به گونه ای که پسند خود را در هر راستایی از عرصه دین دخالت دهد، با مشکل بزرگ دیگری روبرو خواهیم شد و آن ویرانی اساس

دین و شریعت است.

با توجه به نزدیک بینی و محدودیت عقل، اگر قرار باشد که در هر شرایطی انسان دست به توجیهی بزند و خود را از قید و بند شرع رها سازد، به تدریج بنیان دین ویران گشته و از سرمایه ایمان و تقوا چیزی جز مفاهیم ذهنی باقی نخواهد ماند. به عنوان مثال: چرا در شرایط بحرانی خاصی نظیر تصادف از مجروحی که با هزار درد و رنج و جراحت دست به گریبان است، خواسته شود، که باید نماز بخوانی و مبادا قضا شود. در اینجا آیا عقل می تواند اهم و مهم کند و در چنین حالتی نماز را به هنگام سلامت موکول نماید؟

لازم است که در جواب سؤال مزبور، به چند نکته نیک بیندیشیم:

- ۱- در انجام وظایف الهی قاطعیت لازم است.
- ۲- این موارد در زندگی انسان تنها یک بار نبوده و تکرار پذیر است.
- ۳- قانون و دستور باید کلی باشد و موارد استثنا و نادر نمی تواند قانون کلی را نقض کند.

۴- هوا و هوس در انسان مکار و سرکش است و مهار و کنترل آن در برابر جاذبه های گناه و معصیت بسیار دشوار است.

۵- آمار به دست آمده در تحقیقات میدانی نشانگر این حقیقت است که تبهکاران نوعاً با همین توجیهات به جرم و جنایت اقدام نموده و رفته رفته به مافیای حرفه ای و شیادهای خطرناکی مبدل گشته اند.

از این رو هر داور منصفی باید بپذیرد که اگر رویکرد انسان در دستورات آئین و شریعت به این نوع از عقل گرایی ها باشد، دیری نمی باید که اساس دین ویران گشته و هیچ بنیانی برای ایمان و تقوا باقی نمی ماند. «ان المؤمن اخذ دینه عن ربه ولم يأخذه عن ربه، امیر مؤمنان (ع) می فرماید: وظایف دینی خود را نه از نظر و سلیقه شخصی خود که از ساحت قدس ربوبی باید دریافت کرد. (حر عاملی، ۱۳۹۱، ص ۲۷، حدیث ۲)

بنابراین قاطعیت در دین باید حفظ شود و در آنچه واجب یا حرام است، رکوردها نباید شکسته شود و گرنه موارد مزبور مکرر اتفاق خواهد افتاد و به تدریج ابهت دین شکسته شده و اصل دستور فراموش می شود و چه بسا لحظه ها به ساعت ها و سال ها بدل می شود و قطره ها به جویبارها و سیل ها مبدل گشته

و به دریاها منجر می شود که در آن صورت قابل کنترل و مهار کردن نیست. و با این ژرفنگری است که انسان به ارزش صلابت در دین که مورد تأکید قرآن حکیم و پیشوایان بزرگ اسلام است، واقف می گردد. به عنوان نمونه در آیات ذیل دقت شود:

۱- فرامین الهی را در کمال قوت و جدیت دریافت کن و امت خویش را دستور ده که بهترین دستورات دین را با عزم راسخ به اجرا درآورند^(۳۱) (اعراف / ۱۴۵)
۲- آنچه به عنوان دین ووظایف الهی به شما ابلاغ می شود با قوت و قدرت دریافت نمایید.^(۳۲)

و همچنین در رویکرد احادیث ذیل عنایت بفرمایید:

الف- نبی اکرم(ص) می فرماید: مثل مؤمن متعهد مثل شمش طلاست که اگر بر آن آتش برافروزند قرمز گردد، ولی هرگز، از وزن آن کاسته نمی شود.^(۳۱)
ب- امام صادق (ع) نیز می فرماید: قلب مومن بسی قوی و نیرومند است به گونه ای که مؤمن در دین خود از کوه های راسخ پایدارتر است.^(۳۲) (مجلسی، همان، ج ۶۴، ص ۲۹۹)

ج- هنگامی که از امام مجتبی(ع) در باره «مرّوت» سؤال شد در جواب فرمودند: یعنی انسان باید بر دیانت خویش بسیار بخیل باشد و به هیچ قیمت اجازه ندهد به دین و آرمانش لطمه ای وارد شود^(۳۳) (همان، ج ۱۱، ص ۶)

نتیجه

منظور از عقل مورد بحث در این گونه مباحث عقل کلی و جمعی است و اصولاً حجیت عقل و وحی، ذاتی به شمار می رود. عقل و دین به خاطر ویژگی های هر کدام از دیرباز دچار تنش بوده اند.

تعهد دینی به مراتب فراتر از تعهد عقلی است و وجود معجزات بیانگر بارزی است در نارسایی عقل به بسیاری از واقعیت های هستی.

در تعریف «سعادت انسان» عقل نقش بارز و نمایانی ایفا می کند. و از این رو لازم است که توجیه عقلانی وظایف دینی تبیین گردد.

تعارض عقل و دین، معرکه آراء گوناگون و دیدگاه های متضاد است. دین اسلام نه تنها سرستیز با علم و عقل ندارد بلکه دستور اکید اسلام در فراگیری

علم و حکمت از هر کجا و از هر طریق ممکن است. دیانت برای انسان به منزله روح برای يك پیکر به شمار می رود. بر همین اساس دین پاسخگوی پرسش های اساسی انسان خواهد بود. یکی از شرائط اساسی برای دین داری صلابت و قاطعیت در دین است. و می بینیم که در متون اسلامی، بسیاری از نکات اخلاقی را همان گونه که به دین نسبت می دهند، به عقل نیز نسبت می دهند و همین نکته بیانگر رابطه تنگاتنگ عقل و دین به شمار می رود. با وصف نکات مزبور انتظار می رود که عقل گرایان به نقش حیاتی و ارزش معنوی دین عطف توجه نموده و راهکارهای بزرگ دین را در عرصه های عقل و اندیشه از یاد نبرند و از این سرمایه گران سنگ الهی چه در تعقل و خلاقیت و چه در تعهد و التزام به وظایف عقلانی غفلت نورزند. و بدین رهیافت توجه بلیغ داشته باشیم که سکولاریست ها پیوسته در آرزوی انزوای دین به سر می برند که نشانگر افقی بس تاریک و مبهم خواهد بود.

پی نوشت ها

- ۱- به عنوان نمونه: ماجرای اصحاب کهف، یا سخنانی که فرعون لحظه هلاکت و غرق شدن ابراز می دارد.
- ۲- تونه بینی پیش خود جز دو سه گام دانه را بینی نه بینی رنج دام
- ۳- امام صادق (ع) می فرماید: «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه آیه الله محمد کمره ای، نشر اسلامیه، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۶
- ۴- وجه تسمیه «تومایی» به توماس آکویناس متأله ارسطویی قرن ۱۲ برمی گردد و بر این اعتقادند که در کلام خداوند دو دسته حقایق وجود دارد: دسته ای که فوق تعقل بشری است و ملتقای ایمان و تعبد است و تنها از طریق کشف و شهود به دست می آید و حقایقی که از طریق عقل بشری هم قابل کشفند. برای تفصیل بیشتر ر.ک: شجاعی زند، علیرضا «دین، جامعه و عرفی شدن»، تهران، انتشارات مرکز، ۱۳۸۰، ص ۱۰۹
- ۵- ان زلال العلم لا ینفع الا اذا اخذ من عین صافیة، ینبعث عن ینایع الوحی و الالهام، و ان الحکمة لا تنجع، اذا الم تؤخذ من نوائیس الدین

- ۶- خذ الحكمة ممن اتاك بها و انظر الى ما قال ولا تنظر الى من قال
- ۷- فبشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه (سوره زمر، آیه ۱۸)
- ۸- وقتی گفته می شود «مرموز» نه یعنی يك مجهول و مجموعی كه تخيلات صرف آن را آفریده و از آن هیچ علامت و نشانه ای در دست نیست بلکه بدین معنا كه آن حقیقت از جنس عادى و مادى این جهان نیست و انسان نمی تواند به درستی كنه و عظمتش را درك كند. (عجزت العقول عن ادراك كنه جمالك) مناجات دوازدهم عارفان . مفاتیح الجنان
- ۹- لكل شئى دعامة و دعامة الدين العقل
- ۱۰- الدين لا يصلحه الا العقل
- ۱۱- على قدر العقل يكون الدين
- ۱۲- الدين و الادب نتيجة العقل
- ۱۳- لا يعبأ باهل الذين ممن لا عقل له
- ۱۴- يستدل على عقل الرجل بحسن مقاله وكثرة وقاره
- ۱۵- كيفية الفعل تدل على كمية العقل
- ۱۶- عليك بالسخاء فانه ثمرة العقل
- ۱۷- التودد الى الناس رأس العقل
- ۱۸- ثمره العقل مداراة الناس
- ۱۹- العقل شرع من داخل و الشرع عقل من خارج
- ۲۰- لا يوثق بعهد من لا عقل له
- ۲۱- لا تتقن بعهد من لا دين له
- ۲۲- من كمل عقله استهان بالشهوات
- ۲۳- صيانة المرء على قدر ديانتته
- ۲۴- افضل الناس عقلاً احسنهم تقديراً لمعاشه و اشدهم اهتماماً باصلاح معاده
- ۲۵- من رزق الذين فقدر رزق خير الدنيا والاخرة
- ۲۶- «وتحتلبن الدنيا دزها بالدين و يشترون عاجلها بأجل الابرار المتقين» اميرمؤمنان (ع) می فرماید: از دنیا با ابزار دين شیر می دوشند و دنياى نقد را بدل فرجام ابرار و پارسایان، و سعادت اخروى خريدارى می کنند! (دکتر صبحى صالح، نهج البلاغه، قم، دارالهجرة، بی تا، نامه ۳۳، ص ۴۰۶)
- ۲۷- يحمل هذا الدين فى كل قرن عدول ينفون عنه تأويل المبطلين و تحريف الغالين و انتحال الجاهلين
- ۲۸- شگفتا! این چوب خشك چه عصایى بود! به راستى خدای سبحان چه قدرت عظيمى را در اختيار موسى بن عمران (ع) قرار داده بود! از يكسو آن عصا، اژدها و ثعبان مبین می شود «فالقياها فاذا هى حية تسعى» (۱۸/ طه) و از سويى به دريا زده می شود و آن را خشك نموده، راه عبور باز می كند «اضرب بعصاك البحر...» (۶۳/ شعراء) و از سوى ديگر همين عصا به صخره سنگ زده می شود و دوازده چشمه از آن جارى می گردد «اضرب بعصاك الحجر...» (۶۰/ بقره)
- ۲۹- خذها بقوه و امر قومك ياخذو باحسنها (سوره اعراف، آیه ۱۴۵)
- ۳۰- خذوا ما آتيناكم بقوه (سوره بقره، آیه ۶۳)
- ۳۱- مثل المؤمن مثل سبيكه الذهب ان نفخت عليها احمزت و ان وزنت لم تنقص
- ۳۲- ان قوة المؤمن فى قلبه و هو اشد فى دينه من الجبال الراسية
- ۳۳- شخ الرجل على دينه

کتابنامه

- شجاعی زند، علیرضا، «آمیزه عقل و ایمان در آموزه اسلام»، فصلنامه نقد و نظر، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، سال هفتم، زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰، ج ۱ و ۲
 خلیلی، مصطفی ۱۳۷۶، «عقل در حکمت و شریعت»، کیهان اندیشه، مؤسسه کیهان، فروردین و اردیبهشت، ش ۷۱
 مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، دارالکتب السلاطیه، بی تا، ج ۵
 درایتی، مصطفی ۱۴۱۳، معجم الفاظ غرر الحکم، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ذی القعدة، ش ۱۰۳۲.
 در این راستا شواهد فراوانی هست که جهت اختصار تنها به يك مورد اکتفا نمودیم. و جالب آن که بسیاری از این گونه احادیث و روایات در همین بحار علامه مجلسی (ره) نقل شده است! ر.ک: بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹
 ابراهیمی دینانی، غلام حسین ۱۳۷۹، «ماجرای فکرفلسفی در جهان اسلام»، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ج ۲
 شجاعی زند، علی رضا ۱۳۸۰، «دین، جامعه و عرفی شدن»، تهران، انتشارات مرکز طباطبائی، محمد حسین ۱۳۷۹، تفسیرالمیزان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲
 جمیز، ویلیام، ۱۳۷۲، «دین و روان»، ترجمه قانثی، مهدی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول
 حسینی، سید حمید، سایت www.kalaam.persianblog.com، مقاله فایده دین نوظهور، یوسف، «عقل و وحی و دین و دولت در فلسفه اسپینوزا»، تهران، انتشارات پایا هگل، ویلیام فردریش ۱۳۵۶، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران، دانشگاه شریف حکیمی، محمد رضا و همکاران ۱۳۶۷، الحیاة، چاپ پنجم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی غزالی، ابوحامد ۱۴۱۲، احیاء علوم الدین، چاپ اول، دارالحدیث مصر، ج ۱
 درایتی، مصطفی و همکاران ۱۳۷۸، «تصنیف غرر الحکم و درر الکلم»، چاپ دوم، دفتر تبلیغات اسلامی قم، ش ۵۱۹۵
 طریحی، فخرالدین ۱۳۶۷، مجمع البحرین، مکتب ثقافة الاسلامیه، (عقل) وکیلی، هادی ۱۳۸۵، «مقاله خرافه پرزازی؛ خاستگاه و نقد آن»، کتاب نقد، ش ۴۰
 ویل دورانت ۱۳۶۹، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب، چاپ پنجم، تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی
 کارل، الکسیس ۱۳۳۶، راه و رسم زندگی، ترجمه دکتر پرویز دبیری، چاپ دوم، اصفهان، کتابفروشی تأیید
 فلسفی، محمدتقی ۱۳۸۵، کودک از نظر وراثت و محیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ششم، ج ۲، به نقل از «ما و فرزندان ما»، ص ۸
 ابن سینا، حسین بن عبدالله ۱۴۰۳، اشارات و تنبیهات، چاپ دوم، دفتر نشرالکتاب، النمط العاشر
 خواجه نصیر، محمد ۱۳۳۹، اخلاق محتشمی، مؤسسه وعظ و تبلیغ اسلامی
 بابائی، رضا، سایت www.hawzah.net مجله حدیث زندگی، ش ۱۲، مقاله «زندگی با تو خوش است»، ص ۳

نراقی، محمد مهدی ۱۳۸۳ق، جامع السعادات، جامعة النجف الدينية، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۳۶
اخوان الصفا، بی تا، الرسائل، دار صادر بیروت، ج ۱
فتحعلی، محمود، «سعادت در فلسفه اخلاق»، فصلنامه معرفت، ش ۱۵، ص ۳
ارسطاطالیس، اخلاق نیکوماخس ۱۳۵۶، ترجمه تریپورحسینی، ابوالقاسم، دانشگاه تهران
حر عاملی، محمد بن الحسن، ۱۳۹۱، وسایل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم،
ج ۱۸، باب ۶ از ابواب صفات القاضی

[*] - عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، واحد شهریار

اخلاق نبوی در
نگاه شهید مطهری



پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم که نبوت به او پایان یافت، در سال ۵۷۰ بعد از میلاد متولد شد. در چهل سالگی به نبوت مبعوث گشت؛ سیزده سال در مکه مردم را به اسلام دعوت کرد و سختی‌ها و مشکلات فراوان متحمل شد، و در این مدت گروهی زبده تربیت کرد و پس از آن به مدینه مهاجرت نمود و آن جا را مرکز قرار داد. ده سال در مدینه آزادانه دعوت و تبلیغ نمود و با سرکشان عرب نبرد کرد و همه را مقهور ساخت. پس از ده سال همه جزیره العرب مسلمان شدند. آیات کریمه قرآن تدریجا در مدت بیست و سه سال بر آن حضرت نازل شد، مسلمین شیفتگی عجیبی نسبت به قرآن و هم نسبت به شخصیت رسول اکرم نشان می‌دادند. رسول اکرم در سال یازدهم هجری یعنی، یازدهمین سال هجرت از مکه به مدینه، که بیست و سومین سال پیامبری او و شصت و سومین سال از عمرش بود، در گذشت، در حالی که جامعه ای نو بنیاد و مملو از نشاط روحی و مؤمن به یک ایدئولوژی سازنده که احساس مسئولیت جهانی می‌کرد، تاسیس کرده و باقی گذاشته بود.

آنچه به این جامعه ی نو بنیاد روح و وحدت و نشاط داده بود، دو چیز بود: قرآن کریم که همواره تلاوت می‌شد و الهام می‌بخشید و دیگر شخصیت عظیم و نافذ رسول اکرم که خاطرها را به خود مشغول و شیفته نگه می‌داشت. اکنون درباره ی شخصیت رسول اکرم اندکی بحث می‌کنیم:

دوران کودکی

هنوز در رحم مادر بود که پدرش در سفر بازرگانی شام در مدینه در گذشت. جدش عبدالمطلب کفالت او را بر عهده گرفت. از کودکی آثار عظمت و فوق العادگی از چهره و رفتار و گفتارش پیدا بود. عبدالمطلب به فراست دریافته بود نوه اش آینده ای درخشان دارد.

هشت ساله بود که جدش عبدالمطلب درگذشت و طبق وصیت او، ابوطالب عموی بزرگش عهده دار کفالت او شد. ابوطالب نیز از رفتار عجیب این کودک که با سایر کودکان شباهت نداشت، در شگفت می‌ماند. هرگز دیده نشد مانند کودکان همسالش نسبت به غذا حرص و علاقه نشان بدهد، به غذای اندک اکتفا می‌کرد و از زیاده روی امتناع می‌ورزید.^(۱) برخلاف

کودکان همسالش و برخلاف عادت و تربیت آن روز، موهای خویش را مرتب می‌کرد و سر و صورت خود را تمیز نگه می‌داشت .
ابوطالب روزی از او خواست که در حضور او جامه هایش را بکند و به بستر رود، او این دستور را با کراهت تلقی کرد و چون نمی‌خواست از دستور عمومی خویش تمرد کند، به عمو گفت: روی خویش را برگردان تا بتوانم جامه ام را بکنم. ابوطالب از این سخن کودک در شگفت شد، زیرا در عرب آن روز حتی مردان بزرگ از عریان کردن همه قسمت های بدن خود احتراز نداشتند . ابوطالب می‌گوید: «من هرگز از او دروغ نشنیدم، کار ناشایسته و خنده بی جا ندیدم، به بازی های بچه ها رغبت نمی‌کرد، تنهایی و خلوت را دوست می‌داشت و در همه حال، متواضع بود.»

تنفر از بیکاری و بطالت

از بیکاری و بطالت متنفر بود، می‌گفت: «خدایا! از کسالت و بی‌نشاطی، از سستی و تنبلی و از عجز و زبونی به تو پناه می‌برم.»
مسلمانان را به کار کردن تشویق می‌کرد و می‌گفت: «عبادت هفتاد جزء دارد و بهترین جزء آن، کسب حلال است.»

امانت

پیش از بعثت، برای خدیجه - که بعد به همسری اش درآمد - یک سفر تجارتي به شام انجام داد، در آن سفر بیش از پیش لیاقت و استعداد و امانت و درستکاری اش روشن شد . او در میان مردم آن چنان به درستی شهره شده بود که لقب محمد امین یافته بود . امانت ها را به او می‌سپردند . پس از بعثت نیز قریش با همه دشمنی ای که با او پیدا کردند باز هم امانت های خود را به او می‌سپردند . از همین رو پس از هجرت به مدینه، علی علیه السلام را چند روزی بعد از خود باقی گذاشت که امانت ها را به صاحبان اصلی برساند .

مبارزه با ظلم

در دوران جاهلیت، با گروهی که آن ها نیز از ظلم و ستم رنج می‌بردند، برای

دفاع از مظلومان و مقاومت در برابر ستمگران هم پیمان شد، این پیمان در خانه عبدالله بن جدعان از شخصیت های مهم مکه بسته شد و به نام حلف الفضول نامیده شد، او بعدها در دوره ی رسالت از آن پیمان یاد می کرد و می گفت: «حاضر نیستم آن پیمان بشکنم و اکنون نیز حاضر در چنین پیمانی شرکت کنم.»

اخلاق خانوادگی

در خانواده مهربان بود، نسبت به همسران خود هیچ گونه خشونت نمی کرد، و این برخلاف خلق و خوی مکیان بود. بد زبانی برخی از همسران خویش را تحمل می کرد تا آن جا که دیگران از این همه تحمل، رنج می بردند. او به حسن معاشرت با زنان توصیه و تاکید می کرد و می گفت: همه ی مردم دارای خصلت های نیک و بد هستند، مرد نباید تنها جنبه های ناپسند همسر خویش را در نظر بگیرد و همسر خود را ترک کند، چه هرگاه از یک خصلت او ناراحت شود خصلت دیگرش مایه ی خشنودی اوست و این دو را باید با هم به حساب آورد. او با فرزندان و با فرزندزادگان خود فوق العاده عطف و مهربان بود، به آن ها محبت می کرد، روی دامن خویش می نشاند، بر دوش خویش سوار می کرد، آن ها را می بوسید؛ و این ها همه برخلاف خلق و خوی رایج آن زمان بود. روزی در حضور یکی از اشراف یکی از فرزندزادگان خویش (حضرت مجتبی علیه السلام) را می بوسید، آن مرد گفت: من دو پسر دارم و هنوز حتی یک بار هیچ کدام از آن ها را نبوسیده ام! فرمود: «من لایرحم لایرحم»؛ کسی که مهربانی نکند، رحمت خدا شامل حالش نمی شود.

نسبت به فرزندان مسلمین نیز مهربانی می کرد، آن ها را روی زانوی خویش نشانده دست بر سر آن ها می کشید. گاه مادران، کودکان خردسال خویش را به او می دادند که برای آن ها دعا کند، اتفاق می افتاد که احیانا آن کودکان روی جامه اش ادرار می کردند، مادران ناراحت شده و شرمنده می شدند و می خواستند مانع ادامه ی ادرار بچه شوند، او آن ها را از این کار به شدت منع می کرد و می گفت: مانع ادامه ی ادرار بچه نشوید. این که جامه ی من نجس بشود اهمیت ندارد، تطهیر می کنم.

با بردگان

نسبت به بردگان فوق العاده مهربان بود، به مردم می گفت: این ها برادران شمایند، از هر غذا که می خورید به آن ها بخورانید، و از هر نوع جامه که می پوشید آن ها را ببوشانید، کار طاقت فرسا به آن ها تحمیل نکنید، خودتان در کارها به آن ها کمک کنید . می گفت: آن ها را به عنوان «بنده» و یا «کنیز» (که مملوکیت را می رساند) خطاب نکنید، زیرا همه مملوک خداییم و مالک حقیقی، خداست، بلکه آن ها را به عنوان «فتی» (جوان مرد) یا «فتاة» (جوان زن) خطاب کنید. در شریعت اسلام تمام تسهیلات ممکن را برای آزادی بردگان - که منتهی به آزادی کلی آن ها می شد - فراهم شد. او شغل «نخاسی» یعنی برده فروشی را بدترین شغل ها می دانست و می گفت: بدترین مردم نزد خدا، آدم فروشانند.

نظافت و بوی خوش

به نظافت و بوی خوش علاقه ی شدید داشت، هم خودش رعایت می کرد و هم به دیگران دستور می داد. به یاران و پیروان خود تاکید می نمود که تن و خانه ی خویش را پاکیزه و خوشبو نگه دارند. به خصوص روزهای جمعه و ادارشان می کرد غسل کنند و خود را معطر سازند که بوی بد از آن ها استشمام نشود، آن گاه در نماز جمعه حضور یابند.

برخورد و معاشرت

در معاشرت با مردم، مهربان و گشاده رو بود، در سلام به همه، حتی کودکان و بردگان، پیشی می گرفت. پای خود را جلو هیچ کس دراز نمی کرد و در حضور کسی تکیه نمی نمود. غالباً دوزانو می نشست، در مجالس دائره وار می نشست تا مجلس بالا و پائینی نداشته باشد و همه جایگاه مساوی داشته باشند. از اصحابش تفقد می کرد، اگر سه روز یکی از اصحاب را نمی دید سراغش را می گرفت، اگر مریض بود عیادت می کرد و اگر گرفتاری داشت کمکش می نمود. در مجالس، تنهابه یک فرد نگاه نمی کرد و یک فرد را طرف خطاب قرار نمی داد بلکه نگاه های خود را در میان جمع تقسیم می کرد. از این که بنشینند

و دیگران خدمت کنند تنفر داشت، از جا برمی خاست و در کارها شرکت می کرد . می گفت: خداوند کراهت دارد که بنده را ببیند که برای خود نسبت به دیگران امتیازی قایل شده است .

نرمی در عین صلابت

در مسائل فردی و شخصی و آن چه مربوط به شخص خودش بود، نرم و ملایم و باگذشت بود، گذشت های بزرگ و تاریخی اش یکی از علل پیشرفتش بود . اما در مسائل اصولی و عمومی، آن جا که حریم قانون بود، سختی و صلابت نشان می داد و دیگر جای گذشت نمی دانست . پس از فتح مکه و پیروزی بر قریش، تمام بدی هایی که قریش در طول بیست سال نسبت به خود او مرتکب شده بودند نادیده گرفت و همه را یک جا بخشید . توبه قاتل عموی محبوبش حمزه را پذیرفت . اما در همان فتح مکه، زنی از بنی مخزوم مرتکب سرقت شده بود و جرمش محرز گردید، خاندان آن زن که از اشراف قریش بودند و اجرای حد سرقت را توهینی به خود تلقی می کردند، سخت به تکاپو افتادند که رسول خدا از اجرای حد صرف نظر کند . بعضی از محترمین صحابه را به فاعت برانگیختند، ولی رنگ رسول خدا از خشم برافروخته شد و گفت: چه جای شفاعت است؟ مگر قانون خدا را می توان به خاطر افراد تعطیل کرد؟ هنگام عصر آن روز در میان جمع سخنرانی کرد و گفت:

اقوام و ملل پیشین از آن جهت سقوط کردند و منقرض شدند که در اجرای قانون خدا تبعیض می کردند، هر گاه یکی از اقویا و زبردستان مرتکب جرم می شد، معاف می شد و اگر ضعیف و زیردستی مرتکب می شد، مجازات می گشت . سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، در اجرای (عدل) درباره ی هیچ کس سستی نمی کنم هر چند از نزدیک ترین خویشاوندان خودم باشد.

عبادت

پاره ای از شب، گاهی نصف، گاهی ثلث و گاهی دو ثلث شب را به عبادت می پرداخت . با این که تمام روزش، خصوصا در اوقات توقف در مدینه، در

تلاش بود از وقت عبادتش نمی کاست . او آرامش کامل خویش را در عبادت و راز و نیاز با حق می یافت . عبادتش به منظور طمع بهشت و یا ترس از جهنم نبود، عاشقانه و سپاسگزارانه بود . روزی یکی از همسرانش گفت: تو دیگر چرا آن همه عبادت می کنی؟ تو که آمرزیده ای! جواب داد: آیا یک بنده ی سپاسگزار نباشم؟

بسیار روزه می گرفت، علاوه بر ماه رمضان و قسمتی از شعبان، یک روز در میان روزه می گرفت . دهه ی آخر ماه رمضان بسترش به کلی جمع می شد و در مسجد معتکف می گشت و یکسره به عبادت می پرداخت، ولی به دیگران می گفت: کافی است در هر ماه سه روز روزه بگیرید . می گفت: به اندازه ی طاقت عبادت کنید، بیش از ظرفیت خود بر خود تحمیل نکنید که اثر معکوس دارد . با رهبانیت و انزوا و گوشه گیری و ترک اهل و عیال، مخالف بود، بعضی از اصحاب که چنین تصمیمی گرفته بودند مورد انکار و ملامت قرار گرفتند . می فرمود: بدن شما، زن و فرزند شما، و یاران شما، همه حقوقی بر شما دارند و می باید آن ها را رعایت کنید .

در حال انفراد عبادت را طول می داد، گاهی در حال تهجد ساعت ها سرگرم بود . اما در جماعت به اختصار می کوشید، رعایت حال اضعف مامومین را لازم می شمرد و به آن توصیه می کرد .

زهد و ساده زیستی

زهد و ساده زیستی از اصول زندگی او بود . ساده غذا می خورد، ساده لباس می پوشید و ساده حرکت می کرد . زیراندازش غالباً حصیر بود، بر روی زمین می نشست، با دست خود از بز شیر می دوشید، و بر مرکب بی زین و پالان سوار می شد، و از این که کسی در رکابش حرکت کند به شدت جلوگیری می کرد . قوت غالبش نان جوین و خرما بود . کفش و جامه اش را با دست خویش وصله می کرد . در عین سادگی، طرفدار فلسفه ی فقر نبود، مال و ثروت را به سود جامعه و برای صرف در راه های مشروع، لازم می شمرد، می گفت: نعم المال الصالح للرجل الصالح؛ چه نیکو است ثروتی که از راه مشروع به دست آید برای آدمی که شایسته ی داشتن ثروت باشد و بداند چگونه صرف کند . و

هم می فرمود: نعم العون علی تقوی الله الغنی؛ مال و ثروت کمک خوبی است برای تقوا.

اراده و استقامت

اراده و استقامتش بی نظیر بود. از او به یارانش سرایت کرده بود. دوره بیست و سه ساله بعثتش یکسره درس اراده و استقامت است. او در تاریخ زندگی اش مکرر در شرایطی قرار گرفت که امیدها از همه جا قطع می شد ولی او یک لحظه تصور شکست را در مخیله اش راه نداد. ایمان نیرومندش به موفقیت، یک لحظه متزلزل نشد.^(۱)

پی نوشت ها

(۱) این مقاله خلاصه ای است از سیره و خلق و خوی شخصی رسول اکرم. در این جا مخصوصا از مقاله ی علامه ی بزرگ معاصر آقای حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانی در جلد اول «محمد خاتم پیغمبران»، نشریه ی مؤسسه ی اسلامی حسینیه ی ارشاد، استفاده شده است.

(۲) جهان بینی اسلامی، شهید مطهری، ص ۲۳۴ - ۲۴۰، انتشارات صدرا، قم.

.....
مجله / فرهنگ کوثر / بهار ۱۳۸۰، شماره ۴۹ /



صفات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در کلام امام راحل

رسول خدا. صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. که علمش از وحی الهی مأخوذ بود و روحش به قدری بزرگ بود که یکتنه غلبه بر روحيات ميليونها ميليون بشر کرد، تمام عادات جاهليت و اديان باطله را زيرپا گذاشت و نسخ جميع کتب کرد و ختم دايره نبوت به وجود شريفش شد، سلطان دنيا و آخرت و متصرف در تمام عوالم بود. باذن الله. تواضعش با بندگان خدا از همه کس بيشتربود.

جويندگان حقيقت و طالبان سعادت نيازمند الگو و اسوه هايي هستند که همچون طبيبان حاذق، آلام و امراض آنان را مداوا نموده و صحت و سلامت نفس و انسانيت را به آنان بازگردانند. قرآن کریم، با بيان و تکرار قصه‌ها، سرگذشت مصلحانی را تبیین می‌کند که بشر را از منجلاب فساد رهانیده و به مقصد نهايي سوق داده‌اند و امام خميني (س) با تأسی از قرآن و به کارگيري اين شيوه تربيتي يعني «روش الگويي» در سير ملکوتي پیامبر اسلام (ص) را هادي طريق سعادت و تعاليم او را منجی بشریت معرفی می‌نماید.

به مناسبت سالروز وفات نبی اکرم (ص) گزیده ای از مکتوبات و و بیانات امام راحل در تجلیل از صفات پیامبر بزرگواری اسلام در ذیل آورده شده است.
در شدت شفقت و رأفت آن بزرگواری بر همه عائله بشری بس است آیه شریفه

اول سوره شعراء که فرماید: «لعلک باخع نفسک الاّ یکنونوا مؤمنین»^[۱] و در اوایل سوره کهف که فرماید: «فلعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذالحدیث اسفا»^[۲] سبحان الله تأسف به حال کفار و جاحدین حق و علاقه‌مندی به سعادت بندگان خدا، کار را چقدر به رسول خدا، صلی الله علیه و آله، تنگ نموده که خدای تعالی او را تسلیت دهد و دل لطیف او را نگهداری کند که مباد از شدت هم و حزن به حال این جاهلان بدبخت دل آن بزرگوار پاره شود و قالب تهی کند. (شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۲۳۴ و ۲۳۵)

پیغمبر اکرم برای این کافرهایی که مسلمان نمی شدند و مؤمن نمی شدند غصه می خورد. در آیه شریفه هست که: مثل اینکه می خواهی خودت را هلاک کنی برای اینها.^[۳] می خواست که همه عالم به نور برسند. مبعوث شده بود برای اینکه همه این هیاهوهای که در دنیا هست و این هیاهوها برای خود است، برای رسیدن به قدرت خود است، این هیاهوها را از بین ببرد، و یک خداخواهی در مردم ایجاد کند، توجه به نور ایجاد کند. (صحیفه امام؛ ج ۱۱، ص ۳۸۰ و ۳۸۱)

رسول خدا. صلی الله علیه و آله. که علمش از وحی الهی مأخوذ بود و روحش به قدری بزرگ بود که یک تنه غلبه بر روحيات میلیونها میلیون بشر کرد، تمام عادات جاهلیت و ادیان باطله را زیر پا گذاشت و نسخ جمیع کتب کرد و ختم دایره نبوت به وجود شریفش شد، سلطان دنیا و آخرت و متصرف در تمام عوالم بود. باذن الله. تواضعش با بندگان خدا از همه کس بیشتر بود. کراهت داشت که اصحاب برای احترام او به پا خیزند. وقتی وارد مجلس می شد پایین می نشست. روی زمین طعام میل می فرمود و روی زمین می نشست و می فرمود «من بنده‌ای هستم، می خورم مثل خوردن بنده و می نشینم مثل نشستن بنده».^[۴] از حضرت صادق علیه السلام. نقل است که پیغمبر. صلی الله علیه و آله. دوست داشت بر الاغ بی پالان سوار شود و با بندگان خدا در جایگاه پست طعام میل فرماید، و به فقرابه دودست خود عطا فرماید. آن بزرگوار سوار الاغ می شد و در ردیف خود بنده خود یا غیر آن را می نشانند. در سیره آن سرور است که «با اهل خانه خود شرکت در کار خانه می فرمود، و به دست مبارک گوسفندان را می دوشید، و جامه و کفش خود را می دوخت؛ و با خادم خود آسیاب [ب] می کرد و خمیر می نمود؛ و بضاعت خود را به دست مبارک می برد؛ و مجالست با فقرا و مساکین می کرد و هم غذا

می‌شد.^[۱] اینها و بالاتر از اینها سیره آن سرور است و تواضع آن بزرگوار است. در صورتی که علاوه بر مقامات معنوی، ریاست و سلطنت ظاهری آن بزرگوار نیز به کمال بود. (چهل حدیث؛ ص ۹۵ و ۹۶)

پیغمبر اکرم خدمتگزار مردم بود با اینکه مقامش آن بود ولی خدمتگزار بود. خدمت می‌کرد. (صحیفه امام؛ ج ۱۳، ص ۳۸۴)

حکومتی که در رأس جامعه بوده است با مردم دیگر فرقی نداشته است؛ بلکه زندگی اش پایین‌تر بوده است. حکومتها نمی‌خواستند که به مردم حکومت کنند؛ می‌خواستند خدمت کنند. (صحیفه امام؛ ج ۸، ص ۸۶)

از طرق عامه منقول است که پیغمبر خدا. صلی الله علیه و آله. وقتی غضب می‌فرمود، اگر ایستاده بود می‌نشست، و اگر نشسته بود به پشت می‌خوابید، غضبش ساکن می‌شد.^[۲] (چهل حدیث؛ ص ۱۴۱)

در باب اخلاق رسول خدا. صلی الله علیه و آله. وارد است که یاری نجست برای خود در هیچ مظلومه [ای] تا آنکه هتک محارم الهیه می‌شد. پس غضب می‌نمود برای خدای تبارک و تعالی. (شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۲۴۴)

پی‌نوشت‌ها

- [۱] ای رسول ما تو چنان در اندیشه هدایت خلقی که خواهی جان عزیزت را از غم اینکه ایمان نمی‌آورند هلاک سازی» (شعرا/ ۳).
- [۲] «ای رسول نزدیک است که تو اگر امت به قرآن ایمان نیاورند جان عزیزت را از شدت حزن و تأسف بر آنان هلاک سازی» (کهف/ ۶).
- [۳] «ای رسول ما تو چنان در اندیشه هدایت خلقی که خواهی جان عزیزت را از غم اینکه ایمان نمی‌آورند هلاک سازی» (شعرا/ ۳).
- [۴] مکارم الاخلاق؛ ص ۱۲، فصل دوم.
- [۵] بحارالانوار؛ ج ۱۶، ص ۲۲۶.
- [۶] مرآة العقول؛ ج ۱۰، ص ۱۴۶، باب الغضب.

منبع: گزیده‌ای از آثار و سیره امام خمینی (س)، سیره نبوی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ص ۵-۱۰

برکات و آثار مبارک
وجود مقدس
نبی مکرم
صلی الله علیه و آله
اسلام

(بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام
۱۳۷۸/۰۴/۱۰)

... مبارک ترین مولودی که در طول تاریخ متولد شده است، وجود مقدس نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله وسلم است. این برکات، از لحظه ولادت شروع می شود؛ این عجیب هم نیست. حضرت عیسی علیه الصلاة والسلام در آغاز ولادت فرمود: «و جعلنی مبارکاً این ما کنت». مبارک بودن خود را از اولین ساعات یا اولین روزهای ولادت اعلام کرد. در مورد پیامبر ما نیز همین طور است.

آنچه تواریخ ثبت کرده اند که کنگره کاخ کسری فرو ریخت، یا آتشکده قدیمی خاموش شد - و از این قبیل علائم و نشانه هایی که ثبت شده است - اینها همه مبشرات برکات وجود این موجود عظیم است. هر آنچه در این

عالم بر اساس حاکمیت شرک و کفر و استبداد و ظلم و تفرقه بین آحاد انسان وجود داشته است، باید به برکت وجود این انسان والا و ممتاز و بینظیر، بتدریج زایل شود. آنچه آن بزرگوار در مقام عمل و مجاهدت برعهده گرفت، سنگین‌ترین بخش این کار بود. شروع این راه و آغاز این دعوت، مهمترین بخش این کار محسوب می‌شد.

اشکال دنیای آن عصر این بود که آحاد مردم و طبقات جامعه در همه جای عالم، به حاکمیت غیر خدا، به حاکمیت طاغوتها، به حاکمیت ظلم و به اختلاف طبقات خو گرفته بودند. چه کسانی باید در مقابل این مظاهر بایستند؟ قاعدتاً مظلومان، وقتی مظلومان خودشان هم باور میکنند که باید حاکمیت ظلم مستقر باشد، امید اصلاح از بین می‌رود. بیدار کردن مردم، بیدار کردن دنیا و بیدار کردن بشریت، کار بزرگ پیامبر اکرم و دعوت نبوی بود؛ «ان هو الا ذکر للعالمین». این ذکر است، یاد است، تذکر است، هشدار است، بیدارباش برای همه بشر است. آن جایی که خود آن بزرگوار متصدی و متحمل این بیدارباش شد، جزو سخت‌ترین جاها بود. تعصّبها، قبیله‌گراییها، مسائل شخصی و فردیتهای گوناگون، کار آن بزرگوار را دشوار میکرد. آن حضرت مجاهدت سختی را متحمل شد، تا توانست این بن بست بشری را باز کند و این صخره عظیم را بشکافد. بعد از آن تا امروز، هر کس هر حرکتی کرده است، به دنبال آن بزرگوار و در ادامه آن راه و با کمک ضرب دست این انسان والا بوده است.

* بهره‌مندی دانش و تمدن بشری از شخصیت و تعالیم اسلام

فقط هم مسلمانان نیستند که از تعالیم نبوی بهره گرفته‌اند. دانش امروز دنیا، تمدن امروز دنیا، معرفتی که امروز در این دنیا هست و پیشرفت کاروان بشر، مرهون وجود اوست. این معنا، ادعای ما مسلمانان نیست. همه مورخان و افراد با انصاف، قبول دارند که پیدایش بیداری علمی در دنیای اسلام، موجب شد که این بیداری از طریق رفت و آمدها، حتی با کشورگشاییها و با جنگهایی که آنها کردند، به نقاط دیگر جهان هم منتقل شود. معارف و تفکرات بشری و این چیزهایی که امروز انسانها به آن توجه

دارند - مثل حقوق انسان، مثل آزادی انسان، مثل مساوات افراد بشر، مثل برادری انسانها - همه هدیه های این انسان والاست. در اسلام، آنچه بر این حرکت عظیم مترتب شد، تشکیل نظام اسلامی بود. این تعالیم فقط برای آن نبود که بیاید مردم را موعظه کند؛ بل برای این بود که شکل و قالب نظام بشر را طوری ترتیب دهد که حرکت در آن قالب به سمت این هدفها آسان باشد و موانعی وجود نداشته باشد؛ و آن همان نظام اسلامی است.

امروز بحمدالله جوامع اسلامی به اهمیت نظام اسلامی واقف شده اند. در طول سالهای متمادی، نویسندگان و گویندگان بزرگ و دلهای فراوانی به این سمت متوجه شده اند. بیداری اسلامی شروع شده است؛ جوامع اسلامی به اهمیت این ذخیره ای که در اختیار آنهاست، واقف شده اند؛ البته به همین نسبت هم دشمنیهای دشمنان اسلام زیاد شده است. مرتب مشغول تفرقه افکنی و اختلاف اندازی بین ملت های مسلمانند تا با تحریک قومیتها و ملیتها و عرقها و تعصبا، هر گروهی را به سمتی بکشند. این نشان دهنده آن است که دشمن فهمیده است آگاهی اسلامی و بیداری اسلامی در محیط مسلمان نشین عالم، کار خود را میکند. حقیقت هم همین است. یقیناً همین احساس، ملت های اسلامی را به سمت نظام اسلامی و به سمت تشکیل امت واحد اسلامی خواهد کشاند؛ این یک آینده حتمی است. این دشمنی ها هم اثری ندارد. نیروی اسلام بالاتراز این حرفهاست؛ کمالین که در ایران اسلامی، نقطه ای که هیچ کس تصوّر آن را نمی کرد، همین بود که نیروی عظیم اسلامی توانست مردم را متحد کند؛ دلها را به هم نزدیک نماید؛ ایمان اسلامی را پشتوانه این حرکت قرار دهد و یک نظام اسلامی را در این جا به وجود آورد. این امری است که اتفاق افتاده است.

منتقدان نظام جمهوری اسلامی، میگردند نقطه ضعفها را پیدا میکنند. شاید بعضی نقطه ضعفها را ما بیشتر از منتقدان بدانیم. انسان عیوب خودش را بیشتر از دیگران میداند. مسأله این نیست که جمهوری اسلامی آیا نقطه ضعف دارد یا ندارد - البته که دارد - مسأله این است که با وجود این نقطه ضعفها، کاری انجام گرفته است و حادثه ای اتفاق افتاده است که این حادثه، بزرگترین حادثه در طول تاریخ چند قرن اخیر در دنیای اسلام است؛

یعنی ایجاد حکومت اسلامی؛ حاکمیت احکام دین؛ حاکمیت ارزش‌های اسلام؛ بلند شدن پرچم قرآن و تشکیل جامعه بر اساس معارف اسلامی. این مهم است. البته - بلاشک - نقطه ضعف هم وجود دارد. این ضعفها و کوتاهیهای ماست که خودش را بر این جامعه و بر نظام اسلامی تحمیل می‌کند. باید بکوشیم ضعف‌های خود را کم کنیم و نظام اسلامی را تقویت و کامل نماییم. آنچه که دشمن نمیخواهد، مسلمانان باید به آن توجه کنند. اصل قضیه این است.

ایجاد چنین نظامی در دنیای مادی، با این همه دشمنی علیه اسلام، واقعاً معجزه است. این معجزه باز هم اتفاق خواهد افتاد و یک بار دیگر امت اسلامی تشکیل خواهد شد. این هم معجزه بزرگی است که انجام خواهد شد. البته دشمن که بیکار نمی‌ماند. در داخل کشور ما، با امواج رادیویی و کارهای فکری و فرهنگی، سعی می‌کند ایمان مردم - یعنی اصل قضیه - را متزلزل کند. البته تاکنون نتوانسته است و به حول و قوه الهی هیچ وقت نخواهد توانست. ایمان اسلامی، خیلی قوی و عمیق و خیلی ستبرتر از این حرف‌هاست. به ضعف‌ها تمسک می‌کنند، برای این که اصل را خدشه دار کنند؛ در حالی که اینها به هم ارتباطی ندارد. دشمن تلاش خود را می‌کند و بر آن است تا مردم را نسبت به حاکمیت دین، نسبت به این که دین نظام سیاسی دارد، نسبت به مفید بودن و کارآمد بودن این نظام، متزلزل کند. این‌ها تلاش‌های فراوانی است؛ مربوط به امروز هم نیست. بیست سال است که دشمنان این تلاش‌ها را می‌کنند؛ اما جریان اسلام و جریان حرکت اسلامی و نظام اسلامی، مثل یک رودخانه سیال و فیاض می‌آید و هر گاهی یک بار هم این خلط‌ها و زایده‌ها و مزاحم‌ها و مانع‌ها را از سر راه خود بیرون می‌اندازد و برطرف می‌کند. حالا هم همین کار را خواهد کرد. زایده‌ها و مانع‌ها و مزاحم‌ها که نمی‌خواهند این جریان زلال و صاف و فیاض پیش برود، در مقابل هجوم این جریان طاقت نمی‌آورند و کنار خواهند افتاد و دفع خواهند شد و این جریان ادامه پیدا خواهد کرد.

آنچه مهم است، این است که ما امید و توکل و حسن ظن خودمان را به خدا، به این دین، به این معارف و به این احکام از دست ندهیم. اصل این

است. آنچه که مایه پیشرفت است، رسوخ ایمان و امید و اطمینان است. دشمن می خواهد این را متزلزل کند. مراقب باشید؛ بخصوص شما خواص، شما مسؤولان، شما روشنفکران، شما گویندگان، شما علمای محترم و دانشگاهیان محترم. ببینید که دشمن می خواهد ایمان و امید و اطمینان را متزلزل کند. شما وظیفه تان این است که ایمان و امید و اطمینان را مستحکم کنید؛ بقیه کار را خود این دین با آن قدرت و این ایمان اسلامی با آن توانایی، انجام میدهد. ما دنباله جریان دین حرکت میکنیم؛ نه این که ما بخواهیم این جریان را راه ببریم؛ مگر ما چه کسی هستیم؟! دشمن خیال میکند که این جریان به اشخاص وابسته است. بنده و امثال بنده چه کسی هستیم که بخواهیم این جریان را راه ببریم؟! این جریان است که ما را هم با خود میبرد. به فضل الهی، این جریان حادث شده و پیش آمده است؛ متوقف شدنی هم نیست؛ دشمن هم بیخود خود را معطل میکند. فضل پروردگار از اول انقلاب شامل حال ما بوده است و ما به وضوح دست قدرت الهی را دیده ایم؛ به وضوح تفضلات حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا له الفداء را دیده ایم و حس کرده ایم و در قضایای گوناگون، همان چیزی که به ما وعده داده شده است - «کزرع اخرج شطأه فازه فاستغلت فاستوی علی سوقه»؛ و مصداق آن، همین حرکت شما مردم مسلمان است - تحقق پیدا کرده است.

امیدواریم که خداوند ان شاء الله برکات و تفضلات و فیوضات خود را بر روح مطهر امام بزرگوار ما - که او سلسله جنبان این کار و رهبر حقیقی این راه و استاد و پیشرو واقعی ما بود - نازل کند و ارواح طیبه شهدا را که با جان خود، این حرکت را آسان کرده اند، از رحمت واسعه خویش مستفیض نماید و ان شاء الله برکاتش را بر ملت بزرگ ایران - بخصوص به ایثارگران - نازل گرداند و مسؤولان محترم نظام را که بحمدالله با جدّ و جهد مشغول کار هستند، موفق و مؤید قرار دهد.

مأخذ:

درس های پیامبر اعظم (ص)، گزیده ای از بیانات حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) رهبر معظم انقلاب اسلامی درباره ی شخصیت و بعثت نبی مکرم اسلام (ص)

جایگاه رفیع اخلاق در
سخنان امام صادق علیه السلام



حضرت صادق علیه السلام، رئیس مکتب حسینی جعفری که نام مبارکش «جعفر» و کنیه اش «ابوعبدالله» و پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام و مادر مکرّمه اش «ام فروه» می باشد، در هفدهم ربیع الاول سال ۸۳ هجری قمری در مدینه منوره چشم به جهان گشود.

آن حضرت در سال ۱۱۴ هجری به امامت رسید و دوران امامت آن حضرت با حکومت چند تن از خلفای اموی و عباسی هم زمان شد که عبارت اند از:

۱. هشام بن عبد الملک (۱۰۵-۱۲۵ ق)؛ ۲. ولید بن یزید بن عبد الملک (۱۲۵-۱۲۶ ق)؛ ۳. یزید بن ولید بن عبد الملک (۱۲۶ ق)؛ ۴. ابراهیم بن ولید بن عبد الملک (۷۰ روز از سال ۱۲۶ ق)؛ ۵. مروان بن محمد مشهور به مروان حمار (۱۲۶-۱۳۲ ق)؛ ۶. عبد الله سفاح (۱۳۲-۱۳۷ ق)؛ ۷. ابوجعفر منصور دوانیقی (۱۳۷-۱۵۸ ق).

آن حضرت در بیست و پنجم شوال ۱۴۸ در سن ۶۵ سالگی توسط منصور دوانیقی مسموم و در مدینه به شهادت رسید و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.^(۱)

آنچه در پیش رو دارید، نگاهی است به اهمّیت و جایگاه اخلاق از دیدگاه رئیس مکتب جعفری، حضرت صادق علیه السلام. امید است ره توشه ای باشد برای همه کسانی که دوست دارند بر اساس اخلاق اسلامی رفتار کنند و زینت اهل بیت علیهم السلام باشند.

ضرورت طرح بحث های اخلاقی

اخلاق که از ریشه «خُلِق» گرفته شده، تعریفهای مختلفی برای آن شده است؛ مرحوم نراقی رحمه الله می فرماید: «الْخُلُقُ مَلَکَةٌ لِلنَّفْسِ مُقْتَضِیَةٌ لِصُدُورِ الْأَفْعَالِ بِسُهُولَةٍ مِنْ دُونِ إِحْتِیَاجٍ إِلَى فِکْرٍ وَرَوِیَّةٍ»^(۱)، خُلُق، یک حالت نفسانی است که موجب می شود کارها به آسانی و بدون نیاز به فکر و دقّت از انسان سر بزنند.

مرحوم علامه طباطبائی در تعریف علم اخلاق می گوید: «علم اخلاق، فنی است که از ملکات انسانی مربوط به نیروهای نباتی و حیوانی و انسانی بحث می کند و فضایل ملکات را از رذایل آنها جدا و ممتاز می سازد تا انسان بتواند

به واسطه تجلی و انصاف به فضایل اخلاقی، سعادت علمی خود را تکمیل نماید و در نتیجه، افعال و رفتاری داشته باشد که موجب ستایش عموم و مدح جامعه انسانی گردد. البته آنچه به عنوان هدف علم اخلاق ذکر شد، به عقیده علمای اخلاق یونان بوده است؛ ولی از نظر ما هدف اخلاق اسلامی «اِتِّغَاءُ وَجْهِ اللَّهِ» [و رسیدن به رضایت خداوندی] است نه رسیدن به مدح و ثنای اجتماعی و نه [حتی صرف رسیدن [به فضیلت و کمال انسانی].^(۳)

تعریف اخلاق هرچه باشد، ضرورت طرح آن در جامعه به صورت مستمر و دائمی بر هیچ کس پوشیده نیست. در لزوم طرح آن همین بس که امام علی علیه السلام فرموده: «لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُو جَنَّةَ وَلَا نَخْشَى نَارًا وَلَا نُوَابَا وَلَا عِقَابًا لَكَانَ يَتَّبِعُنِي لَنَا أَنْ نُطَالِبَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تُدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاحِ؛^(۴) اگر ما آئیدی به بهشت و ترسی از دوزخ و انتظار ثواب و عقاب نمی داشتیم، شایسته بود به سراغ فضایل اخلاقی برویم؛ چرا که آنها راهنمای رستگاری هستند.»

از حدیث فوق به خوبی استفاده می شود که نیاز به اخلاق یک نیاز بشری و انسانی است و به فرد و یا جامعه دینی اختصاص ندارد. به همین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَوْ عَلِمَ الرَّجُلُ مَالَهُ فِي حُسْنِ الْخُلُقِ لَعَلِمَ أَنَّهُ يَخْتِاجُ أَنْ يَكُونَ لَهُ خُلُقٌ حَسَنٌ؛^(۵) اگر انسان بداند چه چیزی برای او در اخلاق نیک وجود دارد، حتما متوجه می شود که او نیاز به داشتن اخلاق نیکو دارد.»

همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله در جای دیگر فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صَلَةً يَبِينُهَا وَبَيِّنَ عِبَادِهِ فَحَسَبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ؛^(۶) خداوند سبحان فضایل اخلاقی را وسیله ارتباط میان خود و بندگانش قرار داد. پس برای شما کافی است که هر یک از شما دست به اخلاقی بزنند که او را به خدا پیوند دهد.»

مولا محمد صالح مازندرانی، از علمای بزرگ، درباره ضرورت توجه به اخلاق و مباحث اخلاقی در جامعه می گوید: «تعجب است که مردم علم اخلاق و عمل به آن را ترک نموده اند و گمان می کنند سعادت اخروی در اعمال ظاهری است و یک دهم آنچه را که به پاکی از نجاسات همّت می گمارند، به

ترکیه نفوس توجه ندارند. و این بلای گمراه کننده است.»^(۷)

اینجاست که مسئولیت عالمان سنگین تر می شود که باید همیشه و به صورت مستمر هم خود از مسائل اخلاقی بهره ببرند و هم به عموم جامعه بحثهای اخلاقی را پیوسته گوشزد کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْأَسْلَامُ حُسْنُ الْخُلُقِ»^(۸) اسلام، اخلاق نیکو است.»

حضرت علی علیه السلام نیز در این باره فرمود: «حُسْنُ الْخُلُقِ رَأْسُ كُلِّ بِرٍّ»^(۹) خوش اخلاقی، اساس تمام خوبیها است.»

و در روایت دیگری خوانیم: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الدِّينُ؟ فَقَالَ حُسْنُ الْخُلُقِ، ثُمَّ آتَاهُ عَنْ يَمِينِهِ فَقَالَ مَا الدِّينُ فَقَالَ حُسْنُ الْخُلُقِ ثُمَّ آتَاهُ مِنْ قِبَلِ شِمَالِهِ فَقَالَ: مَا الدِّينُ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ وَقَالَ: أَمَا تَتَفَقَّهُ؟ الدِّينُ هُوَ أَنْ لَا تَغْضَبَ»^(۱۰) مردی از جلوی روی رسول خدا نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! دین چیست؟ پس حضرت فرمود: اخلاق نیک، آنگاه از سمت راست حضرت آمد و پرسید: دین چیست؟ پس حضرت فرمود: خوش خلقی. آنگاه از سمت چپ آن حضرت آمد و دوباره سؤال کرد: دین چیست؟ این بار حضرت فرمود: نفهمیدی؟ دین، آن است که خشمناک نشوی.»

اهمیت اخلاق در کلام امام صادق علیه السلام

۱. زندگی با اخلاق گوارا می شود.

آن حضرت فرمود: «لَا عَيْشَ أَهْنًا مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ»^(۱۱) هیچ زندگی ای گواراتر از نیک خوئی نیست.»

این حدیث به خوبی می رساند که اگر زندگی اجتماعی، خانوادگی و حتی انفرادی توأم با اخلاق باشد، برخوردار از شادی و نشاط و شادابی خواهد بود. جامعه و خانواده ای که اخلاق را مراعات نکنند، نشاط و شادابی از آن رخت خواهد بست.

۲. عمر را صرف ادب و اخلاق کن.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «إِنْ أُجِلَّتْ فِي عُمْرِكَ يَوْمَيْنِ فَاجْعَلْ أَحَدَهُمَا لِذِكْرِكَ تَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى يَوْمِ مَوْتِكَ»^(۱۲) اگر از عمرت تنها به میزان دو

روز مهلت داده شدی، یک روزش را برای ادب خود اختصاص بده تا برای روز مرگ از آن کمک بگیری.»

۳. اخلاق نیک نشانه بزرگواری است.

آن حضرت فرمود: «ثَلَاثَةٌ تَدُلُّ عَلَى كَرَمِ الْمَرْءِ: حُسْنُ الْخُلُقِ وَكَظْمُ الْغَيْظِ وَعَضُّ الطَّرْفِ؛^(۱۳) سه چیز نشانه بزرگواری انسان است: خوش اخلاقی، فرو بردن خشم و فرو پوشیدن چشم.»

۴. اخلاق نیک نشانه درست اندیشی است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «ثَلَاثَةٌ يُسْتَدَلُّ بِهَا عَلَى إِصَابَةِ الرَّأْيِ: حُسْنُ اللَّيْقَاءِ وَحُسْنُ الْإِسْتِمَاعِ وَحُسْنُ الْجَوَابِ؛^(۱۴) سه چیز نشانه درست اندیشی است: خوش برخوردی، خوب گوش دادن و نیکو پاسخ دادن.» این حدیث بیش از هر کس، واعظان و عالمان جامعه را هدف قرار داده است؛ زیرا برای هدایت مردم هم خوش برخوردی لازم است و هم توجه به سخنان و درد دل‌های مردم و هم نیکو جواب دادن به سؤال دیگران.

۵. در یک کلام حُسن خلق آنقدر عظمت و ارزش دارد که هر کس به عمق و ژرفای آن نمی رسد، و به هر کس عنایت نمی شود؛

چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «وَلَا يَكُونُ حُسْنُ الْخُلُقِ إِلَّا فِي كُلِّ وَلِيٍّ وَصَفِيٍّ... وَلَا يَعْلَمُ مَا فِي حَقِيقَةِ حُسْنِ الْخُلُقِ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى؛^(۱۵) و حسن خلق یافت نمی شود مگر در وجود دوستان و برگزیدگان [خداوند]... و آنچه در حقیقت خلق نیکو است جز خداوند متعال کسی نمی داند.»

۶. خوی نیک از اوصاف انبیاء است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الصَّبْرَ وَالْبِرَّ وَحُسْنَ الْخُلُقِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ؛^(۱۶) به راستی صبر و نیکوکاری، و خوش خوئی از اخلاق انبیا است.»

نمونه های عینی از مکارم اخلاق

حضرت صادق علیه السلام تنها به بیان اهمیت و ارزش اخلاق بسنده نکرده؛ بلکه برای ثمر بخش بودن آن در جامعه، به بیان موارد و مصداق های عینی آن نیز پرداخته است تا اینکه مسئله مذکور ملموس تر و محسوس تر

شود. حال به ارائه چند روایت در این زمینه می پردازیم:

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ خَصَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الزِّيَادَةِ مِنْهَا؛^(۱۷) براستی خداوند تبارک و تعالی، پیغمبرش را به فضایل اخلاقی مخصوص کرد. پس خود را آزمایش کنید؛ اگر [مکارم اخلاق] در شما یافت شد، پس ستایش الهی را به جا آورید، و از او بخواهید که بیشتر به شما عنایت فرماید.» راوی گوید: حضرت آن گاه شروع کرد به بیان مصداق‌هایی از مکارم اخلاق و آن را در ده مورد تبیین نمود که: «الْيَقِينُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْجِلْمُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءُ وَالْغَيْرَةُ وَالشُّجَاعَةُ وَالْمُرُوَّةُ؛^(۱۸) یقین، قناعت، بردباری، سپاس گذاری، خویشتن داری، خوش برخوردی، سخاوت‌مندی، غیرت، شجاعت و جوانمردی.»

موارد فوق از مهم ترین فضایل اخلاقی است که می تواند خانواده، جامعه و حتی تمام جهانیان را به سعادت و خوشبختی برساند.

۲. آن حضرت در مورد علائم اهل بهشت فرمود: «إِنَّ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعَ عَلَامَاتٍ، وَجْهٌ مُنْبَسِطٌ، وَ لِسَانٌ لَطِيفٌ وَ قَلْبٌ رَحِيمٌ وَ يَدٌ مُعْطِيَةٌ؛^(۱۹) اهل بهشت چهار نشانه دارند: سیمای گشاده، زبان نرم و مهربان، قلب مهربان و دست بخشنده.»

۳. از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد که مکارم اخلاق چیست؟ حضرت در جواب فرمود: «الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَصَلَةُ مَنْ قَطَعَكَ، وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ وَقَوْلُ الْحَقِّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ؛^(۲۰) گذشت از کسی که به تو ستم روا داشته است، و ارتباط داشتن با کسی که با تو قطع رابطه کرده است، و عطا نمودن به کسی که تو را محروم ساخته، و سخن حق گفتن هرچند بر ضررت باشد.»

۴. شخصی از حضرت علیه السلام درباره حدّ و اندازه خوشخویی و خوش برخوردی پرسش نمود و حضرت در پاسخ فرمود: «تَلْبِينُ جَانِبِكَ وَتَطْيِيبُ كَلَامِكَ وَتَلْقَا أَحَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ؛^(۲۱) به نرمی [و مهربانی] برخوردنمایی، پاکیزه سخن بگویی و باچهره نیکو برادرت را ملاقات کنی.»

در حدیث دیگر از آن امام همام علیه السلام می خوانیم که از حضرت پرسیدند: «أَيُّ الْخِصَالِ بِالْمَرْءِ أَجْمَلُ فَقَالَ وَقَارٌ بِلَا مَهَابَةٍ وَسَمَاحٌ بِلَا طَلَبِ

مُكَافَاةٍ، وَتَشَاغُلٌ بِغَيْرِ مَتَاعِ الدُّنْيَا؛^(۳۲) کدامیک از صفات برای مرد زیباتر است؟ فرمود: وقاری که همراه با ترس نباشد، و بخششی که انتظار مقابله به مثل در آن نباشد، و مشغول شدن به غیر متاع دنیا.»

ثمرات خوش خلقی

در قرآن کریم گاه به فوائد دنیوی اخلاق مانند: گشایش در رزق،^(۳۳) توانایی بازشناسی حق از باطل^(۳۴)، افزایش برکات آسمانی و زمینی^(۳۵)، آرامش روحی و روانی،^(۳۶) اشاره شده است و گاهی نیز ثمرات و پیامدهای اخروی اخلاق نیک بیان گردیده است؛ چنان که می فرماید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛^(۳۷) «در آن روز که مال و فرزند سودی نمی بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.» امام صادق علیه السلام در تفسیر قلب سلیم فرمود: قلبی است که پروردگارش را دیدار کند در حالی که جز خدا در آن نباشد. سپس افزودند: «هر قلبی که در آن شرک یا شبهه باشد، از منزلت و ارزش ساقط است. همانا صاحبان قلب سلیم، وارستگی در این جهان را برگزیدند تا در آن جهان آسوده خاطر باشند.»^(۳۸)

و در آیه دیگر می خوانیم: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»؛^(۳۹) «و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی باز دارد، قطعاً بهشت جایگاه اوست.»

در روایات نیز به ثمرات و فوائد دنیوی و اخروی اخلاق برمی خوریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تَحَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ إِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ»؛^(۴۰) اخلاق خدایی پیدا کنید، به راستی بیشتر مردم به خاطر تقوا و خوش اخلاقی وارد بهشت می شوند.»

در زمینه ثمرات و فواید اخلاق خوب حضرت صادق علیه السلام سخنان گرانمایی دارد که در ادامه بحث به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. فراوانی رزق

آن حضرت فرمود: «حُسْنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»؛^(۴۱) خوی نیکو باعث فراوانی روزی می شود.»

۲. آبادانی و طولانی شدن عمر

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْبِرَّ وَحُسْنَ الْخُلُقِ يَغْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛^(۳۳) براستی نیکی و خوش خلقی باعث آبادی زمین، و افزایش [و طولانی شدن] عمرها می شود.»

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام شیعیان را به خوشرفتاری با خانواده سفارش نموده و آن را موجب طولانی شدن عمر می داند و می فرماید: «مَنْ حَسُنَ بَرُّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ زِيدَ فِي عُمُرِهِ؛^(۳۳) هر کس با خانواده خود خوشرفتاری کند، عمرش طولانی می شود.»

۳. پاک شدن گناهان

همچنین آن حضرت فرمود: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ يُمِثُّ الْخَطِيئَةَ كَمَا تُمِثُّ الشَّمْسُ الْجَلِيدُ؛^(۳۴) خوی نیکو گناهان را ذوب می کند؛ چنانکه خورشید یخ را آب می کند.»

۴. زینت دنیا و آخرت

حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام می فرماید: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ جَمَالٌ فِي الدُّنْيَا وَنَزْهَةٌ فِي الْآخِرَةِ وَبِهِ كَمَالُ الدِّينِ وَقُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ وَلَا يَكُونُ حُسْنُ الْخُلُقِ إِلَّا فِي كُلِّ وَلِيٍّ وَصَفِيٍّ؛^(۳۵) خلق نیکو در دنیا موجب زیبایی، و در آخرت گشایش است و مایه کمال در دین و نزدیکی به پروردگار است. و حسن خلق نیست مگر در وجود دوستان و برگزیدگان [خداوند].»

۵. ثواب بی پایان

امام صادق علیه السلام در فرازی دیگر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيُعْطِيَ الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا يُعْطِي الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَغْدُوا عَلَيْهِ وَيُؤْوَحُ؛^(۳۶) خداوند بر نیک خویی بنده، پاداشی را عطا می کند که به مجاهد در راه خودش که در هر صبح و شب می جنگد [و همیشه در جهاد است [می بخشد].»

پیامدهای زیان بار بد خلقی

در منابع دینی پیامدها و ضررهای زیانبار بد خلقی نیز بیان شده است تا مردم بیشتر به اخلاق نیک اهمیت دهند و از اخلاق زشت رویگردان باشند. در این زمینه نیز رئیس مکتب جعفری، سخنان بیدارگر، هشدار دهنده و

ارزشمندی دارد که در ذیل می خوانیم:

۱. بدخلقی تباه کننده عمل

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ سَوْءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلَّ الْعَسَلَ»^(۳۷) همچنان که سرکه عسل را تباه می کند، بدخلقی نیز عمل را تباه می کند. و در روایت دیگر به جای کلمه «العمل» تعبیر «لَيُفْسِدُ الْأَيْمَانَ»^(۳۸) به کار رفته است؛ یعنی بدخلقی ایمان را تباه می سازد که در این صورت خطر آن دوچندان خواهد شد؛ زیرا ایمان ریشه و اساس انسانیت را تشکیل می دهد و آسیب دیدن آن ضررهای جبران ناپذیری را در پی دارد. به همین جهت، وقتی به پیامبر خبر دادند که زنی شبها عبادت می کند و روزها روزه دارد؛ ولی اخلاقش زشت است و همسایگان را با زبان آزار می دهد، حضرت فرمود: «لَا خَيْرَ فِيهَا، هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ»^(۳۹) خیری در او نیست، او اهل آتش است.

۲. خارج شدن از گروه شیعیان واقعی

امام صادق علیه السلام رعایت اصول اخلاقی و توجه به آداب انسانی و خوش برخوردی را از ویژگیهای مکتب تشیع دانسته و آن را بر شیعیان راستین لازم شمرده، و بر اجتناب از بدخلقی پای فشرده است؛ آنجا که می فرماید: «لَيْسَ مِمَّا مَنْ لَمْ يُؤَقَّرْ كَبِيرَنَا وَلَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا»^(۴۰) از ما نیست کسی که بزرگ ترهایمان را احترام نکند و به کوچک ترهایمان ترحم ننماید.

پی نوشت ها

۱. رک: مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، صص ۳۴۹ - ۳۵۰؛ اربلی، کشف الغمّه فی معرفة الائمه، ج ۲، ص ۱۵۴.
۲. مرحوم نراقی، جامع السعادات، ص ۴۶.
۳. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱، صص ۳۷۶ - ۳۷۸.
۴. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۳.

٥. بحارالانوار، ج ٧١، ص ٣٩٦؛ میزان الحکمه، ج ٢، ص ٧٩٩.
٦. تنبيه الخواطر، ص ٣٦٢؛ اخلاق در قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج ١، ص ٢٣.
٧. شرح اصول کافی، ج ٨، باب حسن خلق، ذیل حدیث ٨ و رک: مجله حوزه، شماره ٥، ص ٨٥.
٨. ری شهری، منتخب میزان الحکمه، ص ١٧٠.
٩. همان.
١٠. ابی الحسین ورام، مجموعه وژام، ج ١، ص ٨٩.
١١. وسائل الشیعه، ج ٨، ص ٥٧١.
١٢. روضه کافی، ج ٨، ص ١٥٠.
١٣. علی بن شعبه جزانی، تحف العقول، ص ٥٧٢، ج ٣٤.
١٤. همان، ص ٥٨٢.
١٥. بحار، ج ٦٨، ص ٣٩٣.
١٦. المواعظ العدديه، ص ٢٢٧.
١٧. منتخب میزان الحکمه، ص ١٧٠، ج ١٩٤٩؛ امالی صدوق، ص ١٨٤، ج ٨.
١٨. همان.
١٩. المواعظ العدديه، علی مشکینی، (قم، الهادی)، ص ٢٣.
٢٠. معانی الاخبار، صدوق، ص ١٩١، ج ١؛ منتخب میزان الحکمه، ص ١٧٠، ج ١٩٥٠.
٢١. منتخب میزان الحکمه، ص ١٧٠، روایت ١٩٤٤ و معانی الاخبار صدوق، ص ٢٥٣، ج ١.
٢٢. اصول کافی، ج ٢، ص ٢٤٠.
٢٣. طلاق/ ٢ - ٣.
٢٤. انفال/ ٢٩.
٢٥. اعراف/ ٩٥.
٢٦. رعد/ ٢٨.
٢٧. شعراء/ ٨٩.
٢٨. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ٤، ص ٤١؛ اصول کافی، ج ١٢، باب اخلاص، ص ١٦.
٢٩. نازعات/ ٤١ - ٤٠.
٣٠. اخلاق محتشمی، ص ٢٤٩.
٣١. بحارالانوار، ج ٧١، ص ٣٩٥، ٣٩٦، ج ٧٧.
٣٢. منتخب میزان الحکمه، ص ١٧١، ج ١٩٥٧.
٣٣. اربلی، کشف الغمه، (بیروت، دارالاضواء، بی تا)، ج ٢، ص ٢٠٨.
٣٤. همان؛ منتخب میزان الحکمه، ص ١٧١، ج ١٩٥٧.
٣٥. بحارالانوار، ج ٦٨، ص ٣٩٣؛ مصباح الشریعه، باب ٦١، ص ٣٣٨.
٣٦. اصول کافی، ج ٢، ص ١٠١.
٣٧. همان، روایت ١٩٦٣.
٣٨. اصول کافی، ج ٢، باب سوء الخلق.
٣٩. بحارالانوار، ج ٧١، ص ٣٩٤.
٤٠. همان، ج ٧٥، ص ١٣٨.



اللهم صل على
محمد وآله
وعلوهم

تامل



تامل

پرسش

«طیب دوار بطبه» که حضرت علی (ع) درباره پیامبر فرموده به چه معنا و مفهوم است؟

پاسخ اجمالی

امام علی (ع) با تشبیه پیامبر اسلام (ص) به طیب و پزشکی که با طب خود سخت به دنبال نیازمندان به طبابت روحی می گردد، رسالت آن حضرت را در معالجه روح و جان انسان ها بیان می کند و می فرماید: «طیب دوار بطبه»، او پزشک بیماری جهل و طیب اخلاق نکوهیده و پست است، و با طب خویش در سیر و گردش است، کنایه از این است که وی برای درمان جاهلان و گمراهان خود را عرضه می کند و خویشان را بر این امر منصوب و موظف داشته است. نکته ای که در این جا قابل دقت است؛ این است که پیامبر اسلام (ص) بر خلاف عرف طبیبان و پزشکانی که با جسم فیزیکی مردم در ارتباط اند و در مطب و محل کار خود به انتظار مریض می نشینند، تا بیماران به آنها مراجعه کنند، این پیامبر است که به سراغ بیماران می رود. به بیان دیگر، پیامبر برای رسالتش که درمان بیماری روح و جان مردم است، رسالت فراگیر دارد، و این رسالت اقتضای آن را دارد که او به سراغ مردم برود و به دنبال درمان آنها باشد.

پاسخ تفصیلی

برای روشن شدن مفهوم «طیب دوار» نخست فرازی از خطبه ای را که امام

علی (ع) در آن، به یکی از صفات و ویژگی های پیامبر اسلام (ص) اشاره کرده می‌پردازیم، آن گاه به بررسی موضوع مورد پرسش می‌پردازیم: «وَمِنْهَا طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمِّي وَأَذَانِ صَمِّ وَالسِّنَّةِ بُكْمٍ مُتَتَّبِعٍ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعُقْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ ...»^[۱] او (پیامبر) پزشکی است که با طب خویش پیوسته در گردش است، داروها و مرهم‌های خود را به خوبی آماده ساخته و ابزار داغ کردن را (برای سوزاندن زخم‌ها) تفتیده و گداخته کرده است، تا بر هر جا که نیاز داشته باشد بگذارد؛ بر دل‌های کور، بر گوش‌های کر، بر زبان‌های گنگ، او با داروهای خویش بیماران غفلت زده و سرگشته را رسیدگی و درمان می‌کند، همان‌هایی که از فروغ حکمت بهره نگرفته و اندیشه خود را به انوار دانش‌هایی که اعماق جان را روشنی بخشد، تابان و فروزان نکرده‌اند، ...^[۲]

امام علی (ع) با تشبیه پیامبر اسلام (ص) به طبیب و پزشکی که با طب خود سخت به دنبال نیازمندان به طبابت روحی می‌گردد، رسالت آن حضرت را در معالجه روح و جان انسان‌ها بیان می‌کند و می‌فرماید: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»، او پزشک بیماری‌جهل و طبیب اخلاق نکوهیده و پست است، و با طب خویش در سیر و گردش است، کنایه از این است که وی برای درمان جاهلان و گمراهان خود را عرضه می‌کند و خویشتن را بر این امر منصوب و موظف داشته است. واژه «مراهم» (جمع مرهم به معنای دارو) استعاره است برای دانش‌ها و صفات پسندیده و برجسته‌ای که نزد آن حضرت است. واژه «مواسم» نیز استعاره است برای تعزیرات و حدود شرعی و اجرای آنها در باره کسی که ارشاد و تعلیم در او سودمند نمی‌افتد. بنابراین، او همچون پزشک حاذق و زبردستی است که همه داروها و مرهم‌ها، و اسباب داغ کردن و سوزاندن زخم‌ها را برای کسی که مرهم او را سودمند نیست در اختیار دارد، تا هر جا که نیاز باشد این داروها و اسباب را برای درمان دل‌های کور به کار برد، تا آنها را جهت پذیرش انوار علوم، و هدایت به جاده حق‌آمدگی دهد و چشم بصیرت آنان را بدین طریق بینایی بخشد؛ و برای معالجه گوش‌های کر تا آنها را جهت قبول موعظه و اندرز مهیّا سازد. واژه «صمم» (کری) به طور مجاز بر کسی که موعظه و ارشاد در گوش او فرو نمی‌رود و همچون کران است اطلاق شده، و این از باب اطلاق اسم ملزوم بر لازم آن است؛

زیرا کرمی مستلزم عدم بهره‌مندی از موعظه و ارشاد است. همچنین برای درمان زبان‌های گنگ تا آنان را به ذکر خدا و سخنان حکمت‌آمیز گویا سازد، واژه «بکم» (لالی) به طور مجاز بر زبان‌هایی اطلاق شده که بدانچه مطلوب و شایسته است گویا نیست و این حالت باعث شده که همانند افراد لال و بی‌زبان باشند.

بنابر این، نیاز انسان به طبیب روحانی، به مراتب بیش از نیاز او به طبیب جسم و بدن است؛ زیرا دفع امراض جسمانی برای بقای حیات محدود و مادی او است، ولی دفع امراض روحی برای درک حیات جاوید است.

نکته‌ای که در این جا قابل دقت است؛ این است که پیامبر اسلام (ص) بر خلاف عرف طبیبان و پزشکانی که با جسم فیزیکی مردم در ارتباط‌اند و در مطب و محل کار خود به انتظار مریض می‌نشینند، تا بیماران به آنها مراجعه کنند، این پیامبر است که به سراغ بیماران می‌رود. به بیان دیگر، پیامبر برای رسالتش که درمان بیماری روح و جان مردم است، رسالت فراگیر دارد،^[۳] و این رسالت اقتضای آن را دارد که او به سراغ مردم برود و به دنبال درمان آنها باشد.

ابن ابی‌الحدید (شارح نهج البلاغه) درباره طبیب دوار می‌گوید: پیامبر طبیعی در گردش است؛ برای این که طبیب در گردش دارای تجربه بیشتر است، و منظور از در گردش بودن این است که به سراغ بیمار می‌رود؛ چرا که صالحان و خوبان دنبال بیماری‌های جان و دل می‌گردند و معالجه‌اش می‌کنند. می‌گویند حضرت عیسی رادر خانه فردی بدکار و فاجر دیدند و تعجب کردند، از او پرسیدند ای پیامبر خدا شما و این جا بعید به نظر می‌رسد، فرمود: طبیب به سراغ بیمار می‌رود.^[۴]

پی‌نوشت‌ها

[۱] نهج البلاغه، ج ۱۰۸.

[۲] رک: ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، مترجمان، محمدی مقدم، قربانعلی، نوایی یحیی زاده، علی اصغر، ج ۳، ص ۷۴-۷۵، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۸۴، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، چاپ اول، ۱۳۳۷.

[۳] مانند پزشکان بدون مرز که در راستای رسالت پزشکی خود، مردم کشوری با کشور دیگر برایشان تفاوت نمی‌کند.

[۴] ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۸۴.



پرسش

حقیقت خاتمیت دین اسلام چیست؟

پرسش

شبهه‌ای درباره مسئله خاتمیت در ذهن برخی جوانان جای گرفته و نیازمند پاسخ به آن هستیم. اجمال این شبهه چنین است: ادیان الهی، در گذر زمان‌ها تغییراتی به سمت پیشرفت داشته‌اند و این نبوده جز به دلیل رشد آگاهی‌های بشری و به همین دلیل نمی‌توان دین اسلام را نیز از این امر مستثنا نمود؛ زیرا رشد بشر نه تنها متوقف نشده است که سرعت نیز گرفته و جامعه بشری و آحاد بشر، قابل مقایسه با دوران ظهور اسلام نیستند. عبادات و احکام عبادی می‌توانند ثابت و پابرجا بمانند؛ زیرا فلسفه وجودی آنها به خالق بشر برمی‌گردد و ربطی به تغییر میزان رشد آگاهی‌های بشر ندارد. اما احکام اجتماعی و حکومتی اسلام نیاز به امروزی شدن دارند؛ مانند حدود و دیات. علت خاتمیت دین اسلام نه این است که احکام این دین تا ابد معتبر است، بلکه به جهت استغنائی بشر از نزول ادیان آسمانی است و این دین (اسلام) می‌تواند دست بشر را گرفته تا سرمنزل خودکفایی در کشف

احکام بهینه هدایت کند و این یعنی خاتمیت. لطفاً مرا نسبت به منابعی که پاسخ‌های مناسب در بر داشته باشد راهنمایی فرمایید.

پاسخ اجمالی

توجه به نکاتی می‌تواند سودمند باشد:

۱. خاتم بودن پیامبر اکرم (ص) و به تبع آن خاتم بودن دین اسلام در آیه ۴۰ از سوره مبارکه احزاب آمده است و به معنای آن است که به وسیله او نبوت پایان داده شده است و دیگر امکان نبوتی وجود ندارد.

۲. سرّ خاتمیت از طرفی برمی‌گردد به:

الف. کامل بودن اسلام؛ چون نه از سوی پیام آورنده محدودیتی بود و نه از سوی مخاطبین و لذا اسلام توانست تمام پیام خودش را بیان کند.
ب. مصونیت اسلام از تحریف و دگرگونی.

۳. دین اسلام از عناصر ثابت و متغیر تشکیل شده است. استخراج عناصر ثابت و متغیر دین و پاسخ‌گویی به تمام نیازهای هدایتی بشر از طریق شیوه‌ای که اهل بیت (ع) پایه‌گذاری کرده‌اند و از آن به اجتهاد نام برده می‌شود، صورت می‌پذیرد. به کارگیری این روش و مصونیت قرآن (منبع اصلی اسلام) از تحریف، مصونیت دین خاتم را از تحریف به دنبال داشته است.

۴. استنباط عناصر جهان‌شمول و رسیدن به فلسفه مکتب و نظام اسلامی، به شیوه فقهی و تحلیلی صورت می‌گیرد و پیشرفت علوم بشری؛ مانند علوم طبیعی و اجتماعی و... تأثیری در آن ندارد. بله برای طراحی ساز و کارهایی که عناصر موقعیتی را تشکیل می‌دهند، به علوم بشری نیاز است و پیشرفت علوم می‌تواند در طراحی بهتر و دقیق‌تر ساز و کارها موثر باشد، نه این که در عناصر ثابت و جهان‌شمول، تغییر ایجاد کند و آنها را به عناصر موقعیتی تبدیل نماید. با توجه به این که بخش زیادی از احکام اجتماعی و سیاسی اسلام از عناصر جهان‌شمول محسوب می‌شوند.

۵. آنچه شما به عنوان دیدگاه سروش آورده‌اید از سویی ادعایی بدون دلیل است و از سوی دیگر، بر مبنای این نظریه اشکالات جدی وارد است.

این نظریه بر پایه موقعیتی دانستن احکام اجتماعی اسلام و سکولاریسم و... مبتنی است که یک تلقی نادرست از اسلام است.

۶. همان طوری که بیان کردیم دین خاتم، با محدودیت در ناحیه مخاطب مواجه نبود، اما این نه به این معنا است که همه مردم به درجه ای از معرفت می رسند که می توانند تمام حقیقت را آن گونه که باید دریافت و ادراک کنند، بلکه به این معنا است که در مجموع مردمان زمان ظهور دین، قابلیت حفظ موارث دین وجود دارد.

پاسخ تفصیلی

نخست باید گفت:

۱. خاتمیت اسلام از امور مسلم اعتقادی اسلام محسوب می شود و همه فرق و مذاهب اسلامی در این امر متفق اند. خداوند در قرآن می فرماید: «محمد (ص) پدر احدی از مردان فعلی شما نیست، بلکه فرستاده خدا و خاتم پیغمبران است. و خدا به هر چیزی دانا است».^[۱] خاتم (بروزن خاتم) به معنای چیزی است که به وسیله آن پایان داده می شود^[۲]، و نیز به معنای چیزی آمده است که با آن اوراق و مانند آن را مهر می کنند و از آن جا که این کار (مهر زدن) در خاتمه و پایان قرار می گیرد، نام خاتم بر وسیله آن گذارده شده است. اگر می بینیم یکی از معانی خاتم، انگشتر است به خاطر این است که نقش مهرها را معمولا روی انگشترهای شان می کنند و به وسیله انگشتر، نامه ها را مهر می کردند.^[۳] پس معنای خاتم بودن پیامبر اکرم (ص) این است که نبوت با او ختم شده و بعد از او دیگر نبوتی نخواهد بود.^[۴] برخی از علمای اسلامی از خاتم و خاتمیت این گونه تعبیر کرده اند: الخاتم من ختم المراتب باسرها؛ یعنی، پیغمبر خاتم آن پیغمبری است که جمیع مراتب را طی کرده و دیگر از نظر او و از نظر کار او مرحله طی نشدنی وجود ندارد.^[۵]

۲. در باره سّر خاتمیت، از گذشته بین اندیشمندان مباحث زیادی مطرح شده است.^[۶] ما معتقدیم بشر به فطرت خود خداجوی است، اما این فطرت کافی نیست تا هر چه که برمی گزیند و هر آئینی که به آن اعتقاد دارد، حق باشد بلکه این فطرت، گرایش است که می بایست در پرتو بصیرت به راه

راست هدایت شود و خداوند افزون بر عقل که پیامبر درونی است، پیامبران بیرونی را برای ما فرستاد تا آنچه را که عقل نمی تواند ادراک کند برای ما تبیین کند. این پیامبران آمدند تا راه روشن هدایت را به ما نشان دهند و هریک با دو محدودیت (محدودیت انبیا در تلقی وحی و دریافت حقیقت، محدودیت مخاطبین در فهم حقیقت) و یک خطر (خطر تحریف و تغییر مسیر دین) روبرو بودند، لذا هر دین نسبت به دین قبلی از یک سو تکمیل کننده و از سوی دیگر تصحیح کننده بود، این مسئله تا آمدن دین خاتم یعنی اسلام ادامه داشت. در دین خاتم، نه محدودیتی در ناحیه پیامبرش بود و نه محدودیتی در ناحیه مخاطبان، و از سویی از خطر تحریف هم مصون بود؛ یعنی از سویی پیامبری فرستاده شد که در قله معرفت قرار داشت و از سوی دیگر زمینه فهم، در مردم پیدا شده بود؛ یعنی، لاقلاً بعضی از مردم این آمادگی را پیدا کرده بودند که معارف بلند الهی را در بلندای آن معرفت بیابند. [۷] با از بین رفتن این دو محدودیت، اسلام توانست تمام پیام خود یعنی تمام هدایت الهی را که بخشی از آن را ادیان گذشته بیان کرده بودند، ارائه نماید و در واقع دین کامل و دین خاتم باشد.

از سوی دیگر، باید دین خاتم مصون از تحریف باشد و در اسلام، این مصونیت در پرتو دو عامل محقق می یابد:

الف. مصونیت منبع اصلی (قرآن) از تحریف.^[۸]

ب. پایه گذاری روشی که آن روش، امکان فهم اصیل دین در هر روزگاری را برای هر کسی که با آن روش آشنا شود و با آن روش به منابع مراجعه کند، فراهم نماید.^[۹]

ادیان الهی، به تعبیر شهید مطهری از دو بخش تشکیل شده اند. یک بخش عناصر ثابت دینی و بخش دیگر، عناصر متغیر.^[۱۰] آن بخش از ادیان الهی که عنصر ثابت و جهان شمول، همه جایی و همه زمانی هستند در واقع ناظر به آن بخش از هویت انسان است که همواره ثابت است. البته ادیان الهی به جنبه تحول پذیر آدمی هم توجه کرده اند و این جنبه در قالب عناصر و احکام متغیر (بخشی از احکام دینی که وابسته به زمان و مکان است) تجلی پیدا می کند. استخراج عناصر ثابت و متغیر دین از طریق

شیوه‌ای که اهل بیت (ع) پایه‌گذاری کرده‌اند، که از آن به اجتهاد تعبیر می‌شود، صورت می‌پذیرد^[۱] و از این طریق است که می‌توان به تمام نیازهای هدایتی بشر پاسخ مثبت داد.

بدیهی است که گسترش حجم مباحث فقهی در زمان فعلی و اندک بودن این مباحث در دوران گذشته، به جهت گستردگی نیازهای بشرامروزی است، اما نباید گمان کرد که برای تأمین نیازهای انسان باید از احکام ابدی اسلام دست برداشت، یا این خود گواهی است بر اینکه دیگر نیازی به تعالیم انبیا نیست، بلکه همه این پیشرفت‌ها در پرتو تعالیم انبیا و روشی که معصومین پایه‌گذاری کرده‌اند (اجتهاد) امکان‌پذیر است.

فرض کنید برای دانش آموزانی چند، معلم ریاضی قرار داده‌اند تا به ترتیب، به آنها ریاضی بیاموزند. هر کدام مقداری از ریاضی و قواعد کلی آن را آموخت تا نوبت به معلم آخر رسید. وی علاوه بر یک سری قواعد کلی، به آنها چهار عمل اصلی (جمع، تفریق، ضرب، تقسیم) را هم آموخت و به آنها قواعد کلی در این باره را نیز تعلیم داد که مثلاً حاصل ضرب هر عدد در صفر مساوی صفر است یا همیشه حاصل جمع دو عدد مساوی بزرگ‌تر از حاصل تفریق آن دو عدد است و ده‌ها و صدها قاعده دیگر. از این به بعد هر چه دانش‌آموزان پیشرفت کنند به وسیله همین چهار عمل اصلی است که می‌توانند روابط و موضوعات جدید ریاضی را کشف کنند که در این کشفیات جدید هم حتماً باید قواعد اصلی و کلی معلم رعایت شود تا نتایج مثبت دهد. در چنین حالتی است که می‌گوییم معلم آخر کار را تمام کرد. از طرفی هیچ دانش‌آموزی به خود اجازه نمی‌دهد که بگوید ما دیگر از تعالیم معلم بی‌نیاز شدیم و احکام جدید ریاضی را کشف می‌کنیم؛ چرا که اولاً شالوده و ستون پیشرفت، همان چهار عمل اصلی است و از طرفی، مطابقت کشفیات جدید با آن قواعد کلی، ضامن صحت این کشفیات است.

۳. آنچه در نظریه دکتر سروش در باب خاتمیت آمده است نظریه جدیدی نیست جز آن که قالب جدیدی دارد و در واقع، پاسخی است به این سؤال که آیا خاتمیت یک دین، با شرایط فرهنگی، علمی و اجتماعی بشر در زمان نزول آن دین و بعد از نزول ارتباط دارد یا نه؟ پاسخ ایشان ارائه پاسخ اقبال

لاهوری در یک قالب نو است. او در این باره می‌گوید: خاتمیت به این معنا است که مردم به یک بلوغی می‌رسند که از دین مستغنی می‌شوند.^[۱۲] و یا آموزش‌های نبی به حدی گسترده شده که مردم دیگر نیازی به آموزش و نبی جدید ندارند، همانند بی‌نیازی شاگرد از معلم، آن جایی که به مقام استادی می‌رسد.^[۱۳]

اما اقبال بیان می‌دارد: همان‌طور که موجودات در مراحل ابتدائی نیازمند به‌غریزه‌اند و به تدریج، نیروی حس و تخیل و اندیشه در آنها رشد پیدا می‌کند، از هدایت‌گریزی آنها کاسته می‌شود. بشریت نیز که امروز دوران کودکی خود را پشت سر گذاشته، دیگر نیازی به وحی ندارد.^[۱۴] وی معتقد است سرّ خاتمیت اسلام در این است که بشر در پرتو هدایت‌های اسلام وارد دورانی خواهد شد که در این دوران نیازی به دین نخواهد داشت.^[۱۵]

مارکسیست‌ها هم از جمله ملحدینی بودند که نظریه مشابهی داشتند؛ یعنی، خصلت‌های مردم روزگار صدر اسلام و بعد از آن را ملاک خاتمیت اسلام می‌دانستند و می‌گفتند دلیل اعلام خاتمیت از سوی پیامبر (ص) نبوغ و استعداد آن جناب بود که فهمیده بود به زودی بساط دین و دینداری به خاطر دست‌یابی بشر به معرفتی نو، بسته خواهد شد.^[۱۶]

۴. بدیهی است که بر این دیدگاه‌ها به این شکل، همان اشکال شهید مطهری وارد است؛ یعنی این بیان، ختم دیانت است، نه ختم نبوت. علاوه، اگر سخن سروش را بپذیریم و سرخاتمیت را همانی بدانیم که او گفته است، لازم می‌آید که

اولاً: اکثریت مردم به مرور ایام به اسلام، آن هم اسلام ناب، گرایش پیدا کنند، در حالی که این‌طور نیست.^[۱۷]

ثانیاً: مبانی دینی و ریشه‌های بحث خاتمیت مثل تعریف دین^[۱۸]، کارکرد دین^[۱۹]، هدف از بعثت انبیا^[۲۰]، جامعیت دین^[۲۱]، حضور دین در عرصه‌های مختلف اجتماعی^[۲۲] و پاسخ‌گو بودن در همه موضوعات فردی و اجتماعی و...^[۲۳]، به گونه‌ای تغییر داده شود که با این سخنان سازگاری یابد؛ مثلاً برخلاف قرآن تاریخی و شواهد قرآنی و روایی و عقلی باید هدف از بعثت انبیا را فقط مربوط به آخرت دانست نه اداره دین و دنیای مردم، و معتقد

به سکولاریسم شد و جامعیت و کامل بودن دین را انکار کرد و یا احکام اسلام را غیر ابدی و گذرا دانست و قائل شد که با تطور معرفت بشری، احکام هم گوناگون می شود و باید معتقد به قبض و بسط تئوریک شریعت شد و... [۲۴] در حالی که بر این مبانی در جای خود اشکالات اساسی وارد شده است [۲۵] و با خدشه دار شدن ریشه های بحث خاتمیت، مسلم است که تفسیر ایشان از خاتمیت نیز مخدوش می شود.

پس عدم مواجهه دین خاتم با محدودیت در ناحیه مخاطب نه به این معناست که همه مردم به درجه ای از معرفت می رسند که می توانند تمام حقیقت را آن گونه که باید دریافت و ادراک کنند، بلکه به این معناست که در مجموع مردمان زمان ظهور دین، قابلیت حفظ موارث دین وجود دارد. به عبارت دیگر، دین خاتم با شرایط اجتماعی، فرهنگی و علمی مردم روزگار دین و بعد از آن ارتباط دارد؛ یعنی زمینه بقا، حفاظت و صیانت از دین در بین آن مردم از طریق بعضی از افراد که می توانند خود را به گوهر دین برسانند و آن را در اختیار دیگران قرار دهند، وجود دارد. نه این که دین به جایی برسد که آموزش هایش عمومی شود و مردم خودشان بدون نیاز به دین و مراجعه به آن و بدون این که حتی خودشان بدانند، دین را حفظ کنند.

۵. همان طوری که بیان شد، اسلام از دو عنصر ثابت (جهان شمول) و متغیر (موقعیتی) برخوردار است. نیاز ما به علوم در طراحی ساز و کارها است و پیشرفت آن در طراحی بهتر و دقیق تر ساز و کارها، مؤثر است، در حالی که استنباط عناصر جهان شمول و رسیدن به فلسفه، مکتب و نظام اسلامی، به شیوه فقهی و تحلیلی صورت می گیرد [۲۶] و آنچه نیاز به امروزی شدن دارد ساز و کار است نه عناصر ثابت. عناصر ثابت، اختصاصی به احکام عبادی ندارد، بلکه شامل احکام اجتماعی و حکومتی اسلام هم می شود؛ یعنی همه احکام اجتماعی و حکومتی اسلام در قالب عناصر موقعیتی نیست و عناصر جهان شمول فراوانی در آن یافت می شود که می توان با استخراج این عناصر، به فلسفه، مکتب و نظام اسلامی در حوزه های خاص؛ مثل اقتصاد، سیاست و حقوق دست یافت. [۲۷]

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. «... و لکن خاتم النبیین...»، احزاب، ۴۰.
- [۲]. مجمع‌البحرین، ج ۶، ص ۵۳.
- [۳]. نک: تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۳۹؛ ترجمه‌ی میزان، ج ۱۶، ص ۴۸۷؛ آموزش عقاید، مصباح یزدی، ص ۲۸۸، انتشارات بین‌الملل، تک‌جلدی.
- [۴]. ترجمه‌ی میزان، ج ۱۶، ص ۴۸۷.
- [۵]. خاتمیت، شهید مطهری، ص ۷۰.
- [۶]. مثلاً ملاً صدرای شیرازی، خاتمیت دین مقدّس اسلام را به دلیل تکامل عقول بشر دانسته است (شرح ملاً صدرای شیرازی بر اصول کافی، ص ۱۱۰) و صاحب‌جواهر به نقد این دیدگاه پرداخته و گفته است سز خاتمیت دین مقدّس اسلام همین جامعیت و شمول و سازگاری آن با تمامی تحولات و تبدّلات می‌باشد (مجمع‌الرسائل، ص ۹-۱۱).
- [۷]. هادوی تهرانی، مهدی، باورها و پرسش‌ها، ص ۴۱.
- [۸]. برای آگاهی بیشتر، نک: همان، ص ۴۵ - ۵۸.
- [۹]. نک: همان، ص ۳۰ و ۳۱.
- [۱۰]. مطهری، مرتضی، خاتمیت، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.
- [۱۱]. باورها و پرسش‌ها، ص ۸۶ و ۸۷.
- [۱۲]. ریشه در آب است، کیان، شماره ۲۹، ص ۵، به نقل از باورها و پرسش‌ها ص ۳۶؛ و همچنین، نک: بسط تجربه نبوی، ص ۹۵.
- [۱۳]. ریشه در آب است، ص ۱۳ و ۱۴، با تلخیص.
- [۱۴]. نصری، عبدا...، انتظار بشر از دین، ص ۱۰۶.
- [۱۵]. باورها و پرسش‌ها، ص ۳۵.
- [۱۶]. همان، ص ۳۴.
- [۱۷]. همان، ص ۳۷.
- [۱۸]. نک: آموزش عقاید، مصباح، محمد تقی، ص ۱۱ و ۱۲.
- [۱۹]. دین، آن روش مخصوصی است که صلاح دنیا را به طوری که موافق کمال اخروی و حیات دائمی باشد تأمین می‌نماید. (پس در شریعت باید قانون‌هایی وجود داشته باشد که روش زندگانی را به اندازه‌ی احتیاج روشن کند)، ترجمه‌ی میزان، ج ۲، ص ۱۸۷.
- [۲۰]. هدف از بعثت انبیا، کمال انسان در بعد فردی و اجتماعی است.
- [۲۱]. نک: ۱. قلمرو دین؛ گستره شریعت؛ انتظار بشر از دین، خسروپناه، عبدالحسین، ۲. مبانی کلامی اجتهاد، هادوی تهرانی، مهدی، ۳. جامعیت و کمال دین، ربانی گلپایگانی، علی.
- [۲۲]. نک: انتظار بشر از دین، نصری، ۳۰۸ - ۳۴۹ و ۲۲۲ - ۳۰۵.
- [۲۳]. اجتهاد و استنباط، به عنوان راهکاری برای تطبیق وضع موجود با اصول و قواعد کلی از خصوصیات دین اسلام است که باعث می‌شود هیچ موضوعی بدون جواب نباشد. فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول و ولایی، ص ۱۷ - ۲۳.
- [۲۴]. نک: باورها و پرسش‌ها، ص ۱۲۳ - ۱۷۰.
- [۲۵]. مطالعه کتاب باورها و پرسش‌ها، می‌تواند در دست‌یابی شما به حقیقت سودمند باشد.
- [۲۶]. نک: مبانی کلامی اجتهاد، ص ۳۸۳ - ۴۰۵؛ مکتب و نظام اقتصادی اسلام، هادوی تهرانی، مهدی، ص ۲۱ - ۴۴.
- [۲۷]. نک:
۱. مکتب و نظام اقتصادی اسلام، هادوی تهرانی، مهدی.
۲. قضاوت در اسلام، هادوی تهرانی، مهدی.



پرسش

برخی با توجه به تعبیر اُمّی که در قرآن آمده است، ادعا می‌کنند که پیامبر(ص) سواد خواندن و نوشتن نداشته است: ۱. آیا این مطلب درست است؟ ۲. چگونه ممکن است پیامبری که جهان هستی را می‌خواند و به رموز جهان آگاه بود خواندن و نوشتن بلد نباشد؟

پاسخ اجمالی

اُمّی به کسی گفته می‌شود که خواندن و نوشتن را نیاموخته باشد. به پیامبر اکرم (ص) نیز از آن جهت اُمّی می‌گویند که خواندن و نوشتن را از کسی نیاموخته بود. این مسئله از نظر تاریخی مسئله‌ای روشن و قطعی است و برای پیامبر اسلام (ص) کمال محسوب شده، مدح و ستایش ایشان محسوب می‌گردد و دلیل رسالت و اعجاز آن حضرت است؛ زیرا اهمیت و ارزش خواندن و نوشتن به عنوان یک هنر برای آن است که انسان بتواند با استفاده از این ابزار از آراء و اندیشه‌های دیگران که در آثارشان بر جای مانده بهره‌جسته، تا بر معلومات خویش بیافزاید. کسی که خداوند علوم اولین و آخرین را یک جا به او آموخته است که تمام مردم از رسیدن به آن عاجزند چه نیازی به خواندن و نوشتن دارد؟

صفت اُمّی در میان صفات پیامبر (ص) از نشانه‌های نبوت و دلیل رسالت آن حضرت است که با این صفت دارای علم اولین و آخرین است، از غیب

آسمانی و زمین خبر می داد و مردم را به راه حق و صراط مستقیم دعوت می کرد.

پاسخ تفصیلی

این سؤال از دو بخش تشکیل شده است:

۱. معنای «امی» بودن پیامبر (ص) چیست؟
۲. اگر امی بودن به معنای کسی است که سواد خواندن و نوشتن ندارد، این چگونه با پیامبری که جهان هستی را می خواند و به رموز جهان آگاه بود سازگار است؟

در پاسخ بخش اول باید بگوئیم امی به کسی گفته می شود که خواندن و نوشتن را نیاموخته باشد^[۱]. به پیامبر اکرم (ص) نیز از آن جهت امی می گویند که خواندن و نوشتن را از کسی نیاموخته بود.^[۲] نه این که خواندن و نوشتن نمی دانست. امی بودن پیامبر اسلام (ص) از نظر تاریخی مسئله ای روشن و قطعی است، چرا که تاریخ گواه است بر این که آن حضرت چه قبل و چه بعد از مبعوث شدن به رسالت، نزد هیچ معلم و استادی خواندن و نوشتن را نیاموخته بود، زیرا از یک سو بیشتر مردم سرزمین حجاز در زمان پیامبر (ص) مردمی عامی بوده و خواندن و نوشتن را نمی دانستند و از سوی دیگر تعلیم و تعلم به عنوان یک صنعت و حرفه در میان آنان جایگاهی نداشت. از این رو تنها تعداد اندکی در میان آنها از این هنر برخوردار بوده، به طوری که تعداد آنان تنها هفده نفر ثبت شده است. بنابراین، اگر پیامبر اسلام (ص) در آن جامعه خواندن و نوشتن را پیش کسی آموخته بود، یقیناً این مسئله در میان مردم شهرت پیدا می کرد.^[۳]

افزون بر آن با توجه به وجود مخالفانی که در صدد بودند تا هرگونه اتهامی را به آن حضرت وارد نموده و هر نسبت ناروایی را به وی بدهند، اگر چنین مسئله ای وجود داشت طبیعی است که مخالفان از آن غافل نمی ماندند و این ادعا را می کردند که پیامبر (ص) به جهت داشتن سواد خواندن و نوشتن، این آموزه ها را از دیگران گرفته است و منشاء وحیانی ندارد.^[۴]

حوادث تاریخی بیانگر آن است که پیامبر اکرم (ص) حتی در مدینه بعد از

مبعوث شدن به رسالت نیز نه نوشته ای را می خواند و نه با دست خویش چیزی می نوشت و جریان صلح حدیبیه یکی از معروف ترین این حوادث است.^[۵]

قرآن کریم برای این حقیقت علاوه بر واژه «امی» از عبارات دیگری نیز استفاده کرده است؛ مانند: «تو هرگز پیش از این کتابی نمی خواندی، و با دست خود چیزی نمی نوشتی، مبادا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند»^[۶] «یا در آیه دیگر می فرماید: «تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست...»^[۷] [۸].

اما این که امی بودن چگونه با پیامبری که به همه رموز جهان هستی آگاه بود سازگار است؟ در جواب باید بگوئیم گرچه در آیات مربوط به بحث، امی بودن وصف مشترک پیامبر (ص) و دیگران ذکر شده است^[۹]. اما امی بودن پیامبر (ص) با امی بودن دیگران تفاوت زیادی دارد. آن چه مسلم است این است که امی در همه این موارد به یک منوال نیست، چرا که در مورد قوم یهود به عنوان سرزنش و مذمت آمده و می فرماید: «و پاره ای از آنان عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند و تنها به پندارهایشان دل بسته اند».^[۱۰] و در مورد مردم عرب که می فرماید: «و به آنها که اهل کتاب هستند [یهود و نصاری] و بی سوادان [مشرکان] بگو: «آیا شما هم تسلیم شده اید؟»^[۱۱] نیز به عنوان یک نقص به حساب می آید، ولی برای پیامبر اسلام (ص) کمال محسوب شده، مدح و ستایش ایشان محسوب گردیده و دلیل رسالت و اعجاز آن حضرت است. مثل صفت تکبر که برای پروردگار عالم صفت مدح است و برای غیر خداوند مذمت و قبح است؛^[۱۲] زیرا اهمیت و ارزش خواندن و نوشتن به عنوان یک هنر برای آن است که انسان بتواند با استفاده از این ابزار از آراء و اندیشه های دیگران که در آثارشان بر جای مانده بهره جسته، تا بر معلومات خویش بیافزاید. پیامبر (ص) که عاقل ترین و عالم ترین مردم و شریف ترین موجودات است، نیازی به معلومات بشری ندارد تا خواندن و نوشتن را فراگیرد. کسی که خداوند علوم اولین و آخرین را یک جا به او آموخته است که تمام مردم از رسیدن به آن عاجزند چه نیازی به خواندن و نوشتن دارد؟

براین اساس برخی از مفسران گفته اند: صفت اُمّی در میان صفات پیامبر (ص) از نشانه های نبوت و دلیل رسالت آن حضرت است که با این صفت دارای علم اولین و آخرین است، از غیب آسمانی و زمین خبر می داد و مردم را به راه حق و صراط مستقیم دعوت می کرد.^[۱۳]

آوردن صفت اُمّی برای پیامبر (ص) و اُمّیین برای مردم عرب برای توجه دادن مردم به قدرت بی منتهای الهی است که از میان مردمی جاهل و بی سواد، مردی درس نخوانده و مکتب نرفته را برانگیخت تا آیات خدا را بر آنان بخواند، از عقاید باطل پاکشان سازد و کتاب و علم و حکمت به آنها بیاموزد^[۱۴] بنابراین، با توجه به آن که قرآن مشتمل بر علوم فراوان است، آوردن آن از سوی کسی که نوشتن و خواندن را فرا نگرفته است از معجزات الهی به حساب می آید.^[۱۵]

برای آگاهی بیشتر، نک: دایرة المعارف فرهنگ قرآن، مدخل اُمّی.

پی نوشت ها

- [۱] لغت نامه، دهخدا، ج ۲، ص ۱۹۰۱.
- [۲] فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفانی، ص ۱۳۵؛ لغت نامه دهخدا، ج ۲، ص ۲۹۰۲.
- [۳] فتوح البلدان، بلاذری، ص ۴۵۹.
- [۴] برای آگاهی بیشتر، نک: مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج ۳، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.
- [۵] مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۱۹.
- [۶] عنکبوت، ۴۸. وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَحْطُهُ بِيَمِينِكَ إِذْ أَلْتَابَ الْمُبْتَلُونَ.
- [۷] شوری، ۵۲. مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ.
- [۸] مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۲۸.
- [۹] قرآن اُمّی بودن دیگران را به صورت جمع «اُمّیون» در یک آیه (بقره، ۷۸) و «اُمّیین» در سه آیه مطرح کرده است (آل عمران، ۲۰ و ۷۵؛ جمعه، ۲).
- [۱۰] بقره، ۷۸. وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي-وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَتَّبِعُونَ.
- [۱۱] آل عمران، ۲۰. وَ قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابُ وَ الْآمِنِينَ ءَ اسْلَمْتُمْ.
- [۱۲] التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۳۱۰.
- [۱۳] کشف الاسرار، ج ۱، ص ۲۴۴.
- [۱۴] تفسیر نوین، ص ۷.
- [۱۵] التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۳۸۰.



پرسش اسلام برای چیست؟

پاسخ اجمالی

دین، عقاید و یک سلسله دستورهای عملی و اخلاقی است که پیامبران از طرف خداوند برای راهنمایی و هدایت و سعادت بشر آورده اند. ضرورت دین در آموزه های دینی به فطرت و سرشت انسان بر می گردد. در قرآن کریم فطرت انسان، فطرتی خدائی دانسته شده است که همه دستورات الهی را براساس این حس خدا خواهی و پرستش تشریح کرده است. طبق بیان قرآن، همه ادیان توحیدی دارای اصول و تعالیم مشترکی بوده اند که همان تسلیم در برابر فرمان خداوند یکتا است. همیشه دین بعدی مکمل دین قبلی بوده و والاترین آنها دینی است تکمیل کننده ادیان پیشین الهی که حضرت محمد (ص) به تبلیغ آن مبعوث شده و در طول ۲۳ سال به ادای این رسالت اهتمام نموده است.

پاسخ تفصیلی

بازگشت این سؤال به ضرورت و لزوم دین بر می گردد که اساساً دین چه

لزومی دارد و در میان ادیان، اسلام چه جایگاهی دارد؟
این پرسش از دو نگاه برون دینی و درون دینی قابل بررسی است که قبل از
آن تبیین معنای دین ضروری به نظر می‌رسد.

معنای دین

دین، عقاید و یک سلسله دستوره‌های عملی و اخلاقی است که پیامبران
از طرف خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند. این دین نزد خدای
سبحان همان اسلام و انقیاد همه جانبه انسان در ساحتِ هدایت حق تعالی
است و فطری انسان است.^[۱]

اعتقاد به این عقاید و انجام این دستورها، سبب سعادت و خوشبختی
انسان در دو جهان است. به عبارت دیگر، متدین کسی است که در مقابل
برنامه و آیینِ الهی خاضع و تسلیم باشد، و تا چنین انقیاد و خضوعی پیدا
نشده است؛ هرگز صحیح نیست اطلاق تدین و دیندار بودن به کسی^[۲].

اگر ما دیندار باشیم و از دستوره‌های خدا و پیغمبر پیروی کنیم، هم در این
دنیا و زودگذر خوشبخت می‌شویم و هم در زندگی جاوید و بی پایان جهان
دیگر، سعادت‌مند خواهیم بود؛ زیرا خوشبخت و سعادت مند کسی است که
در زندگی خود هدف صحیحی داشته، از اشتباه و گمراهی به دور بوده، دارای
اخلاق خوب و پسندیده باشد، کارهای نیکو انجام دهد و در زندگانی پر از
تلاطم دنیا قلبی مطمئن و دلی نیرومند و آرام داشته باشد.

دین خدا، ما را به چنین مسیری هدایت می‌کند و بدون دین، سعادت
و خوشبختی امکان ندارد؛ زیرا اعتقاد و تقید به دستورات دین همانند یک
پلیس بیدار، همواره در دل انسان جای دارد و او را از رذایل اخلاقی بازداشته
و به فضائل وادار می‌کند. بعد از روشن شدن معنای دین و نقش آن اکنون
به ضرورت دین می‌پردازیم:

الف. ضرورت دین از منظر برون دینی:

نیاز بشر به پرستش و برنامه الهی برای زندگی، به نوعی همزاد انسان
است. این معنا از قدیمی‌ترین آثار به جامانده از انسان نیز به خوبی مشهود
است. مرحوم علامه طباطبائی در ساحت ضرورت و لزوم دین دو گونه

استدلال کرده است:

گونه اول:

۱. انسان موجودی استخدام کننده است.
۲. استخدام گری بشر در طبیعت وی نهفته است.
۳. استخدام گری بشر موجب اختلاف در تمام شئون حیات می شود.
۴. نظام تکوین اقتضا می کند که این اختلاف ها رفع شود تا انسان به کمال لایق خود برسد.
- ۵- رفع این اختلافات جز به وسیله قانون امکان پذیر نیست، قانونی که زندگانی اجتماعی انسان را اصلاح کند و سعادت وی را تأمین نماید.
۶. طبیعت انسان از عهده این کار بر نمی آید چون خودش عامل اختلاف است.
۷. اختلافات به وسیله قوانینی که با اندیشه بشری وضع شود از میان نمی رود.
۸. با توجه به مقدمات فوق به این نتیجه می رسیم که ضرورت دارد تا پروردگار از راهی غیر طبیعی به انسان راه را نشان دهد و این راه همان راه وحی است.

گونه دوم:

۱. انسان یکی از اجزای جهان آفرینش است.
 ۲. دستگاه آفرینش برای انسان ساختمان مخصوصی تهیه کرده است که زمینه ساز کمال وی می باشد.
 ۳. مقتضای تجهیزات وی، زندگی اجتماعی است.
 ۴. حیات انسانی حیاتی است جاودان که با مرگ قطع نمی شود.
 ۵. انسان باید از راه و روشی در زندگی دنیوی پیروی کند که هم سعادت این سرای گذران را تأمین کند و هم سعادت آن سرای جاودان را.
 ۶. راه و روشی که این هدف را دنبال می کند دین نامیده می شود.^[۳]
- انسان به خاطر محدود بودن اطلاعات و دایره دیدش نمی تواند یک برنامه

جامع و کامل برای نسل بشریت داشته باشد، ناگزیر باید از منبعی نامحدود کمک بگیرد، که همان ذات پروردگار است. دین به مجموعه این برنامه‌ها اطلاق می‌شود که برای سعادت نوع بشر تشریح شده است.

ب. ضرورت دین از منظر درون دینی:

ضرورت دین در آموزه‌های دینی به فطرت و سرشت انسان برمی‌گردد. در قرآن کریم فطرت انسان را، فطرتی خدایی دانسته است،^[۴] که همه دستورات الهی را براساس این حس خدا خواهی و پرستش تشریح کرده است. از این رو در حقیقت پیروی از دین و دین دار و مسلمان بودن پاسخی است که هر شخص متدینی به ندای فطرت خود می‌دهد.

فوائد و آثار دین

دین در اصلاح فرد و جامعه تأثیری عمیق دارد، بلکه تنها وسیله سعادت و نیکبختی است.

جامعه‌ای که به دین پایبند نباشد واقع بین و روشنفکری را از دست می‌دهد و عمر گرانمایه خود را در گمراهی و ظاهر بینی و غفلت می‌گذراند، عقل را زیر پا گذاشته چون حیوانات کوتاه نظر و بی‌خرد زندگی می‌کند. دچار زشتی اخلاق و پستی کردار می‌شود و بدین ترتیب، به کلی امتیازات انسانی را از دست می‌دهد. چنین جامعه‌ای گذشته از این که به سعادت ابدی و کمال نهایی خود نمی‌رسد، در زندگانی کوتاه و زودگذر این جهان نیز نتایج شوم و آثار ناگوار انحرافات و کجروی‌های خود را دیده، و دیر یا زود چوب غفلت خود را خواهد خورد و به روشنی خواهد فهمید که تنها راه سعادت همان دین و ایمان به خدا بوده است و سرانجام از کردار خود پشیمان خواهد شد.

خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: «قد افلح من زکاه و قدخاب من دساه».^[۵] یعنی کسی که خود را از آلودگی‌ها حفظ کند رستگار است و آن کس که به هر ناروایی نزدیک شود به هدف خود یعنی به خوشبختی و رستگاری نخواهد رسید.

البته باید دانست که آنچه سعادت انسان و نیکبختی فرد و جامعه وابسته به آن است به کار بستن دستورات دینی است و گرنه تنها نام گذاری فایده ندارد؛ زیرا آنچه که ارزش دارد خود حقیقت است نه ادعای حقیقت. کسی که خود را مسلمان می خواند و با درون تیره و اخلاق پست و کردار زشتی که دارد انتظار فرشته سعادت را می کشد درست مانند بیماری است که نسخه پزشک را در بغل گذاشته توقع بهبودی دارد و مسلما با چنین فکری به سر منزل مقصود نخواهد رسید.

خدای متعال می فرماید: «از میان کسانی که مسلمان یا یهودی یا صائبی^[۶] یا نصرانی نامیده می شوند، آنان که به راستی به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند و کردار شایسته دارند پیش خدا دارای پاداش نیک خواهند بود».^[۷] ممکن است تصور شود که بنا به مضمون این آیه، کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند و دارای عمل صالح هستند اگرچه همه پیغمبران یا بعضی از آنان را قبول نداشته باشند رستگار خواهند بود، ولی باید دانست که در سوره نساء [۸] خداوند کسانی را که به پیغمبران یا به بعضی از آنان ایمان ندارند، کافر دانسته است. آن جا که می فرماید: «کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند و می خواهند بین خدا و پیامبرانش جدایی بیندازند و می گویند به بعضی از پیامبران ایمان می آوریم و به بعض دیگر کافر می شویم و می خواهند به این که میان آن کفر و ایمان راهی را فراگیرند آنان به حقیقت کافراند». (مانند یهود که عیسی و محمد (ص) را منکر شده اند و مانند مسیحیان که محمد (ص) را انکار کرده اند). بنابراین، کسی از ایمان خودش بهره مند خواهد شد که به همه پیغمبران ایمان آورده و دارای عمل صالح باشد.

دین اسلام

اسلام از ریشه «سلم» به معنای تسلیم بودن و گردن نهادن به حکم است. این نامی است که خداوند در قرآن کریم برای دین خود برگزیده است. دین نزد خدا، اسلام (تسلیم بودن در برابر حق) است. اسلام یکی از ادیان توحیدی است که از حدود ۶۱۰ میلادی به وسیله

حضرت محمد (ص) در مکه تبلیغ شد و گسترش وسیع و چشم گیری در فاصله ای کمتر از نیم قرن، دین غالب بر بخش وسیعی از آسیا و آفریقا گشت. قرآن که اصیل ترین منبع شناخت دین اسلام است، به هیچ وجه میان پیامبران الهی جدایی قائل نشده است.^[۹] بلکه طبق بیان قرآن، همه پیامبران مبلغ دینی واحد با صورت های گوناگون بوده اند که همان دین اسلام بوده و تعلیم مشترک آن تسلیم در برابر فرمان خداوند یکتا است. بر این پایه، گاه در قرآن کریم، از اسلام همان دین مشترک توحیدی یا به تعبیر دیگر «دین الله» اراده شده است که همه انبیا مبلغ آن اند و دینی جز آن نزد خداند پذیرفته نیست.^[۱۰] و والاترین نمونه آن دینی است تکمیل کننده ادیان پیشین الهی که حضرت محمد (ص) به تبلیغ آن مبعوث شده و در طول ۲۳ سال به ادای این رسالت اهتمام نموده است.^[۱۱]

از این روی، دین اسلام ادامه شرایع آسمانی پیشین و کامل کننده آنها است.^[۱۲] در این دین تحریفی صورت نگرفته است بر خلاف ادیان دیگر، این دین، دین معنویت و دنیا است. رهبانیت در آن جایی ندارد، در عین حال که زهد امری ستوده است. اسلام در عین سفارش به بهره گیری صحیح از نعمت های الهی، دنیا گرایی افراطی را تقبیح نموده است.^[۱۳]

با آمدن این دین، ادیان قبلی منسوخ شده است؛ زیرا با وجود کامل نیازی به ناقص نیست.

همچنین اسلام، دینی است جهانی و همیشگی که اگر به درستی شناخته شود برای اداره زندگی همه مردم در همه زمان ها برنامه دارد و آثار نیکوی خود را به طور مساوی به همه کس و هر جامعه ای می بخشد. بزرگ و کوچک، دانا و نادان، مرد و زن، سفید پوست و سیاه پوست، شرقی و غربی بدون تفاوت می توانند از فوائد و مزایای این آئین پاک برخوردار شوند و نیازمندی های خود را به نحو احسن و اکمل رفع نمایند. زیرا دین اسلام معارف و مقررات خود را روی پایه آفرینش گذاشته و نیازمندی های انسان را منظور داشته و به رفع آنها می پردازد و از آنجا که فطرت انسان ها در همه نژادها و زمان ها یکسان است، همگی در اصول و ارکان ساختمان انسانی شریک اند، نیازهای یکسانی دارند که اسلام آنها را برآورده می سازد.

پی نوشت‌ها

۱. خلاصه تعالیم اسلام، طباطبائی، سید محمد حسین، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ ۳، ۱۳۷۰.
۲. ولایت و دیانت، هادوی تهرانی، مهدی.
۳. ارکان و اصول دین اسلام، سؤال ۱۴۱۳ (سایت: ۱۴۴۰).
۴. معنای اسلام، سؤال ۲۴۵۲ (سایت: ۳۰۳۰).
۵. اسلام و نیازهای زمان، سؤال ۷۴۹ (سایت: ۹۲۶).
- [۱] طباطبائی، سید محمد حسین، خلاصه تعالیم اسلام، ص ۴، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ ۳، ۱۳۷۰؛ جوادی آملی، عبد الله، فطرت در قرآن، (تفسیر موضوعی)، ج ۱۲، ص ۱۴۵.
- [۲] تفسیر روشن، ج ۷، ص: ۱۷۰.
- [۳] طباطبائی، سید محمد حسین، بررسی‌های اسلامی، ص ۳۵ - ۳۷؛ فراهایی از اسلام، ص ۲۳ - ۲۵.
- [۴] روم ۳۰.
- [۵] شمس، ۹.
- [۶] کسانی را که از مذهب یهود تمایل کرده و دین مجوسیت و یهودیت دارند صائبی گویند.
- [۷] بقره، ۶۲.
- [۸] آیه ۱۵۰ و ۱۵۱.
- [۹] بقره، ۱۳۶.
- [۱۰] آل عمران، ۱۹، ۸۳، ۸۵؛ مائده، ۴۴.
- [۱۱] مائده، ۳.
- [۱۲] مائده، ۳.
- [۱۳] اعراف، ۳۲.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَسَىٰ أَن يَكُونَ
عَسَىٰ أَن يَكُونَ

سَعْدًا
سَعْدًا

وَحَوْسًا
وَحَوْسًا

حَوْسًا
حَوْسًا

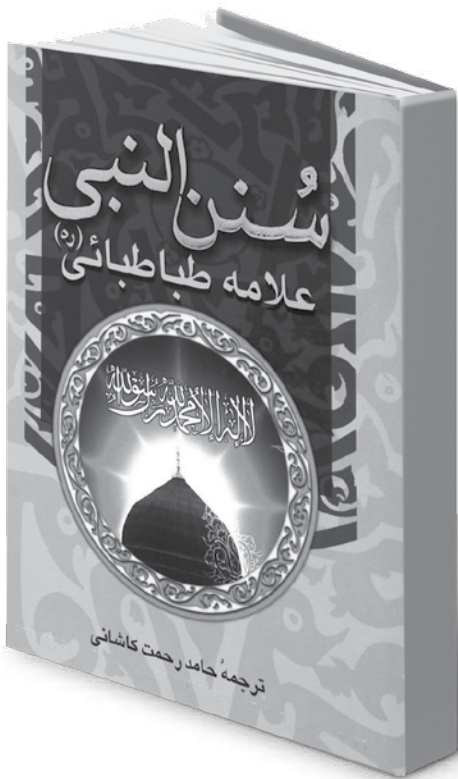


کتاب

کتاب
تفسیر
و
تاریخ
عاشق
درد
جو
عاشق
درد
جو
عاشق
درد
جو



معرفى كتاب سنن النبى ﷺ



کتاب سنن النبی صلی الله علیه و آله تالیف علامه بزرگوار، حضرت آیت الله طباطبایی قدس سره، تنها کتابی است که پیرامون آداب و سنن و روش رفتاری رسول خدا صلی الله علیه و آله تدوین گردیده است و برای شیفتگان دین و طالبین معارف حقه، این کتاب گنجینه ای بس عظیم از معارف می باشد.

معرفی اجمالی نویسنده

سید محمدحسین طباطبایی تبریزی در سال ۱۳۲۱ هجری قمری (۱۲۸۱ شمسی) متولد شد. یکسال قبل از فوت پدرش به مدرسه رفت اما پس از پایان کلاس هفتم مصلحت دیده می شود که در خانه درس بخواند به این دلیل او و برادرشان تحت تعلیم ادیب لایقی به نام شیخ محمدعلی سرائی قرار می گیرند و ادبیات عرب می آموزند و زیر نظر میرزا علی نقی خطاط به یادگیری فنون خوشنویسی می پردازند.

مرحوم علامه در ۱۳۰۳ در سن ۲۱ سالگی با صبیبه مرحوم حاج میرزا مهدی آقا طباطبایی مهدوی که از خویشان پدر بود ازدواج کرد. استاد علامه در ۱۳۰۴ که دروس حوزه تبریز را به پایان رساند به همراه همسر و برادر و پسرشان که تازه به دنیا آمده بود عازم نجف اشرف شدند. آشنایی با حاجی میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه در مرحوم استاد علامه چنان تأثیری گذاشت که مدت ۱۱ سال اقامت در نجف علاوه بر فقه و اصول و ریاضیات و فلسفه و رجال و تفسیر در عرفان عملی در محضر این استاد عالی قدر حضور یافته و در سیر و سلوک و تزکیه نفس توشه های فراوانی بردند.

مرحوم محمدحسین طباطبایی در اواخر زندگی در نجف روزگار را به سختی گذراندند به طوری که در سال ۱۳۱۴ در اثر اختلال وضع معاش عازم ایران شدند و در روستای شادآباد تبریز سکنی گزیدند. ایشان به منظور کسب علم عازم قم شدند و برای همیشه با شهر تبریز وداع کردند. در سال ۱۳۲۵ وارد قم شدند و بدین ترتیب زندگی پر بار علمی مرحوم علامه از همین جا آغاز شد و مدت ۳۵ سال در این شهر زندگی کردند و بیشترین خدمت را به اسلام و حوزه های علمیه کردند.

وی درس فلسفه را با سبک و روشی نوین آغاز کرد. زندگی این عالم ربانی که یکی از مفاخر بزرگ اسلام و محققى کم نظیر است در ساعت ۹ صبح روز ۲۴ آبان ۱۳۶۰ در شهر قم به پایان رسید و دعوت حق را لبیک گفت. آثاری که علامه طباطبایی در تبریز تهیه کردند:

۱. رساله در اسماء و صفات
۲. رساله در افعال
۳. رساله در وسایط میان خدا و انسان
۴. رساله قبل الدنيا
۵. رساله من الدنيا
۶. رساله بعد الدنيا
۷. رساله در ولایت
۸. رساله در نبوت
۹. کتاب سلسله انساب طباطبایان آذربایجان.

مختصری از خدمات استاد در شهر قم:

۱. پی ریزی شیوه نوین از تفسیر که کاملاً بدیع و ابتکاری است.
۲. اشاعه تفکر فلسفی و عقلی
۳. کوشش در تفهیم مسائل فلسفی و ملموس ساختن بسیاری از مسائل پیچیده
۴. کوشش و نشر آثار اهل بیت
۵. جمع میان مفاهیم قرآنی با آنچه که در اخبار خاندان رسالت وارد شده است.
۶. اشاعه فکر شیعی در خارج از جهان اسلام
۷. تربیت و پرورش شخصیت های علمی و فکری
۸. تالیفات گرانبها اعم از چاپ شده و چاپ نشده و...

نظر علامه طباطبایی درباره کتاب سنن النبی [صلی الله علیه وآله]

«این کتاب از جمله عنایات، الطافی است که خداوند سبحان امکان تالیف

آن را به ما داد، بحثی از روایاتی که راویان مسلمان حدیث در کتابهای خود در مورد آداب و سنت های آقا و سرورمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده اند را تا آنجا که زمان اندک و فرصت کوتاه ما اجازه داد، انتخاب نموده ایم».

ساختار کتاب

کتاب سنن النبی صلی الله علیه و آله، دارای ۲۱ باب و ملحقات می باشد که به زبان عربی تالیف شده است که متن عربی این کتاب به فارسی شیوا و فصیح برگردانده شده است و برای مشتاقین به فراگیری علوم اهل بیت و علاقه مندان و پیروان مکتب پیامبر خاتم تهیه و تنظیم شده است. ابواب کتاب عبارتند از:

- باب اول: شمائل پیامبر صلی الله علیه و آله
- باب دوم: آداب معاشرت پیامبر صلی الله علیه و آله
- باب سوم: آداب نظافت و احکام زینت پیامبر صلی الله علیه و آله
- باب چهارم: آداب سفر پیامبر صلی الله علیه و آله
- باب پنجم: آداب پوشیدنی های پیامبر صلی الله علیه و آله
- باب ششم: آداب مسکن پیامبر صلی الله علیه و آله
- باب هفتم: آداب خوابیدن و بستر پیامبر صلی الله علیه و آله
- باب هشتم: آداب زناشویی و تربیت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله
- باب نهم: آداب غذاها و آشامیدنی ها و آداب سفر پیامبر صلی الله علیه و آله
- باب دهم: آداب خلوت ها و مستراح پیامبر صلی الله علیه و آله
- باب یازدهم: آداب مردگان
- باب دوازدهم: آداب معالجه و مداوا
- باب سیزدهم: آداب مسواک زدن
- باب چهاردهم: آداب وضو گرفتن
- باب پانزدهم: آداب غسل کردن
- باب شانزدهم: آداب نماز
- باب هفدهم: آداب روزه

باب هجدهم: آداب اعتکاف
 باب نوزدهم: آداب صدقه
 باب بیستم: آداب قرائت قرآن کریم
 باب بیست و یکم: آداب دعا و ذکر تعدادی دعا و اذکار
 ملحقات آداب جمع، ملحقات متفرقه، ملحقات شمائل پیامبر صلی الله
 علیه و آله

به گفته علامه طباطبایی: «در این کتاب حرفی از مکروهات به میان نیامده چرا که روش حق بر آن قرار گرفته که از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کار مباح و مکروهی سر نزد و ادله عقلی و نقلی هم به این اصل استوار است، ناگفته پیداست که ما در این کتاب به جهت رعایت اختصار، سندهای احادیث را حذف نمودیم و فرقی میان روایات مسنده و مرسله نهادیم و برای سهولت در کار مراجعین نام کتابها و نویسندگان آنها را ذکر کرده تا اهل بحث بتوانند به اصل روایات نقل شده مراجعه نمایند و از خداوند در این راه کمک طلبیدیم».

این کتاب با عناوین دیگر توسط مترجمانی چون محمدهادی فقهی، حسین قهستانی، حسین استادولی و عباس عزیزی و... ترجمه و توسط ناشرانی چون تهذیب، انصاری و کتاب فروشی اسلامیة منتشر شده است. متن این کتاب به همراه ترجمه در سال ۱۳۵۴ به چاپ رسیده است و همچنین این کتاب به زبان اردو توسط ولی الحسن رضوی در سال ۱۳۷۶ ترجمه و به چاپ رسیده است.